

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

شماره ۸۴ ، دی ماه ۱۳۸۰



- محافظه کاران برای خروج از بحران،
- نظم هژمونیک جدیدی می طلبند!
- تداوم اصلاحات یا انفجار بزرگ ؟
- برای جهانی عادلانه تر
- بخش خصوصی در آموزش ایران
- دفتر ویژه : مالی چیست و کیست ؟



راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سردبیر: بهرام محیی

همکاران این شماره:

سپهر آژنگ، بیژن برهمندی،
سعید پیوندی، محسن حیدریان،
و. معصوم زاده، مهدی ممکن.

گفتگوهای با: حمید احمدی،
بابک امیر خسروی و حسین علوی

با شعری از جعفر جهانبخش

طرح هاوکاریکاتورها از نشریات ایران

آدرس ما:

IDK e.V.
Postfach 41 06 40
12116 Berlin
Germany

فاکس: 00331-46021890

آدرس اینترنت:

www.rahe-azadi.com

پست الکترونیکی:

Info@rahe-azadi.com

در شماره ۸۴ راه آزادی می خوانید:

* حوزه ای کوچک برای سیاست گذاری اصلاح طلبانه (صفحه ۳)

* مبارزه ای از دو سو برای عبور از بن بست (صفحه ۴)

* تداوم اصلاحات یا انفجار بزرگ؟ (صفحه ۸)

* بخش خصوصی در آموزش ایران (صفحه ۹)

* بیانیه اعتراضی (صفحه ۱۱)

* موافقتنامه بن، یک فرصت تاریخی برای افغانستان است (صفحه ۱۲)

* دفتر ویژه: ملی چیست و کیست؟ (صفحه ۱۵)

* بروز خودانگیخته شخصیت ملی در مواقع ضرور (صفحه ۱۶)

* ملی گرایی امروزی نماد هماوایی و تعلق جمعی است (صفحه ۱۸)

* گفتگو با بابک امیرخسروی - بخش چهارم (صفحه ۲۰)

* گفتگو با حمید احمدی - بخش دوم (صفحه ۲۵)

* انسان (صفحه ۲۷)

* برای جهانی عادلانه تر (صفحه ۲۸)

* برگزاری پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران (صفحه ۳۰)

قابل توجه دوستانی که برای ما مقاله می فرستند

- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، همه مقاله ها را با امضاء درج می کند.
- مقاله ها در درجه اول بازتاب دهنده دیدگاههای نویسندگان آنها هستند.
- ما از درج مقاله هایی که در سایر نشریات به چاپ رسیده اند، معذوریم.
- در صورتی که مقاله ای برای چاپ در نشریه مناسب تشخیص داده نشود، دلایل آن کتبا به اطلاع نویسنده خواهد رسید.

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادیخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستان خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هر چه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.

حوزه ای کوچک برای سیاست گذاری اصلاح طلبانه!

بسیاری از ناظران سیاسی، گلوله ای را که حدود دو سال پیش، دشمنان اصلاحات به صورت سعید حجاریان مغز متفکر جنبش دوم خرداد شلیک کردند، نقطه پایانی بر استراتژی «فشار از پایین، چانه زنی در بالا» ارزیابی می کنند. لاقل از آن پس دیگر آشکار بود که اقتدارگرایان، عزم خود را برای متوقف کردن روند اصلاحاتی که توسط بخشی از نیروهای حکومتی جمهوری اسلامی آغاز شده بود، جزم کرده اند و در این زمینه حاضرند دست به هر اقدامی بزنند و هر بهایی را بپردازند. از همین رو بود که اصلاح طلبان حکومتی، استراتژی جدیدی را تحت عنوان «آرامش فعال» جانشین استراتژی پیشین نمودند. آنان با راکد گذاشتن بسیاری از خواسته های عاجل اصلاحی، در قبال تمامی یورشهای مخالفان اصلاحات، انعطاف و مدارا پیشه کردند تا به خیال خود از درگیری و خشونت در جامعه جلوگیری کنند. آنان به رشد گرایشهای عقلانی در جناح مقابل امید زیادی بسته بودند و می پنداشتند که انفعال و صبوری بیش از حد آنان در مقابل سرکوب ها و قانون شکنی ها، سرانجام روزی نتیجه مطلوب را خواهد داد و اقتدارگرایان را سر عقل خواهد آورد. نزدیک به دو سال نیاز بود تا در عمل ثابت شود که «آرامش فعال» نیز مانند استراتژی پیشین، کارایی و توان لازم را برای به پیش راندن امر اصلاحات ندارد. دشمنان اصلاحات طی این مدت هر روز گستاخ تر شدند و عریان تر سیاست خفه کردن جنبش اصلاحات را پی گرفتند. اینک چندی است که حتی در بخشهای قابل توجهی از نیروهای دوم خردادی، لزوم بازنگری در این استراتژی، آشکارا در دستور کار قرار گرفته است. این نیروها بر این باورند که اگر استراتژی جدیدی اتخاذ نشود، ادامه وضع کنونی، به احتمال قریب به یقین در آینده ای نه چندان دور، به انفجار بزرگ در جامعه منجر خواهد گشت. و این در حالی است که کوچکترین خللی در اراده آهنین اقتدارگرایان برای تدفین جنبش اصلاحات و بازگرداندن اوضاع به پیش از دوم خرداد مشاهده نمی شود. اینک برای توصیف وضعیت کنونی، کدامیک از نشانه گذاریهای «اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی»، «بن بست یا راه بندها» اصلاحات» و یا «عقیم بودن این و آن استراتژی» مناسب تر است،

امری است مطلقاً حاشیه ای. مهم، نگرشی واقع بینانه نسبت به اوضاع فعلی و تلاش برای درکی منطقی از روندهای جاری است. لازمه این کار لاقل در بعد سیاسی، پیش از هر چیز تعیین عرصه نبرد قدرت و آرایش نیروهای حاضر در آن از یکسو و شیوه و رویکرد این نیروها برای حل مسائل و مشکلات سیاسی از دیگر سو است. در مورد اول باید تصریح کرد که معضل کنونی در جمهوری اسلامی، معضل قدرت سیاسی است و نه قانونی. و این بدان معناست که قدرت و یا به تعبیر درست تر «هانا آرنت» زور، در آنجایی است که نیروهای اقتدارگرا حضور دارند و اراده می کنند. درست به همین دلیل است که طرد این نیروها از برخی مراکز و کانونهای مختلف قدرت، صرفاً به جا به جایی قدرت در میان این مراکز و کانونها منجر می گردد و نه به تغییر توازن قوا. و درست به همین دلیل است که با تسخیر ریاست جمهوری، اکثریت مجلس و شوراهای توسط اصلاح طلبان، اختیارات واقعی به کانون هایی چون بیت رهبری و قوه قضاییه و شورای مصلحت نظام منتقل می گردند و در سیاست های کلان کشور تغییری داده نمی شود. مطمئناً اگر فردا سنگرهای دیگری نیز توسط اصلاح طلبان فتح گردند، بی تردید نهادهای غیرانتخابی دیگری که دور از دسترس آنان است در مقابل آنان فعال خواهند گشت و اختیارات بیشتری خواهند یافت. تلاش در راستای تغییراتی در بندهای قانون اساسی را نیز باید از همین منظر مورد توجه قرار داد. اقتدارگرایان به دلیل تسلط خود بر کانونهای اصلی قدرت و زور، قانون را آنگونه تفسیر می کنند که خود می خواهند. آنان نه با قانون اساسی فعلی و نه با شکل اصلاح شده آن مشکلی نخواهند داشت. چرا که آنان اصولاً پابند قانون نیستند. قانون برای آنان تا آنجا که بتوان بر آن تکیه کرد، ابزاری است برای حفظ و تحکیم پایه های اقتدار و زور و هر آینه که همان قانون به مانعی در مقابل آنان تبدیل گردد، به سرعت آن را زیر پا می گذارند. نگاهی به اقدامات قانونشکنانه همین چند سال اخیر آنان در چارچوب قوانین موجود جمهوری اسلامی، موید همین واقعیت است.

در مورد دوم باید یادآور شد که روش اصلاح طلبان حکومتی برای حل

اختلافات سیاسی، روشی است متکی بر پرهیز از خشونت و به عبارت دقیق تر «سیاسی». در نقطه مقابل آن، روش اقتدارگرایان در حل بحران ها و اختلافات سیاسی، روشی است که از کاربرد قهر و خشونت عریان ابایی به خود راه نمی دهد و به این معنا روشی است کمتر «سیاسی» و بیشتر «نظامی». چند سال پیش یکی از شخصیت های برجسته جنبش دوم خرداد در گفتگویی با یکی از نشریات اعلام نموده بود که اصلاح طلبان در میان خود به این توافق رسیده اند که اگر قرار شود اقتدارگرایان برای سرکوب جنبش اصلاحات، به قهر عریان و کودتای نظامی متوسل شوند، با مقاومت اصلاح طلبان حکومتی روبرو نخواهند گشت. او تصریح نمود که جنبش اصلاح طلبان حکومتی بر این باور است که اگر اوضاع به پیش از دوم خرداد بازگردد، بهتر از آن است که کشور به کام یک جنگ داخلی و یا هرج و مرج فرو رود. این به خودی خود استدلال درستی است. بدیل وضعیت موجود و یا وضعیت دوران پیش از دوم خرداد، الزاماً نباید اوضاعی بهتر باشد. «لبنانیزه» و «طالبانیزه» شدن کشور نیز می تواند واریانت های احتمالی باشند. بدین ترتیب آشکار می شود که معضل کنونی جامعه ایران در بعد سیاسی، از یک طرف تناسب قوای حکومتی به ضرر اصلاح طلبان و از طرف دیگر گزینش شکل مسالمت آمیز مبارزه سیاسی توسط اصلاح طلبان است که اگر چه خود فضیلتی است، اما همزمان به سلاح برنده ای در دست حریف خشونت گرای سیاسی تبدیل شده است. متأسفانه اراده کنونی مافیای زور و زر و قدرت، متوجه چیزی جز تلاش برای به عقب چرخاندن چرخ حرکت جامعه به دوران پیش از دوم خرداد نیست. چشم انداز هولناک چنین سیاستی نیز چیزی جز یک انفجار بزرگ اجتماعی نیست که تر و خشک را با هم خواهد سوزاند و نیرویی که از آن سر بر خواهد آورد، قطعاً یک نیروی آزادیخواه و مردمسالار خواهد بود. در پهنه این بازگشت نگرانی آور به دیروز و آن چشم انداز ناروشن و بیمناک فردا، تنها حوزه کوچکی برای سیاست گذاری های امروز اصلاح طلبانه باقی می ماند که همه رهروان چنین سیاستی را به چالش می خواند. اما به هر حال سیاست نیز چیزی جز هنر ممکنات نیست!

مبارزه ای از دو سو برای عبور از بن بست

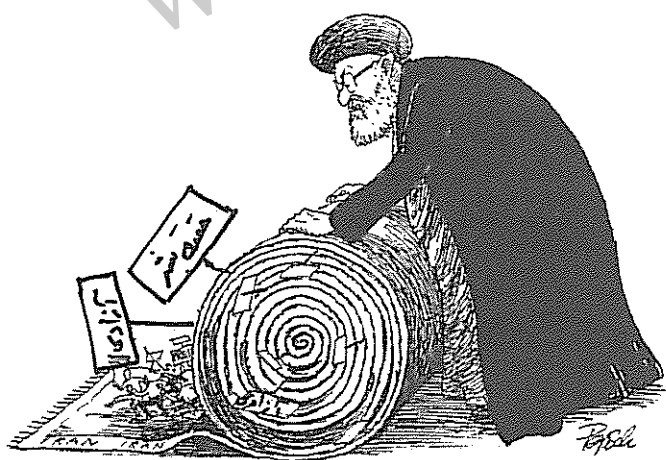
محافظه کاران برای خروج از بحران، نظم هژمونیک جدیدی می طلبند!

بیژن برهمندی

اساس و مبانی نظام» را از مسئولیت هایی که «غصب» کرده اند به عنوان یکی از ضروری ترین نیازها و مصالح «دیروز، امروز و همیشه نظام» در دستور کار خود قرار دهد. در متن چنین تبلیغاتی است که تئوریسین های محافظه کار، به کشف علت وجودی آنچه که خود «افراطیون اصلاح طلب» می نامند، مقاله می نویسند و این بار از تهدید جدیدی به نام «افراطی گری نو» پرده بر می دارند. رسالت درمقاله ای به همین نام، ضمن توضیح اینکه افراطی ها همیشه در جنبش اصلاحات وجود داشته اند، از شرایط نوینی نام می برد که اصلاح طلبان در آن گرفتار شده اند. این موقعیت جدید، به زعم رسالت «امکان ناپذیری پیشروی بیشتر در ساخت سیاسی قدرت» است. رسالت معتقد است که این «بن بست» جناح دولتی را از «حالت عادی خارج و گونه ای آشفتگی، بی برنامه گی و روزمرگی را بر آن حاکم ساخته است». نویسنده مقاله معتقد است که تلاش های مذبوحانه نمایندگان مجلس برای یافتن «روزنه های قانونی» و نیز «مانورهای» سیاسی همچون تذکراتی که به هواداران «مایوس» تقدیم می شوند. وی از قول رای دهندگان نیز می گوید که آنها از خود می پرسند «آیا ادامه حمایت از جناحی که در بهترین حالت فقط به نقطه سابق خود باز خواهد گشت (یعنی کنترل دولت و مجلس) مفید و توجیه پذیر است؟» رسالت با چنین توصیفی، «افراطی گری نو» را گرایش می نامد که «بقا» یا «حذف» تنها گزینه های ممکن آن است. نویسنده هشدار می دهد که این گرایش جدید «دامی است که افراطیون به حاشیه رانده شده برای روند آتی حرکت دوم خرداد تعبیه کرده اند».

یکی دو ماه گذشته، همزمان با حوادث مهمی که در همسایگی ایران اتفاق افتاد، وضعیت سیاسی کشور هم، با تحولات سیاسی قابل توجهی همراه بود. ویژگی اصلی این تحول، تصمیم جمعی کمابیش هماهنگی است که محافظه کاران، برای برون رفت از بحران اتخاذ کرده اند و برای انجام آن، حمله همه جانبه ای را، با خشونت توأم با خونسردی، به پیش می برند. حوادث یازده سپتامبر، گر چه به نظر می رسید که اصلاح طلبان را برای مدت کوتاهی به هیجان آورد و فعالشان کرد، اما دیری نپایید که محافظه کاران، در پس پرده دیپلماسی همیشه پنهان خود، تصمیم به تعرض گرفتند و در اولین گام، به قصد جلوگیری از ابتکار عمل اصلاح طلبان در فعال کردن سیاست بازگشایی در عرصه بین المللی، با یک حمله سراسری اقدامات دولت خاتمی را خنثی کردند. سخنرانی شدیدالحن خامنه ای در اصفهان علیه آمریکا، همراه با فتوای حرام شرعی قلمداد کردن پست های مسئولینی که به مبانی نظام و قانون اساسی اعتقاد ندارند، جزو اولین گامهای این تعرض بود. تظاهرات وسیع سالگرد ۱۳ آبان جلوی سفارت سابق آمریکا و تبلیغات کم سابقه پیرامونی آن، تشکیل کمیته ای به ابتکار قوه قضاییه برای مجازات «متخلفان از تصمیمات شورای عالی امنیت ملی» و به قصد «نظارت بر حسن اجرای سیاست های مقام معظم رهبری»، تهدید کردن بهزاد نبوی، که از رابطه با آمریکا حمایت کرده بود، برای کشاندن وی به دادگاه ویژه قوه قضاییه، تذکر نافرجام رییس جمهوری به قوه قضاییه و جواب دندان شکن شاهرودی به نامبرده، تقاضای شدید الحن حجت الاسلام علیزاده رییس کل دادگستری استان تهران از کروی رییس مجلس، برای اخراج کردن حجت الاسلام انصاری راد از کمیسیون اصل نود مجلس، و سرانجام شدت گیری بی سابقه موضعگیری های خصمانه شورای نگهبان علیه مجلس، که تا به حال تقریباً تمام لوايح تصویب شده مجلس را به بهانه های شرعی و یا قانونی مردود اعلام کرده و این اواخر، با غیر قانونی خواندن سه فوریتی بودن طرح مجلس درباره انتخابات گلستان، و سپس اعلام اینکه نمایندگان حتی حق حذف یک ماده (ماده ۱۷۸) از قانون برنامه سوم را هم ندارند، و این اواخر با رد کردن طرح تشویق و حمایت از سرمایه گذاری های خارجی، هر نوع تردیدی را درباره تصمیم قاطع محافظه کاران در بازپس گیری سنگرهای از دست رفته، از میان برداشت.

این تمرکز تمام قوا برای فلج کردن مجلس اصلاحات، تا آنجا پیش رفته است، که از یکسو، کسانی همچون عسگر اولادی، با لحنی بیسابقه، اصلاح طلبان را «نفوذی» هایی در مجلس، مطبوعات و احزاب می نامد که «یک سرشان در آخور سلطنت» و سر دیگرشان «در گروهک های الحادی و نفاق» است و «اکنون در خارج و داخل کشور گرد هم آمده اند» تا به «مبانی نظام» و «نهادهای قانونی کشور» حمله کنند، و از سوی دیگر، کیهان همین ارزیابی را سکه نقد می گیرد و به شورای نگهبان حمله می کند که «آیا به خاطر بی توجهی غیرقابل توجیه خود در تایید صلاحیت این عده احساس خطا نمی کنند؟» و سپس پا را گامی فراتر گذاشت و اعلام می کند که مجمع تشخیص مصلحت نظام باید «بیرون راندن» افراد «بی اعتقاد به قانون



با این «تئوری ها» و آن «پیشنهادهای»، تکلیف ارگان های تحت نفوذ محافظه کاران، وضوح بیشتری می یابد. ایجاد جو اختناق در جامعه، به قصد قطع امید و نیز ارتباط میان نیروهای اجتماعی و اصلاح طلبان حکومتی خصوصیت بارزی است که در یکی دوماه گذشته شدت بیسابقه ای یافته است. جنبش دانشجویی، یکی از اولین اهداف این تعرض سرکوبگرانه را تشکیل می دهد. دستگیریهای بی نام

← نشان دانشجویان درسراسر کشور، شکنجه دانشجویان زندانی، تهدید و ارعاب خانواده ها، اعترافات تلویزیونی، و گماردن جاسوس های بیشمار در محیط های دانشجویی، هزینه فعالیت سیاسی را در میان دانشجویان به بالاترین حد ممکن رسانده است. علی باقری، عضو سابق دفتر تحکیم وحدت و معاون فعلی سیاسی امنیتی استانداری گیلان در گفتگوی اخیرش با «ایسنا» که در نشریه «حیات نو» منعکس شد، موضوع بالا رفتن هزینه فعالیت سیاسی در دانشگاهها را علت «غیرسیاسی و منفعل شدن» فعلی دانشگاهها می داند. وی بطور سربسته از «فشارهای چندماهه اخیر» بر تشکل های دانشجویی نام می برد و «تعامل برخی از لایه های حاکمیت با فعالیت های سیاسی در دانشگاهها را یکی از «زمینه های اصلی» انفعال سیاسی می داند.

عرصه دیگر گسترش جو اختناق، مطبوعات هستند. به وضوح می توان گفت که روزی نیست که علیه مطبوعات پرونده سازی های به سبک دادگاه بلخ انجام نگیرد. گویی مراکز معینی موظف شده اند که هر سطر و جمله مطبوعات اصلاح طلب را بازبینی کنند و علیه شان پرونده بسازند. دادگاه اخیر مسئول روزنامه نوروز و توقیف دو نشریه ملت و ابرار اقتصادی، تنها نمونه های کوچکی از این تعرض همه جانبه محسوب می شوند. ماجرای دستگیری و شکنجه ملی - مذهبی ها، زندان های مخفی، شایعات مربوط به اعترافات تلویزیونی و اینک محاکمات پنهانی مبارزان قدیمی و با سابقه کشور، هیچ معنایی جز تصمیم قاطع محافظه کاران به بازپس گرفتن سنگرهای از دست رفته ندارد. حتی به امیرانتظام، این قدیمی ترین زندان سیاسی رژیم، که قبلاً بارها مرخصی های دراز مدت گرفته بود، برای مداوا هم اجازه خروج از زندان نمی دهند. شاید به این فهرست بتوان شدت گیری فعالیت های انجمن حجتیه را هم افزود، که اخیراً وزیر کشور نسبت به فعال شدن غیرمترقبه آنها، بویژه در مناطق سنی نشین مرزی کشور هشدار داد.

به نظر می رسد که محافظه کاران برای تحقق این استراتژی، کوشش فراوانی بکار گرفته اند تا دچار اختلاف و سردرگمی نشوند. در قیاس با سالهای گذشته، کمتر مواردی میتوان سراغ کرد که مطبوعات و شخصیت های جناح محافظه کار، چنین هماهنگی چشم گیری داشته باشند. نشریه انتخاب که بنظر می رسد نقش سخنگوی محافظه کاران میانه رو را به عهده دارد، عملاً منفعل شده و حاشیه نشینی را برگزیده است. اخیراً مدیر مسئول آن - طه هاشمی - در یک سخنرانی در میزگرد «باشگاه تحلیل گران آزاد» تصریح کرد که «بخش وسیعی از جریان راست که از اقدامات گروه افراطی این جناح ناراحت هستند، به سکوت و انفعال افتاده اند.» واضح است زمان نشان خواهد داد که منفعلین جناح محافظه کار، بخش وسیعی از این جریان هستند، و یا اقلیت ناچیزی که زورشان به هیچ چیز نمی رسد!

آنچه اهمیت دارد اینکه، بخش فعال و متعرض محافظه کاران، هیچ ناهماهنگی در میان صفوف خود را برنمی تابد و استراتژی تعرضی خود را بر وحدت کلمه بنا کرده است. روزنامه ها نوشته اند که در همین آبان ماه، «محبی نیا» که به تازگی به سخنگویی جناح محافظه کار مجلس، فراکسیون «جبهه پیروان خط امام و رهبری» انتخاب شده بود، پس از مدت کوتاهی از سمت خود استعفا کرد.

یکی از نمایندگان همین جناح، علت استعفای «محبی نیا» را ناکامی وی در ایجاد ساختاری دموکراتیک در فراکسیون جناح منتقد دولت، عنوان کرد. وی گفت: «محبی نیا معتقد بود که تصمیمات فراکسیون جناح منتقد دولت باید با نظر همه اعضا و استفاده از ایده ها و دیدگاههای آنان اتخاذ شود و ۲ یا ۳ نفر از اعضا در اطاق های دربسته و تحت تاثیر القائات خارج از مجلس، به جای فراکسیون تصمیم نگیرند. اما او نتوانست ایده خود را به هیات رئیسه فراکسیون بقبولاند».

به راستی این استراتژی نوین جنگجویانه و این وحدت کلام، چه اهدافی را دنبال می کند و تا کجا به پیش خواهد رفت؟ به نظر می رسد در این مورد نیز، سران جناح محافظ کار، تصمیم به پنهان کاری گرفته اند. لحن خشمگینانه و آشتی ناپذیر مطبوعات محافظه کار، نشان از آن دارد که آنها آرزوی تملک مجدد همه امتیازات از دست رفته را در سر می پروراند.

با این حال، ابهام در توصیف این آرزوها، باعث نمی شود که آنان میل خود را برای تسلط مجدد بر اوضاع و کسب هژمونی مجدد در تمام ارکان قدرت سیاسی، از کسی پنهان سازند. رسالت در این باره می نویسد: «آنچه که روشن است، این واقعیت عریان است که ما در دوران گذار قرار داریم و پایه های نظم هژمونیک و تعاریف برآمده از آن چندی است در باتلاق بحران فرو رفته است. ولی توقف در دوران گذار امکان پذیر نیست. اگر نظام نتواند در شرایط نوین نظم هژمونیک جدیدی را تعریف کند، این بحران قادر است بصورت اپیدمیک، تا آستانه حیات نظام پیش رود».

آیا ناهمداستانی مزمن اصلاح طلبان علاج ناپذیر است؟

اگر بتوان ویژگی برجسته استراتژی محافظه کاران را در این دوره جدید، انسجام آن ارزیابی کرد، بر عکس صفوف اصلاح طلبان، هیچگاه به این اندازه آشفته و ناهمگون نبوده است. طیف های گوناگونی که به جریان دوم خرداد معروفند، نه در تعریف بحران، نه در مخاطراتی که تهدیدشان می کند، و به ویژه نه در چگونگی مقابله با بحران، شباهت چندانی به یکدیگر ندارند و به همین دلیل نیز، توانایی و تمایلاتشان در برخورد با حوادث، بسیار متفاوت است. ائتلاف سیاسی اصلاح طلبان در درون مجلس، ترکیبی از ۲۱۰ نماینده است که از پنج فراکسیون تشکیل شده اند: مشارکت، همبستگی، مجمع روحانیون، کارگزاران سازندگی و ائتلاف خط امام. گر چه این پنج تشکل، از دوم خرداد به این سو، بر سر مفهوم کلی اصلاحات به طور عام توافق کرده اند، اما همه شواهد نشان می دهد که در هر بزنگاه سیاسی، هر کدام تحلیل های خود، منافع خود و تاکتیک های خود را دارند. مثلاً وقتی از رفرا دوم صحبت می شود، صرفنظر از آنهایی که اصلاً حرفش را هم نمی زنند و یا تلویحاً با آن مخالفت می کنند، دیگران هر کدام به فراخور منافع خود، مفهومی برایش می تراشند که عمدتاً با بقیه گروهها متفاوت است. ماجرای همداستانی تصادفی اصلاح طلبان درباره رای سه فوریتی نسبت به انتخابات گلستان، که به دو سوم آراء مجلس احتیاج داشت و آن را به دست آورد، از نظر سیاسی بسیار معنادار است. در واقع می توان مشاهده کرد که اوج هماوایی فراکسیون های مختلف، تنها زمانی تأمین می گردد که خطر مشترکی، انتخاب مجدد نمایندگان را در دوره بعدی مجلس به مخاطره اندازد. حمله به شورای نگهبان بر سر نظارت استصوابی، از موارد نادری است که واکنش مشترک اصلاح طلبان را انهم پس از اقدامات آشکارا تحریک آمیز شورای نگهبان، به واقعیت تبدیل کرد. آیا اتخاذ سیاست های مشترک و توأم با شدت عمل، در مورد لوایح دیگر، مثلاً قانون مطبوعات، تعریف جرم سیاسی، آزادی احزاب و غیره نیز، با همین میزان از همدلی امکان پذیر است؟ در همین روزهای اوائل آذر، تعطیل دفتر حزب کارگزاران سازندگی در مشهد و چند شهر دیگر و انفعال سیاسی گردانندگان آن، بحث های زیادی را در میان اصلاح طلبان برانگیخت. روزنامه «ملت»، چند روزی پیش از توقیف شدنش، نوشت که کارگزاران اعتقاد دارند که اصلاحات به روزمرگی افتاده و تقریباً شکست خورده است و منتظرند تا برای ورود مجدد به عرصه سیاست فکری بکنند. «حیات نو» هم درباره آنها نوشت که تعطیلی دفاتر حزب، نوعی دورخیز سیاسی برای پیروزی در انتخابات دور نهم ریاست جمهوری است. اگر این تفسیرها، ←

← خیلی دور از واقعیت نباشد، آطا کارگزاران اساساً منافعی در شکستن بن بست فعلی دارند؟

برای شناخت دیدگاه و هدف های مولفه های مختلف جنبش اصلاحات، برای مثال، از مقاله ای در «حیات نو» شروع کنیم. این روزنامه در مقاله ای به نام «آغاز موج دوم»، یادآوری کرده است که پس پیروزی مجدد خاتمی در سال ۸۰، اصلاح طلبان در پی یافتن یک استراتژی برای حرکت به جلو بوده اند، به طوری که باعث «سو» برداشت جناح مقابل نشود و به «سر ریز مطالبات» و «به هم خوردن نظم اجتماعی» منجر نگردد. این روزنامه می نویسد که اینک «روند جدیدی» آغاز شده است که سعی دارد با فعال کردن «اصول مهم قانون اساسی»، پشتوانه ای «برای حفظ وضع موجود» با تحول «بطئی و کند» به منظور پیروزی در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری ۸۴ به دست آورد.

همانطور که دیده می شود، کسانی از میان اصلاح طلبان، استراتژی ایشان را بر حفظ وضع موجود و سیاست انتظار تا انتخابات آتی بنا کرده اند. این دیدگاه گرچه بر وخت اوضاع اذعان دارد، اما هنوز هم به مخالفان عاقل اصلاحات دلبسته است که «کم کم» حقانیت اصلاح طلبان را بپذیرند. روزنامه «آفتاب» در مقاله ای به تاریخ ۶ آذر ماه، در توصیف «صبر اخلاقی و عقلایی» مردم می نویسد که آنان انتظار می کشند که اصلاحات جدی و ملموس «آخرین امکان های» خود را جستجو نماید و به «مخالفان هم آخرین فرصت ها داده شود». نویسنده این مقاله نتیجه می گیرد که از این زمان به بعد «احتمالاً» و «رفته رفته» مخالفان «عاقل» اصلاحات متوجه خواهند شد که چهره ها و شخصیت های دوم خرداد، «بلای جان آنان» نبوده اند.

می توان تشخیص داد که این نوع شکیبایی ها، عمومیت چندانی ندارد و شدت گیری حملات محافظه کاران، بسیاری را در میان جبهه رقیب، به فکر چاره انداخته است. سر مقاله نویسی «آفتاب یزد» به تاریخ ۱۴ آذر ماه، استراتژی «نصر به رعب» رقبایش را به چالش طلبیده و معتقد است که «پرهیز از رویارویی» با این حملات باید «مورد تجدید نظر قرار گیرد». وی می نویسد که اقدامات شدید و جدید علیه اصلاح طلبان، حامل پیامی برای یک «رویارویی تمام کننده است» تا «بلاتکلیفی موجود» مرتفع شود. نویسنده در عین حال پیش بینی می کند که منتقدین اصلاحات سعی خواهند کرد «زمان و کیفیات این رویارویی را خود مشخص کنند تا ابتکار عمل را به دست داشته باشند» و همزمان کاری کنند که اصلاح طلبان «امکان اجتناب از این مقابله آشکار را نداشته باشند». نویسنده آنگاه می پرسد: «آیا به تعویق انداختن این مقابله همچنان به نفع اصلاح طلبان است؟»

همزمان با همین بازاندیشی هاست که عباس عبدی، طی مصاحبه ای، از یک تاکتیک جدید پرده بر می دارد. وی که نام آن را «کناره گیری فعال» گذاشته است، در مصاحبه ای توضیح می دهد که اصلاح طلبان «وقتی نمی توانند به تعهداتشان عمل کنند، باید بیایند بیرون». وی می گوید وقتی کسانی برنامه هایی اعلام کردند و به همین دلیل مردم به آنها رای دادند، اگر قادر به اجرای برنامه هایشان نباشند و در عمل برنامه های دیگران اجرا شود، یا باید با رقبا دعوا کنند - که با خط مشی ایشان نمی خواند - یا باید بمانند و با مردم نقض پیمان کنند و یا باید بیرون بیایند و آنها را با مردم تنها بگذارند. عبدی در این مصاحبه توضیح می دهد که ما بین دو وضعیت خوب و بد قرار نداریم، «باید میان بد و بدتر انتخاب کرد» و به هر حال «از روی عوارض نمی شود راهی را تایید یا رد کرد، از راه مقایسه باید این کار را کرد».

روزنامه «عدالت» نیز، در سرمقاله ای به بررسی دیدگاه این گروه از اصلاح طلبان پرداخته، یادآور می شود که «تداوم وضعیت فعلی آخرین پتانسیل های اصلاح را در قشر به قدرت

رسیده مضمحل کرده و در نهایت آخرین راهکار سازگاری با قدرت است». وی از قول این گروه از اصلاح طلبان می نویسد که به اعتقاد آنان، این نوع سازگاری به معنای «معامله بر سر آرمانهای دوم خرداد» خواهد بود. به همین دلیل، خروج از حاکمیت، لااقل «ناکارآمدی» تلقی خواهد شد و نه «خیانت». مقاله معتقد است که «ناکارآمد دانستن» اصلاح طلبان، با همدلی مردم روبرو می شود، در حالیکه، در صورت ادامه وضع موجود «داوری مردم شاید چندان به نفع اصلاح گرایان نباشد»، زیرا چنانچه شرایط فعلی ادامه یابد و همچنان عده ای «شعار بدهند که ما هنوز از تمام ظرفیت ها استفاده نکرده ایم» آنگاه وضع به گونه ای دیگر خواهد بود.

به طور قطع نمی توان دیدگاه عبدی و همفکرانش را به تمام حزب مشارکت تعمیم داد. رییس فراکسیون مشارکت، در مصاحبه ای با ایسنا، شایعه استعفای خاتمی و برخی اصلاح طلبان را تکذیب کرد و گفت در مورد خروج از حاکمیت نقطه نظرات متفاوتی وجود دارد، ولی تا به حال هیچ تصمیم جمعی و تشکیلاتی گرفته نشده است. نعیمی پور، تصریح کرد که «اگر بن بست کامل سیاسی ایجاد شد، این هم راه حلی است». اما بلافاصله یادآور شد که از نظر «ما» الان «بن بست» ایجاد نشده است. البته می توان مطمئن بود که اصلاح طلبانی که این روزها از ضمیر «ما» استفاده می کنند، وفاداری چندانی نسبت به واقعیت ندارند! چرا که تنوع دیدگاهها و نیز تغییرات هر روزه در تاکتیک ها، جایی برای وحدت کلمه باقی نمی گذارد.

«بازدارندگی فعال»، طرحی برای تفوق بر پراکندگی

شدت گیری باز هم بیشتر حملات محافظه کاران، از طریق محکوم کردن محمد سلامتی از رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی، توقیف نشریه «عصر ما» ارگان این سازمان، احضار پنج نماینده مجلس به دادگاه، محکومیت رمضان زاده، دبیر هیات دولت به شش ماه حبس تعزیری و تایید حکم زندان محمد دادفر نماینده بوشهر از سوی دادگاه تجدید نظر، بحث درباره چگونگی مقابله با این تهاجمات بی سابقه را، به دستور روز اصلاح طلبان تبدیل کرده است. آیا آمیدی برای بازتعریف بحران و شانس توافقی عمومی برای مقابله با آن، در میان طیف ناهمگون اصلاح طلبان وجود دارد؟ شواهد نشان می دهند که حتی در موارد آشکاری که خطر دستگیری و زندان همه نمایندگان اصلاح طلب را تهدید می کند، یعنی مصداق «خطر» بی ابهام است و تمام طیف نمایندگان فراکسیون دوم خرداد را نیز شامل می شود، باز هم، دیدگاهها و منافع ویژه هر گروه، تعیین کننده استراتژی آن است. تایید حکم محکومیت محمد دادفر نماینده بوشهر، در مجلس ولوله فراوانی ایجاد کرد. روز ۱۹ آذرماه، به گزارش ایرنا، جلسه مشترک غیرعلنی فراکسیون دوم خرداد به طور اضطراری تشکیل شد، تا نسبت به این حکم غیر مترقبه واکنش نشان دهد. گرچه از جزئیات مذاکرات این جلسه اطلاعی در دست نیست، اما فردای آن روز علی شکوری راد در مصاحبه با خبرگزاری ها، به پاره ای از حوادث این جلسه اشاره کرد. نامبرده که آشکار بود در التهاب فراوانی به سر می برد و قادر به داشتن موضع واضحی نیست، اعلام کرد که «شاید» وضعیت کنونی نقطه پایانی بر «سیاست اعتدال» باشد. با این حال، چند دقیقه بعد این جمله را هم اضافه کرد که «شاید» آنها می خواهند اصلاح طلبان از مدار اعتدال خارج شوند تا بهانه برای سرکوب آنها پیدا کنند. نکته پراهمیت در سخنان شکوری راد، پاسخ او به پرسشی درباره پیشنهادات مختلف نمایندگان اصلاح طلب است. وی گفت در «منتهی الیه یک سمت» پیشنهاد استعفای دسته جمعی نمایندگان مطرح شد و «منتهی الیه سمت دیگر» عده ای خواستار درون گرایی مجلس به جای برون گرایی بودند. البته برای کشف معنای این عبارت ←

آخری، باید به بقیه مصاحبه شکوری راد مراجعه کرد که نتیجه هر دوی این پیشنهادها را یکی می داند و می گوید «چه اصلاح طلبان به انفعال و بی عملی برسند و چه تند شوند، نتیجه اش خروج اصلاح طلبان از حاکمیت است».

با عطف توجه بر یکی از اصلی ترین ویژگی های اردوی اصلاح طلبان، یعنی شکنندگی ناشی از پراکندگی آن است که به نظر می رسد، مجاهدین انقلاب اسلامی، با انتشار اعلامیه ای، خواهان کنار گذاشتن سیاست «آرامش فعال» و اتخاذ استراتژی تازه ای به نام «بازدارندگی فعال» شده اند. این استراتژی که بر پنج ماده استوار است، ضمن مرزبندی با سیاست «کناره گیری، خروج و استعفا» که یک «خط مشی انفعال آمیز، ضعیف و نادرست» ارزیابی شده است، بر استفاده از «تمام ظرفیت های قانونی» در مجلس تکیه کرده، خواهان «اعتراض جدی اصلاح طلبان» در مقابل دستگیری ها و محاکمات غیرقانونی شده، و سرانجام «حفظ و تحکیم وحدت» و نیز «انسجام» در صفوف جبهه دوم خرداد و همچنین «پیشگیری از هرگونه شکاف و جدایی» را، از بنیان های این استراتژی جدید معرفی کرده است. محسن آرمین نیز، در یک مصاحبه مطبوعاتی در محل خبرگزاری دانشجویان اولین اصل استراتژی بازدارندگی فعال را «حفظ انسجام» جبهه دوم خرداد و جریان اصلاح طلب نامیده است. او در این جلسه، حتی به یکی از سوالات جواب نمی دهد، به این دلیل که با «حفظ انسجام» به استراتژی خود وفادار مانده باشد! اصلاح طلبان، برای تحقق یکپارچگی خود چه مشکلاتی بر سر راه دارند؟ هنوز مرکب اعلامیه خشک نشده، محمد باقر ذاکری، عضو هیات داوری فراکسیون دوم خرداد، در مصاحبه ای با روزنامه «انتخاب» نتیجه اتخاذ سیاست بازدارندگی فعال را برپایی «جنگ داخلی» ارزیابی می کند که در آن «همه بازنده هستند». او توضیح می دهد که به اعتقاد وی این استراتژی، یعنی به یک سری تحرکات خشونت آمیز و خشونت ز دست زدن، که «بطور طبیعی» در برابر آن «طرف مقابل هم سکوت نخواهد کرد»، وی تصریح می کند که «استراتژی ما باید یک استراتژی فرهنگی باشد. از نوع روشنگری باشد. باید مردم را به صحنه آورد تا خودشان از طریق انتخابات تصمیم بگیرند». وی در همین مصاحبه افشا می کند که در جلسه چگونگی مقابله مجلس با اجرای حکم دادفر نماینده بوشهر، عده ای از نمایندگان بحث تحسن را مطرح کردند که «تقریباً» در قالب استراتژی بازدارندگی فعال می گنجید. او اضافه می کند که «عده ای از جمله خود من با آن مخالفت کردیم و در نتیجه آن کار انجام نشد».

«انتخاب» روزنامه میانه روی محافظه کاران نیز، در واکنش نسبت به این اعلامیه مجاهدین انقلاب اسلامی، آنها را «یک تشکل سیاسی محدود - که به قول حجاریان همه اعضای آن در یک فولکس واگن جای می گیرند -» نامیده است که برای «مردم و احزاب» تعیین تکلیف کرده و خط مشی صادر نموده است. مقاله انتخاب خطاب به آنها می گوید شما خودتان جزو کدام باند هستید؟ آیا اصولاً «باند افراطی» را فقط مختص جناح مقابل می دانید؟ آیا وقتی از «استراتژی راست افراطی» حرف می زنید، از استراتژی «ستاد چپ افراطی» هم خبر دارید؟ یا خود را به واسطه بی اطلاعی به بی خبری می زنید؟ در واقع، نشریه محافظه کار انتخاب که بارها با اصلاح طلبان میانه رو هم آوایی کرده و «راست افراطی» را مورد حمله قرار داده است، به محض برخورد با بی تابی های جناحی از اصلاح طلبان، خشمگینانه به اعتراض بر می خیزد، تا با برچسب های «افراطی»، احتمال هرنوع هماهنگی میان طیف اصلاح طلبان، به ویژه همدلی یاران «معتدل» خویش در میان دو خردادی ها را با آنچه که خود افراطیون چپ می نامد، تضعیف و یا نابود سازد.

در اینجا بد نیست به آن دسته از اصلاح طلبان ناامیدی هم اشاره کنیم، که در این نبرد، از اجرای نقش مهمی علیه محافظه کاران ناامیدند، و راه نجات خود را در تغییر استراتژی شخص خاتمی می بینند. یکی از نویسندگان روزنامه «آفتاب یزد»، در مقاله ای به تاریخ ۲۰ آذر، از قول شهروندان می پرسد آیا این «قابل پذیرش است که رئیس جمهور تنها در مراسم تشریفاتی شرکت بجویند و برای خالی نبودن عریضه سخنانی ایراد کنند که در شرایط حساس کنونی به کار هیچ کس نیاید؟». وی نتیجه می گیرد که «اکنون مسائل بسیار مهمی در حال وقوع است که با هیچ منطق و استدلالی انفعال و بی تفاوتی رئیس جمهور را بر نمی تابد». و به این دلیل، از قول اصلاح طلبان از خاتمی می خواهیم که «از همه ظرفیت های شخصیتی و حقوقی خود استفاده کند» و از «ملاحظات غیرضرور» عبور نماید.

اولین گام تفاهم، ناامیدی مشترک از تفاهم با رقیب!

در این طیف ناهم رنگ تفاوت در میان جبهه اصلاح طلبان، چه بسا شدت گیری خشونت آمیز فشارهای رقیب محافظه کار، اندکی از تنوع این ناهماهنگی بکاهد و لاقلاً در زمینه های معینی، به ترسیم مثلاً دیدگاههای مشترک نسبت به موضوعات معینی بیانجامد. شدت عمل بیسابقه شورای نگهبان، در مردود دانستن تحقیقات تمام لوایح مجلس در ماههای اخیر، علیرغم تمام کوتاه آمدن ها و تعدیل های متعدد و به ویژه همدلی آشکار شورای تشخیص مصلحت با شورای نگهبان، اینک بخش قابل توجهی از جناح های اصلاح طلب مجلس را در به رسمیت شناختن این دایره معیوب، متقاعد ساخته است. محسن آرمین در مصاحبه با ایسنا تاکید می کند که «ما به هیچ وجه دیگر این امید را نداریم که مصوبات مجلس در شورای نگهبان تصویب شود و یا از خلال سازوکارهای قانونی موجود سالم بیرون آید». وی نتیجه می گیرد که «چنین امیدواری بی جاست و دیگر نمی توان به چنین چیزی دل بست». گرچه در همین مصاحبه آشکار است که این دستاورد جدید تجربی، ضرورتاً به یک سیاست راهبردی کارآمد نیانجامیده است، با این حال، حتی همین بازتعریف از واقعیت هم، اگر در درون اصلاح طلبان مقبولیت یابد، می تواند اولین گام تفاهم قلمداد شود. به همین دلیل است که می توان سرمقاله روزنامه «نوروز» ۱۸ آذرماه را به فال نیک گرفت، که در یک بررسی از سیاست های توطئه آمیز محافظه کاران در این سالهای گذشته، نتیجه گرفته است که مخالفان اصلاحات، به تاکتیک نوینی روی آورده اند که مطابق آن اصلاح طلبان را «از امکان عمل به وعده های انتخاباتی خویش محروم سازند». نودیده در تشریح این تاکتیک نوین شرح می دهد که آنها چنان حلقه محاصره را در اطراف رئیس جمهور و مجلس تنگ کرده اند، که یا باید برای حفظ منصب سازش کرد و یا با قهر و استعقای فردی و گروهی از حکومت خارج شد. نویسنده در پایان به این نتیجه می رسد که «ضروری است اصلاح طلبان با کنار گذاردن فرضیه سراب گونه سر عقل آمدن مخالفان اصلاحات»، بررسی راههای عملی «و نه تخیلی» خروج از بن بست فعلی را آغاز کنند.

آنچه مسلم است، با این گام نخست، جنبش اصلاح طلب قدم به جاده پرسنگلاخی می گذارد، که برای طی کردنش باید مراحل متعددی را پشت سرگذارد. تعریف مشترک از بن بست انکار ناکردنی امروز، برداشت واحد از میزان ناسازگاری رقیب محافظه کار، درک مشابه از خطرات بحرانی که کشور را در خود فرو برده است و سرانجام یافتن راهکارهای مشترکی که بتواند تعادل قوا را به نفع آنها تغییر دهد، هدف های مرحله ای دور از دسترسی هستند، که سیاست مردان اصلاح طلب را به چالش می خوانند ■

تداوم اصلاحات یا انفجار بزرگ؟ و. معصوم زاده

آیا اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران به آخر خط خود رسیده است؟ آیا همه امکانات واقعاً موجود و قابل دسترس، برای ادامه مسالمت آمیز این روند مورد استفاده قرار گرفته اند؟ آیا دیگر شانس برای متوقف کردن قطاری که به سوی برخورد های قهرآمیز به پیش می رود، وجود ندارد؟

این ها پرسشهایی هستند که این روزها ذهن همه اصلاح طلبان را به خود مشغول می کنند. سید محمد خاتمی گویا هراسان از تصویری که در افق رویدادهای سیاسی ایران می بیند، در میان جمع دانشجویان هشدار می دهد که روند اصلاحات را پایانی نیست، فقط در آینده به گونه ای انفجاری سر باز خواهد کرد. حجاریان نیروهای درگیر را فرسوده از همواردی می بیند که آینده آن را نیروهایی رقم خواهند زد که مقاربتی با امیال سپاهیان اسلام ندارند. بناپارتی ظهور خواهد کرد و اصلاح طلبان و محافظه کاران را یکجا به بیرون از صحنه ای که بیست و سه سال است اشغال کرده اند پرتاب خواهد کرد. دیگرانی نیز مردم تشنه زندگی را به «فرومایگان» پرولتاریا و بورژوازی تقسیم کرده اند و ظاهراً فراموش کرده اند که خود سوار بر کدام موج و با تکیه بر کدام بخش از همین فرومایگان، قدرت را قبضه کردند و اکنون آشفته در برابر ویرانه ای ایستاده اند که از ایران برجای گذاشته اند.

جنبش اصلاحات به موانع جدی برخورد کرده و در جا می زند. استراتژی و یا تاکتیک آرامش فعال با شکست مواجه شده، بدینگونه که اصلاح گرایان آرامش را حفظ می کنند و محافظه کاران در یورش به اصلاحات فعالند.

بحران موجود سیاسی در کشور، روند اصلاحات را نیز فراگرفته و دورنمای اصلاحات تیره و تار شده و نیروهای فعال اصلاح گرا نمی دانند چگونه و به کمک کدام ابزار می توانند موانع موجود را از پیش راه اصلاحات به کنار زنند و مهمتر از آن اینکه مردم را متقاعد کنند که دورنمایی هست. هر بحران سیاسی بازتابی در روحیات مردم دارد و بهترین سنجه برای ارزیابی از موقعیت سیاسی، رویکرد به همین روحیات است. قضاوتی که مردم از اصلاح گرایان دارند و بعضاً آنان را در عملکردشان عقیم می پندارند، یک برداشت عمومی از وضعیت فعلی است. این برداشت، گام گذاشتن بر پله نخستین همان پلکانی است که پایان آن به انفجاری ختم می گردد که محمد خاتمی با هراس از آن یاد کرده است.

بحران کنونی که دامن اصلاحات و اصلاح طلبان را نیز فراگرفته، به بحران اعتماد عمومی، یعنی عدم اعتماد به همه نهادهایی فرا خواهد روئید که از دل جمهوری اسلامی برخاسته اند. این بحران، زمینه ای خواهد بود برای زیر علامت سنوال بردن حقانیت قدرت، اگرچه از مدت ها پیش دستگاه فکری و ایدئولوژیک این حقانیت، شکاف های جدی برداشته و این همان پدیده ای است که مقاله نویس همشهری آن را «فرومایگی بورژوازی» نامیده است. آیا این بحران نشانه تلاشی میانی قدرت در جمهوری اسلامی است یا بحران دوران گذار، گذار از مطلق بودن به نسبی بودن قدرت در جمهوری اسلامی؟ آیا بحران موجود خود علامت نوعی شرایط دمکراتیک است، دمکراسی از نوع اسلامی و برخاسته از روحیات و سنت های ایرانی؟

فراموش نکنیم دمکراسی و شرایط دمکراتیک محصول و نتیجه دفع نیروها و توازن منفی نیست، بلکه پایه های آن بر توافق مثبت میان نیروها و تفوق اجتماعی و اقتصادی بنا شده است. اشکال در این است که طرفین درگیر جمهوری اسلامی، هنوز چارچوبی را برای همزیستی نیافته اند و نوع دمکراسی آنان، بیشتر محصول ناتوانی و هرج و مرج است. نمونه آن را در شکل های ابتدایی اش در مناسبات ملوک الطوائفی هم می توان دید. به جای سرزمین های تحت کنترل طوائف، حیطه های عاری از قدرت ایجاد شده که اکنون جنگ برای

بازپس گرفتن آن و پر کردن این خلا های قدرت حدت گرفته است.

اصلاح طلبان با پشتوانه رای مردم، دستگاه اجرایی و قانونگذاری را در اختیار دارند و محافظه کاران مواضع کلیدی قدرت را. ناتوانی اصلاح طلبان در تحقق برنامه های اصلاح طلبانه و تصویب قطعی قوانین راهگشا برای انجام این اصلاحات، که شورای نگهبان و شخص رهبر سدی در برابر آنند، مردم را نسبت به آینده اصلاحات نا امید کرده است. دستگاه قضایی علاوه بر اینکه در برابر هر پدیده ای که نشانه ای از تحول مثبت با خود داشته باشد سدی بنا می کند، وسیله ای شده است برای دست آموز کردن مجلس و مجلسیان. صدور احکام قضایی علیه نمایندگان مجلس، برای بستن دهان آنهاست. بی جهت نیست که فکر استعفای جمعی در اذهان مجلسیان خطور کرده و به مثابه نشانه اعتراض جمعی پیشنهاد شده است. در این زمان است که باید به این نتیجه رسید که روند اصلاحات در ایران، تنها با موانع قانونی مواجه نیست و عمده ترین مانع در برابر پیش روی آن، مانعی سیاسی است و آن مانع قدرت است. با توجه به این واقعیت است که پیشنهاد برای خارج شدن از مواضع قدرت، منزله طلبانه و خالی کردن عرصه های کلیدی برای تاخت و تاز محافظه کاران است. اکثریت مردم ایران با قدرت موجود قطع رابطه فکری و عاطفی کرده اند و حمایت از اصلاح گرایان را امکانی می پنداشتند برای گذاری مسالمت آمیز به شرایطی بهتر و انسانی تر. شرایطی که در آن این امکان را داشته باشند که بتوانند آزادانه درباره مقدرات خود و کشور تصمیم بگیرند. اصلاحات خواست قلبی اکثریت عظیم مردم است. سؤال اینجاست که آیا چه کسی می تواند به این خواست قلبی پاسخ درخور بدهد؟ با خارج شدن اصلاح طلبان از قدرت، رویدادی قابل پیش بینی برای تزلزل قدرت محافظه کاران رخ نخواهد داد. آرایش فعلی قدرت حاکی از آنست که بدون فشار از خارج، یعنی سنگین تر شدن یکی از کفه های قدرت، وضعیت فرسایش هرچه بیشتر نیروها تا رسیدن به میزان انفجاری ادامه خواهد یافت و نیروهایی وارد عرصه خواهند شد، که اکنون نقشی ایفا نمی کنند. فعال تر شدن دستگاه بازگشت به سلطنت و حمایت های آشکار و نهان

بقیه در صفحه ۱۹

بخش خصوصی در آموزش ایران

سعید پیوندی

ها و دوره های آموزش تکمیلی و یا حرفه ای و هنری نشانه های این سرمایه گذاری وسیع به شمار می روند. طی ده سال گذشته سرمایه گذاری در مدارس غیرانتفاعی سبب شده است حدود ۵ درصد کل دانش آموزان یعنی چیزی کمتر از یک میلیون نفر بخصوص در شهرهای بزرگ جذب این گونه واحدهای آموزش شوند.

مدارس غیرانتفاعی از امکانات به مراتب گسترده تری از بخش دولتی برخوردارند و به همین خاطر هم شهریه سالانه آنها از چند هزار تومان بالاتر می رود. این مدارس که بیشتر در بخش آموزش راهنمایی و متوسطه گسترش یافته اند، در عمل فقط به خانواده هایی اختصاص دارد که از امکانات مادی فراوانی برخوردار باشند. بدین ترتیب ما شاهد شکل گیری دو شبکه موازی آموزشی در ایران هستیم که هریک گروه های خاص اجتماعی را در خود می پذیرند و از این طریق نوعی آموزش طبقاتی شکل گرفته است.

استفاده از بخش خصوصی در بسیاری از کشورها به عنوان پاسخی به عدم توانایی دولت در تامین آموزش همگانی رایگان تلقی می شود. اما پرسش اساسی این است که نقش بخش خصوصی در تامین آموزش همگانی یا تکمیلی چیست و پیآمدهای گسترش حضور این بخش در عرصه آموزش کدامند؟ در یک برخورد مقایسه ای در سطح جهان می توان گفت دو گرایش و دو نگاه متفاوت در رابطه با فعالیت بخش خصوصی در آموزش در برابر یکدیگر قرار دارند.

گرایش اول به آموزش در دوره ابتدایی و متوسطه به صورت یکی از خدمات عمومی می نگرد و از این زاویه با خصوصی کردن و یا دخالت فعال بخش خصوصی در حوزه آموزش همگانی و اجباری مخالف است. بسیاری از کشورهای اروپایی چنین نگاهی به آموزش همگانی در دوره پیش از دانشگاه دارند و دولت و یا نهادهای محلی در سطح شهر و منطقه تامین کننده اصلی منابع مالی مورد نیاز مدارس هستند. برای مثال در فرانسه دولت بیش از ۸۰ درصد هزینه مدارس خصوصی را می پردازد و در برابر بخش خصوصی که بیشتر مدارس با گرایش مذهبی را دربر می گیرد، برنامه های آموزشی دولت را به مورد اجرا می گذارند. به عبارت دیگر مدارس خصوصی به عنوان موسسات غیرانتفاعی بیشتر در شیوه اداره خود خصوصی هستند تا در امور مالی. خانواده ها هم در عمل نقش کوچکی در تامین هزینه های مدارس دارند.

گرایش دوم آموزش را بیشتر یک «کالای اجتماعی» تلقی می کند که بخش دولتی، بخش خصوصی و خانواده ها می توانند به طور مشترک هزینه های آن را تامین کنند. این نگاه امر همگانی و رایگان بودن آموزش برای همه افراد جامعه را نمی پذیرد، از آزادی خانواده ها در انتخاب مدرسه دفاع می کند. با فعالیت بخش خصوصی در آموزش مخالف نیست و خواستار پیدا کردن منابع مالی غیردولتی برای هزینه های آموزشی است. این گرایش بیشتر در میان نیروهای راستگرای نئولیبرال دیده می شود.

هر دو گرایش می پذیرند که تامین آموزش همگانی در سطوح مختلف دارای اهمیت کلیدی برای توسعه کشور است و سرمایه گذاری در بخش آموزش از نظر اقتصادی و اجتماعی بسیار مهم است. اختلاف مهم دو دیدگاه بر سر نوع برخورد به عدالت اجتماعی، نقش دولت در تامین فرصت های برابر برای افراد جامعه و نقش اجتماعی و فرهنگی آموزش به عنوان یک نیاز اساسی بشری است. تکیه به تجربه کشورهای مختلف ←

سخنان اخیر وزیر آموزش و پرورش، پیرامون ضرورت گسترش فعالیت های بخش خصوصی در زمینه های آموزشی، در رسانه های جمعی ایران انعکاس گسترده ای یافته است. مرتضی حاجی با اشاره به تجربه سالهای گذشته واحدهای موسوم به «مدارس غیرانتفاعی» به دفاع از انتفاعی شدن این مدارس پرداخت و خواهان پشتیبانی از سرمایه گذاری بخش خصوصی در امر آموزش شد. (نوروز، ۱۲ آبانماه ۱۳۸۰)

دعوت وزیر آموزش و پرورش از بخش خصوصی برای سرمایه گذاری در فعالیت های آموزشی، در شرایطی صورت می گیرد که طی ۱۳ سال گذشته مدرسی که «غیرانتفاعی» نام گرفته اند در عمل همین کار را انجام می دهند و بخش خصوصی به طور واقعی بخشی از شبکه مدارس ایران به ویژه در شهرهای بزرگ را در بر می گیرد. در حقیقت همانگونه که از حرف های آقای حاجی هم می توان برداشت کرد، مسئله بیشتر بر سر تغییر برخی موارد قانون تاسیس مدارس غیرانتفاعی است که در ۵ خرداد ماه ۱۳۶۷ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. مطابق مواد ۴ و ۷ این قانون، مدارس غیرانتفاعی با سرمایه مستقیم اشخاص حقوقی یا حقیقی تشکیل و هزینه های آن هم از طریق شهریه دانش آموزان و کمک های مردمی تامین می شود. در متن این قانون البته هیچ اشاره ای به تناقض آن با اصل ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی که آموزش تا پایان دوره متوسطه را همگانی و رایگان اعلام می کند نشده است. سخنان وزیر آموزش و پرورش هم نه تنها به این تناقض اساسی پاسخ نمی دهد که بر ابهامات موجود هم می افزاید. به ویژه آنکه مدارس دولتی نیز در بسیاری موارد دانش آموزان را وادار به پرداخت برخی هزینه های مدارس می کنند.

اما نکته اساسی و شاید جدید در برخورد آقای حاجی نگاه او به بخش خصوصی است. از نظر وزیر آموزش و پرورش «ضرورت دارد سرمایه گذاری برای تولید علم و فرهنگ نیز ارزش محسوب شود» و به این دلیل هم ایشان خواهان آن است که «سودزایی در امر تعلیم و تربیت پسندیده شمرده شود».

در اواخر سالهای شصت شمسی، مشکلات مادی و عملی دامنه دار مسئولین وقت را بر آن داشت تا با فعالیت بخش خصوصی به شرط غیرانتفاعی بودن آن موافقت کنند. در کنار آموزش رسمی بخش خصوصی البته به طور بسیار فعال در زمینه آموزش غیررسمی مشارکت می کند و گسترش چشمگیر کلاس

← می تواند به روشن شدن بحث فعالیت بخش خصوصی در آموزش در ایران کمک فراوانی کند.

پی آمدهای گسترش بخش خصوصی

فراخوان وزیر آموزش و پرورش پیرامون مشارکت بخش خصوصی در فعالیت های آموزشی در حالی صورت می گیرد که طی ۳۱ سال گذشته مداری که «غیرانتفاعی» نام گرفته اند در عمل به کار انتفاعی مشغولند و بخش خصوصی به طور واقعی در نظام آموزشی ایران حضوری فعال دارد.

باتوجه به تجربه سالهای گذشته، سخنان وزیر آموزش و پرورش پیرامون ضرورت تقویت بخش خصوصی در نظام آموزشی ایران این پرسش اساسی را به میان می کشد که چه دلایلی سبب طرح مسئله در شرایط کنونی شده است و سیاست های آموزش و پرورش بر این اساس دستخوش چه تغییراتی خواهند شد؟ این پرسش به ویژه از این نظر اهمیت می یابد که وزیر در کنار مسائل مربوط به مشکلات مادی و عملی از «ضرورت رقابت» میان بخش دولتی و خصوصی و تاثیر آن بر نوع رابطه مدارس با دنیای پیرامون سخن به میان آورده است.

در ایران این برای نخستین بار نیست که مسئله حضور بخش خصوصی در فعالیت های آموزشی به میان کشیده شده است. مدرسه جدید در ایران از میانه قرن نوزدهم میلادی بیشتر به ابتکار بخش خصوصی و افراد علاقمند فرهنگی شکل گرفت و بخش دولتی تا پیش از روی کار آمدن دولت رضاشاه نقش بسیار حاشیه ای در نظام آموزشی ایران داشت. در سالهای پس از ۱۳۰۰ ما شاهد همزیستی دو بخش دولتی و خصوصی هستیم و باوجود گسترش پرستاب شبکه مدارس دولتی، واحدهای آموزشی خصوصی نیز در سطح محدود به فعالیت خود ادامه دادند. از میان مدارس خصوصی می توان از جمله به برخی مدارس مذهبی و شماری مدارس خصوصی صاحب نام و پراوازه مانند البرز، خوارزمی، هدف و یا هشتروندی و کیهان نو اشاره کرد که در مقایسه با مدارس دولتی از کیفیت آموزشی بالایی برخوردار بودند. در سالهای پیش از انقلاب ۱۳۵۷ دولت وقت در جهت اجرای اصل فراموش شده آموزش رایگان به نوعی هزینه های این مدارس خصوصی را به عهده گرفت. اما در پی انقلاب، مدارس خصوصی به طور رسمی تحت نظر دولت قرار گرفتند و قانون اساسی جدید ایران نیز در اصل سی ام خود رایگان بودن آموزش را به رسمیت شناخت.

مشکلات مادی و عملی ناشی از افزایش شتابان شمار دانش آموزان در سال های ۱۳۶۰ دولت را ناچار کرد بار دیگر به بخش خصوصی روی آورد و با تصویب قانون تاسیس مدارس غیرانتفاعی در ۵ خرداد ماه ۱۳۶۷ در مجلس شورای اسلامی، راه فعالیت این بخش در فعالیت های آموزش را بگشاید. این مدارس باوجود آنکه «غیرانتفاعی» نامیده می شوند، در عمل همان مدارس خصوصی هستند و سخنان وزیر در حقیقت هدف رسمیت بخشیدن به این فعالیت ها را دنبال می کند. بر اساس گفته های وزیر در مصاحبه مطبوعاتی ۱۳ آبان ماه سال جاری (انتخاب، ۱۴ آبان ۱۳۸۰) مشارکت بخش خصوصی که هم اکنون چیزی حدود ۵ درصد کل دانش آموزان را دربرمی گیرد، می تواند تا ۲۰ درصد هم افزایش یابد.

فعالیت بخش خصوصی در شرایطی که دولت توانایی تامین هزینه های سنگین آموزش رسمی را ندارد، ناگزیر به عنوان یکی از راه حل های ممکن به میان می آید. استفاده از بخش

خصوصی در آموزش رسمی اما پی آمدهای مهمی بر وضعیت مدارس دولتی و کل نظام آموزشی دارد.

اولین و مهم ترین پی آمد فعالیت بخش خصوصی گسترش نابرابری های موجود در نظام آموزشی ایران است. شهریه مدارس موسوم به غیرانتفاعی گاه بسیار بیش از درآمد یک خانواده حقوق بگیر ساده و حتی معلمان است. در نتیجه فقط فرزندان خانواده هایی می توانند به اینگونه مدارس راه یابند که از امکانات مالی فراوانی برخوردار باشند.

وزیر آموزش و پرورش همچنین برای توجیه سیاست حمایت از بخش خصوصی در حوزه آموزش رسمی، به مسئله رقابت سازنده میان مدارس دولتی و غیردولتی اشاره می کند. اما یادآوری این نکته ضروری است که وجود دو بخش دولتی و خصوصی به خودی خود به گسترش چنین رقابتی منجر نمی شود. بدون تقویت بخش دولتی و افزایش دائمی کیفیت آن نمی توان انتظار داشت که مداری که بیشتر به فقرای جامعه تعلق دارند به رقابت با واحدهای آموزشی بپردازند که از امکانات بسیار بیشتری برخوردارند و بهترین معلمان را به سوی خود جذب می کنند.

ابهام نگران کننده در این میان تلقی و درک وزیر آموزش و پرورش و وزارتخانه تحت نظر او از جایگاه آموزش و نقش دولت در این حوزه است. وقتی وزیر خواهان آن می شود که «سودزایی در امر تعلیم و تربیت پسندیده شمرده شود» این ظن به طور جدی تقویت می شود که آموزش در کشور ما از دید صرفاً اقتصادی به صورت کالایی درآید که با پول مبادله شود. امری که حتی در کشورهایی که بخش خصوصی در همه فعالیت های اقتصادی حضوری مسلط دارد، به دشواری دیده می شود.

در جستجوی منابع مالی جدید

دولت در ۲۰ سال گذشته هیچگاه نتوانسته است به طور کامل از عهده هزینه های آموزشی برآید. رشد شمار دانش آموزان از ۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۸ به بیش از ۱۹ میلیون نفر در سال جاری و گرفتاری های مالی دولت از سال های ۱۳۶۰ به این سو، پیوسته بر شکاف میان نیازها و امکانات افزوده است. بنابر آمار رسمی، دولت در جریان برنامه دوم عمرانی نتوانست از تامین ۲۰ درصد هزینه های پیش بینی شده فراتر رود. نتیجه مستقیم این وضعیت وجود مدارس دو نوبته است که شامل بیش از ۴۵ درصد دانش آموزان می شود.

مدارس غیرانتفاعی، همانگونه که اشاره شد، پاسخی ناکافی به این شرایط بود. مدارس غیرانتفاعی با شهریه های گزاف از امکانات آموزش بسیار خوبی برخوردارند و بهترین معلمان را به کار می گیرند. این مدارس فقط به خانواده هایی اختصاص دارد که از امکانات مادی فراوانی برخوردار باشند و از این طریق مدارس غیرانتفاعی طبقات دارا و ثروتمند و مدارس دولتی سایر اقشار جامعه را در خود می پذیرند و به آموزش طبقاتی شکل داده اند.

چگونگی تامین منابع مالی آموزش همگانی در سطح جهان به ویژه کشورهای در حال رشد به صورت یک مسئله جدی مطرح است. در این کشورها رشد کمی نظام آموزش در ۲-۳ دهه اخیر شتاب گرفته است و بالا بودن نرخ رشد جمعیت، میزان تقاضا برای بخش آموزشی را به صورت ناگهانی و شدید افزایش می دهد. کمبود امکانات دولتی در اکثر کشورهای درحال رشد، سبب بروز بحران های جدی مالی در نظام آموزشی می شود. برای مثال درحالیکه در کشورهای پیشرفته ←

بیانیه اعتراضی جمعی از ایرانیان در خارج از کشور علیه تداوم اختناق و محاکمات فرمایشی

همزمان با فرارسیدن سومین سالگرد سلسله قتل های سیاسی، مردم ایران دیگر بار شاهد اوجگیری فضای سرکوب و استبداد در میهن خویش اند. سیاست بازداشت گسترده جوانان، پیگرد دانشجویان، حبس روزنامه نگاران و توقیف نشریات کماکان تداوم یافته است. محاکمات غیرعلنی و انفرادی اعضای نهضت آزادی ایران و ائتلاف نیروهای «ملی - مذهبی» از تاریخ بیستم آبانماه سال جاری، بی توجه به هشدارهای سازمان ملل متحد، همچنان ادامه دارند و گویا تا کنون دو تن از متهمان به حبس های بلند مدت محکوم شده اند. دستگاه قضایی «جمهوری اسلامی ایران» ناتوان از اثبات اتهام اولیه خود علیه این طیف، مبنی بر توطئه براندازی، متهمان را به استناد مواضع رسمی و تحلیل های مکتوب این گروه محکوم می سازد و این دومین بار است که این نیروی سیاسی به جرم ابراز همین مواضع در دو دهه گذشته محکوم می شود!

امضاکنندگان این بیانیه برپایی چنین دادگاههایی را که نقض آشکار و مسلم کلیه موازین شناخته شده بین المللی و حتی قوانین داخلی «جمهوری اسلامی ایران» است، از اساس مردود دانسته و همصدا با کلیه نهادهای مدافع حقوق بشر در جهان، خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه زندانیان عقیدتی - سیاسی در ایران می باشند:

نعمت آذرم - حمید آقایی - مجید ابراهیم پور - رضا ابراهیمی - ناصر احمدی - عبدی احمدی - مستوره احمد زاده - کمال ارس - جمشید اسدی - مسعود افتخار - بابک امیر خسروی - صبا انصاری - جلال ایجادی - مزدک بامدادان - دانش باقرپور - عباس بختیاری - هدایت بخشایش - محمد برقی - بیژن برهمندی - حمید بهشتی - فرامرز بهنام - هوشنگ بیات - مهدی بیدقی - منصور بیات زاده - مهدی پناهی پور - علی پور نقی - علی تاج دینی - ابوتراب ترابی - خانجان جبل عامل - علی اصغر حاج سید جوادی - رضا حاجی - بیژن حکمت - مرتضی حمزه لوثیان - حسن حمیدی - نقی حمیدیان - حسن خاموشی - مهدی خانابا تهران - بهروز خلیق - مریم چیتگر زاده - بیژن دادگری - فریده دارابی - حمیرا دالانی - محمدرضا درویش - مهدی دهنوی - گوهر تاج راستین - کمال رحمانیان - رضا رحیم پور - محسن موسوی - محمد رضا رنجبران - اسماعیل زرگریان - سیامک زند - علی سردار زهره سردار - سعید سلطان پور - اسماعیل شبان - احسان شریعتی - حسن شهابی - مجید شهباز ختنی - صحرای ضابط - جلیل ضابطیان - فیروزه طاهری - احمد طهماسبی - مرتضی طوسی - اصغر عبدی - حمید عروجی - مهین غفاری - مهدی فتاپور - اتابک فتح اله زاده - فرهاد فرجاد - حسن فرهمند - ناهید فرهمند - علی فیاض - ناهید قاجار - فرهنگ قاسمی - حمید قانونی - مجتبی قدسی - رحیم قیومی - حسن کاشانی - فرهاد کشاورز - مسعود کریم نیا - بهزاد کریمی - علی کسمانی - علی کشتگر - ماندانا کلبادی - محمد گرامی - سحر گرگانی - حسن گل سفیدی - عفت گوهری - لیدا ماکوئی - خوارزم متقی - فرشته مجیدی - صادق محمودی - بهرام محبی - عباس معیری - کرامت اله مقصودی - مهدی ممکن - حسین منتظر حقیقی - محسن مینوی - پوران نجاتی - بدری نکورز - محمود نیکوکار - یوسف نیروان - علی نیک آئین - صمد نوبری - مسعود نوری - شیدان وثیق - شهین هیرمند پور - فرهاد یاسائی - مریم یوسفی.

امضاها ادامه دارد...
شبه ۲۴ آذر ۱۳۸۰

← حدود ۷ درصد از تولید ناخالص ملی به بخش آموزش اختصاص دارد، در ایران شاخص مورد نظر از ۳/۵ درصد فراتر نمی رود. در نتیجه دولت که توانایی افزایش تدریجی بودجه آموزش را ندارد، به ناچار باید در پی منابع مالی دیگری برای تامین نیازهای آموزشی برآید.

تجربه جهانی نشان می دهد که درباره کارایی واقعی بخش خصوصی، تردید های جدی وجود دارد. زیرا فعالیت بخش خصوصی دارای محدودیت ها و پی آمدهای منفی فراوانی است. از یکسو سرمایه گذاری بخش خصوصی به امید سودآوری و استقبال خانواده هایی که حاضر باشند شهریه کلانی برای آموزش فرزندان خود بپردازند کم و بیش محدود است. از سوی دیگر شبکه مدارس خصوصی رشد آموزش طبقاتی را به دنبال دارد و به گسترش نابرابریهای اجتماعی منجر می شود.

در برابر گسترش بخش خصوصی راه حل های دیگری هم در کشورهای مختلف دنیا تجربه شده است. یکی از این راه حل ها ایجاد مالیات های خاص برای تامین بخشی از هزینه های آموزشی است. این مالیات ها می توانند برای سطح محلی یعنی در شهرها و استان ها در نظر گرفته شوند. هر خانواده و یا فرد بر اساس ضوابط خاص مانند میزان درآمد، مالیاتی را برای مدرسه می پردازد. مالیات آموزش همچنین می تواند در رابطه با فعالیت های اقتصادی و یا تجاری در سطح ملی و یا محلی وضع شود. محلی بودن این مالیات و نظارت نهادهای انتخابی مانند شورای شهر و یا انجمن اولیا و مربیان بر اعتماد خانواده ها برای پذیرفتن چنین راه حل هایی می افزاید.

اخذ شهریه مشروط در مدارس دولتی متناسب با سطح درآمد خانواده ها راه حل دیگری است که می تواند دست کم به طور موقت مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر مدارس بیشتر برای کسانی رایگان خواهد بود که سطح درآمد پایینی داشته باشند. ناگفته پیداست اجرای چنین سیاستی به نظام مالیاتی منظمی نیاز دارد که بر اساس آن بتوان درآمد واقعی خانواده ها را ارزیابی کرد.

در کنار راه حل هایی که مشارکت خانواده ها را به میان می کشند دولت باید بتواند به تدریج و به صورتی جدی تر سهم خود در تامین هزینه های نظام آموزشی را افزایش دهد. به ویژه آنکه مهار نرخ رشد جمعیت در ۱۰ سال گذشته سبب شده است کشور ما دوران رشد انفجاری جمعیت را پشت سرگذارد و حتی شمار دانش آموزان در دوره ابتدایی رو به کاهش رود.

آموزش مسئله ای ملی است و هر نوع سیاستی باید با مشارکت فعال خانواده ها اتخاذ شود و تصمیمات یکطرفه دولت برای افکار عمومی قابل درک نخواهد بود. از سوی دیگر در سیاست های مالی باید به اولویت ها توجه کرد. برای مثال رایگان ماندن آموزش ابتدائی و گسترش آن در سطح همه گروه های اجتماعی باید کماکان به صورت اولویت اصلی باقی بماند و سیاست تامین مالی از طریق خانواده ها بیشتر در سطح آموزش متوسطه و دانشگاهی به اجرا گذاشته شود. ■

توضیح و پوزشی

متأسفانه به دلیل تراکم مطلب در این شماره، موفق به چاپ بخش دوم مقاله آقای محسن حیدریان در مورد دوران روشنگری و سرآمدن فکری آن نشدیم و ضمن پوزش از ایشان و خوانندگان عزیز، دنباله مقاله را در شماره آینده به چاپ خواهیم رساند.

نگاهی به کنفرانس افغانستان، در گفتگو با حسین علوی موافقتنامه بن، یک فرصت تاریخی برای افغانستان است!

- تجربه دوران سیاه طالبان و رفتار داخلی و خارجی این نیرو نشان داد که به جز از طریق ساقط کردن آن با تکیه بر اهرم نظامی، هیچ گشایشی در افغانستان امکان پذیر نیست.
- مسئله ای که ظاهراً همه بر آن اتفاق نظر داشتند، حضور قابل توجه زنان در ساختار سیاسی آینده افغانستان و از جمله در ترکیب دولت موقت بود.
- در صورت تحقق تصمیمات کنفرانس بن در افغانستان، عرصه بیش از پیش بر مخالفان اصلاحات در ایران تنگ خواهد شد.

راه آزادی: اما نارضایتی هائی از داخل خود افغانستان از سوی برخی فرماندهان محلی و چهره های سیاسی ابراز شده و از جمله آقای برهان الدین ربانی گفته که امیدوار است این آخرین باری باشد که برای افغانستان از بیرون تصمیم می گیرند. آیا می توان این کنفرانس و نتایج آنرا یک تحمیل سیاسی از بیرون دانست؟

حسین علوی: به هیچ وجه. در بن برای آینده سیاسی مردم افغانستان تصمیم گرفته نشد، بلکه تصمیمات کنفرانس در این جهت و تا این حد بود که زمینه لازم فراهم شود تا اساساً افغانها امکان پیابند به عرصه سیاسی کشورشان باز گردند و در باره آینده خود تصمیم بگیرند. در اینجا چند نکته جداگانه است که باید روشن شود. اول آنکه نارضایتی برخی فرماندهان نظامی و چهره های سیاسی جبهه متحد شمال و دولت آقای ربانی که در کنفرانس حضور نداشتند به معنی نفی اهمیت کنفرانس و توافقاتش توسط آنها نیست. آنها همواره بر ضرورت نظارت جامعه بین المللی بر روند انتقال قدرت در افغانستان تاکید داشته اند. اما آنها از ابتدا خواستار آن بودند که اولاً کنفرانس در کابل برگزار شود و ثانياً دوره انتقالی تا برگزاری انتخابات توسط خود دولت آقای ربانی و بازوی نظامی آن یعنی نیروهای جبهه متحد به پیش برده شود. یعنی نیروئی که ترکیب غالب آن تاجیک ها و ازبک ها و هزاره ها هستند و با سقوط طالبان کنترل نظامی بخش غالب کشور را در دست گرفته اند. سازمان ملل با این درخواست موافقت نکرد زیرا برگزاری کنفرانس در افغانستان در شرایطی که عملیات نظامی ادامه داشت فاقد امنیت و فضای سیاسی بیطرفانه و آزاد برای شور و تصمیم گیری بود و ادامه نقش سیاسی دولت ربانی و جبهه متحد نیز با شرکت دموکراتیک دیگر نیروها بویژه پشتونها در دوران انتقالی مغایر بود و می توانست نارضایتی ها و دور تازه ای از رقابتهای خشونت آمیز را دامن بزند. هیئت نمایندگی جبهه متحد سرانجام این تصمیم سازمان ملل را پذیرفت و پس از پایان کنفرانس فرماندهان ناراضی این جبهه نیز به صراحت همراهی خود را با تصمیمات آن و تشکیل دولت موقت اعلام داشتند. اما آنها نسبت به نقش و سهم نیروهای خودشان در این دولت هنوز گله مندند. و ←

طبق توافق کنفرانس افغانستان در بن، روز ۲۲ دسامبر دولت موقت در این کشور رسماً شروع به کار می کند. برگزاری این کنفرانس، مسائل درون آن، و توافقات اعلام شده درباره آینده سیاسی افغانستان تا کنون بحث های زیادی را برانگیخته است. در این زمینه پرسش و پاسخی داشتیم با آقای حسین علوی روزنامه نگار و تحلیل گر مسائل سیاسی که از نزدیک مسائل این کنفرانس را دنبال کرده است.

راه آزادی: با آغاز به کار دولت موقت در افغانستان، ظاهراً امیدهای تازه ای نسبت به آینده این کشور شکل می گیرد، و این در حالی است که برخی محافل هنوز با تردید به کنفرانس افغانستان و انگیزه ها و نتایج آن می نگرند. ارزیابی شما از این کنفرانس چیست؟

حسین علوی: کنفرانس بن و توافقات آن با وجود برخی کاستی هایش یک دست آورد بزرگ و یک فرصت تاریخی برای مردم افغانستان برای بازسازی کشورشان و پی ریزی یک آینده سیاسی صلح آمیز و دموکراتیک است. این فرصت تاریخی در حقیقت محصول همان توجه و نظارت جامعه بین المللی است که بسیاری از نیروهای صلح دوست و دموکرات جهان حد اقل از ده سال پیش ضرورت آنرا مطرح می کردند. اما تنها پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر و متأسفانه به بهائی بسیار سنگین برای جامعه جهانی و بویژه مردم افغانستان عملی شد. اکنون استفاده درست و حد اکثر از این فرصت بسته به خود افغانها و نیز تداوم نظارت بین المللی است. برای درک اهمیت تصمیمات کنفرانس باید توجه داشت که این برای اولین بار در تاریخ افغانستان است که زمینه ها و مکانیزمهایی فراهم می آید تا زندگی سیاسی مردم و مسئله انتقال قدرت نه از طریق موروثی یا کودتا و یا دخالت نظامی همسایگان، بلکه از راه شرکت فعال اقوام و گروههای اجتماعی و فرد فرد شهروندان افغان طی یک پروسه دموکراتیک که منتهی به آزادی های سیاسی و برگزاری انتخابات آزاد است رقم بخورد.

← البته این مسئله ای است که در جریان شکل گیری ساختار سیاسی آینده افغانستان قابل حل است.

راه آزادی: برخی محافل سیاسی که منتقد عملیات نظامی و بویژه بمبارانهای آمریکا در افغانستان هستند نقش آمریکا و ائتلاف غرب در تصمیمات کنفرانس بن را نیز مورد انتقاد قرار می دهند. این نقش تا چه حد در مقایسه با نقش خود افغانها تعیین کننده بود؟

حسین علوی: نقش آمریکا و بویژه اتحادیه اروپا در کنفرانس بن که به عنوان ناظر و از طریق آقای اخضر ابراهیمی نماینده ویژه سازمان ملل و هیئت او اعمال می شد نقش مهمی بود، اما این نقش منفصل از نقش دیگر هیئت های ناظر و یا مافوق نقش گروههای چهارگانه افغان نبود. در کنفرانس، هیئت های نمایندگی ناظر از ۱۸ کشور جهان و نیز نمایندگان ویژه اتحادیه اروپا حضور داشتند. مذاکرات رسمی تنها میان خود افغانها انجام می گرفت و روی طرحهای نماینده سازمان ملل و طرحهایی که خود گروههای افغان ارائه می کردند تبادل نظر می شد. البته یک اصل از ابتدا مورد توافق همه و محور کار کنفرانس بود و آن روند انتقال قدرت در افغانستان با نظارت کامل و دائم سازمان ملل بود. تعیین مراحل این دوره گذار و نقش و سهم نیروهای سیاسی و نظامی موجود در دولت موقت منوط به توافق و تفاهم خود گروههای افغان بود. پیش برد کار کنفرانس توسط نماینده ویژه سازمان ملل و تاثیرگذاری هیئت های ناظر از کوران بحث ها و تبادل نظرهای طولانی و به شیوه اقناعی و در تماس دائم با داخل افغانستان انجام می گرفت و همین مسئله زمان مقرر کنفرانس را از ۵ روز به ۹ روز افزایش داد.

به نظر من عدم اعتمادی که از سوی برخی محافل نسبت به نقش ائتلاف غرب در کنفرانس بن ابراز می شود نه به خاطر روند مذاکرات و یا تصمیمات کنفرانس، بلکه مربوط به مسئله دار بودن در باره اصل مداخله جامعه بین المللی در افغانستان است. نمی توان خواهان مداخله جامعه بین المللی از طریق سازمان ملل متحد شد اما واقعیت کنونی سازمان ملل و توازن نیروی درون آنرا نادیده گرفت. نمی توان خواهان سقوط طالبان و استقرار صلح و ثبات در افغانستان شد اما ملزومات سیاسی و نظامی این خواست را در نظر نگرفت. هر تحلیل جدی و منطقی در این زمینه باید اجزای آن همخوانی داشته باشند.

راه آزادی: آیا این بدین معنی است که پروسه های سیاسی و نظامی در شرایط کنونی افغانستان به هم پیوسته اند و راه حل صرفاً سیاسی برای این کشور موجود نبود؟

حسین علوی: بله همینطور است. راه حل سیاسی برای افغانستان زمانی که نیروهای اتحاد شوروی آنجا را ترک کردند وجود داشت. یعنی زمانی که دولت دکنتر نجیب سیاست مصالحه ملی، برقراری ارتباط با مجاهدین و دیگر مخالفان، و جلب همه اقوام و قبایل افغان برای نوسازی سیاسی در افغانستان را دنبال می کرد. در آن زمان دستگاه دولت و نهادهای مدنی و جنبشهای سیاسی در کشور وجود داشتند و این کار امکان پذیر بود. اما غرب و سازمان ملل این فرصت طلایی را درک نکردند و اکنون به بهائی بسیار سنگین همان پروژه را در دستور کار خود قرار داده اند. تجربه دوران سیاه طالبان و رفتار داخلی و خارجی این نیرو نشان داد که به جز از طریق ساقط کردن آن با تکیه بر اهرم نظامی، هیچ گشایشی در افغانستان امکان پذیر نیست. اما نوع این اهرم نظامی الزاماً همانی نبود که به کار گرفته شد و تلفات

انسانی معینی نیز دربر داشت. در همان زمان پیشنهاد بسیاری که من نیز بر آن تاکید داشتم حمایت کافی نظامی و سیاسی از ائتلاف نیروهای مخالف طالبان، و فشار بر پاکستان برای قطع حمایت از طالبان، و در صورت لزوم اعزام یک نیروی نظامی ضربتی و محدود بین المللی زیر نظارت سازمان ملل بود. اما در عمل حمایت نظامی جدی از نیروهای اتحاد شمال توسط ائتلاف غرب بنا به برخی محاسبات سیاسی در منطقه تازه از هفته چهارم عملیات نظامی آغاز شد.

راه آزادی: در کنفرانس افغانستان چه مسائلی بیش از همه مورد اختلاف بود؟

حسین علوی: مهمترین مسائلی که وقت کنفرانس صرف آن شد ترکیب و شکل دولت موقت، مسئله واگذاری رسمی قدرت از دولت ربانی به دولت موقت و مسئله استقرار نیروهای حافظ صلح بین المللی در افغانستان بود. نماینده ویژه سازمان ملل در ابتدا بر شتاب هرچه بیشتر کار کنفرانس و تصمیم گیری نسبت به جزئیات بیشتری از دولت انتقالی اصرار داشت و این اولین مسئله مهم مورد اختلاف بود. در همین زمینه گروه رم پیشنهاد یک شورای عالی ۲۰۰ نفره انتصابی را که باید در نقش لویه جرگه عنعنوی (مجلس ریش سفیدان و معتمدین) انجام وظیفه کند و به نظارت بر کار دولت انتقالی بپردازد، مطرح کرد. اما این طرح با مخالفت گروه جبهه متحد و نیز دولت ربانی در کابل مواجه شد و به جای آن طرح یک دولت موقت و حرکت به سوی یک لویه جرگه انتخابی در داخل افغانستان در دستور قرار گرفت. مسئله دوم نقش محمد ظاهر، پادشاه سابق، و نیز برهان الدین ربانی رئیس دولت سابق، در دولت موقت آینده بود که پس از بحث بسیار هر دو به خاطر استقلال و بی طرفی بیشتر دولت موقت خارج از ترکیب این دولت قرار گرفتند. از سوی دیگر جبهه متحد بر اسلامی بودن شکل حکومت آینده اصرار داشت اما تعیین شکل حکومت به برگزاری انتخابات موکول شد. در مورد اعزام بلافاصله نیروی صلح بین المللی نیز ابتدا جبهه متحد مقاومت می کرد اما سرانجام پذیرفت. مسئله ای که ظاهراً همه بر آن اتفاق نظر داشتند حضور قابل توجه زنان در ساختار سیاسی آینده افغانستان و از جمله در ترکیب دولت موقت بود که تعداد وزرای زن را تا پنج نفر ارزیابی می کردند. اما این تعداد در عمل به دو نفر محدود شد.

راه آزادی: گروههای شرکت کننده در کنفرانس افغانستان، تا چه حد نیروهای سیاسی و اجتماعی این کشور را نمایندگی می کردند؟

حسین علوی: در حقیقت باید گفت به جز گروه رم که بخشی از تکنوکراتها و متخصصان افغان در خارج از کشور را نمایندگی می کردند بقیه گروهها به طور نسبی نمایندگان گروه بندیهای نظامی حاضر در صحنه سیاسی کنونی افغانستان بودند. مسلماً باید این را در نظر داشت که کنفرانس بن در شرایط کاملاً اضطراری برای افغانستان و تنها با حضور نمایندگان نیروهایی که دیپلماسی بین المللی امکان به دور میز مذاکره آوردن آنها را فراهم می ساخت برگزار شد. خود اخضر ابراهیمی نماینده ویژه سازمان ملل بارها تاکید کرد که تصمیمات کنفرانس باید فضا را برای شنیدن صداهائی که در اینجا حضور ندارند آماده سازد. اما نیروی قابل توجهی که شاید تامین امکان شرکت آن در کنفرانس چندان دشوار هم نبود، بخشی از روشنفکران لائیک افغان در خارج از کشور هستند که در انجمنها و ←

← تشکلهای دموکراتیک بویژه در اروپا فعالند. تعدادی از نمایندگان این تشکلهای در اروپا به اضافه تعداد بیشتری از نمایندگان گروههای مجاهد در پاکستان، به ابتکار سازمان ملل و یک انجمن صلح اروپائی، در کنفرانس دیگری در بن بنام «کنفرانس جستجوی راههای بازسازی جامعه مدنی در افغانستان» و نیز در چند کنفرانس مطبوعاتی در حاشیه کنفرانس بن شرکت کردند. روشنفکران دموکرات و لائیک در این نشستها بیشتر بر این نظر بودند که بخش غالب نیروهائی که اکنون بر افغانستان مسلط هستند دستشان در کار ایجاد مصائب گذشته در این کشور در کار بوده است و سازمان ملل متحد باید به جای طرح دولت انتقالی قبل از هر چیز یک برنامه خلع سلاح عمومی را در افغانستان به اجرا در آورد و سپس شرایط برگزاری انتخابات آزاد را فراهم سازد.

راه آزادی: سیاست دولت ایران در کنفرانس افغانستان چگونه بود؟

حسین علوی: در کنفرانس افغانستان در کنار هیئتهای نمایندگی هفده کشور دیگر هیئتی نیز از سوی ایران به ریاست محمد جواد ظریف معاون وزارت امور خارجه شرکت داشت. این هیئت اگرچه سیاست خارجی دولت خاتمی را نمایندگی می کرد و حمایت خود را از اصل برگزاری کنفرانس و طرح سازمان ملل ابراز می نمود، اما به دلیل فقدان یک استراتژی روشن از سوی جمهوری اسلامی نسبت به مسئله افغانستان، و بویژه سیاست رسوائی انگیز اولیه محافظه کاران در حمایت از گلبدین حکمتیار و مذاکره با طالبان، و نیز غیر قابل پیش بینی بودن مواضع بعدی این جناح، سیاستی بسیار محتاطانه بود و از نوسانها و فضای درون کنفرانس تاثیر می گرفت. برای نمونه تا اواسط کنفرانس در بسیاری از مسائل از جمله شکل اسلامی دولت آینده، نقش قاطع دولت ربانی و جایگاه خود او در دولت موقت، و عدم ضرورت استقرار نیروهای حافظ صلح در افغانستان، از نظرات دولت برهان الدین ربانی حمایت می کرد. اما از اواسط کنفرانس و زمانی که این نظرات به حاشیه رانده شد هیئت ایران نیز خود را تطبیق داد و از توافقات نهائی کنفرانس استقبال کامل کرد. و این در حالی بود که جناح محافظه کار در ایران حالت سکوت در پیش گرفته و منتظر رویدادهای بعدی بود.

راه آزادی: اما اخیراً آقای خامنه ای در خطبه های عید فطر تصمیمات کنفرانس افغانستان را به عنوان تلاش قدرتهای بزرگ برای حضور و نفوذ در این کشور زیر سؤال برد و از جمله گفت افغانهائی که سالها در کشورهای اروپائی و دیگر کشورها زندگی کرده اند نباید زمام امور این کشور را در دست گیرند. آیا این نشان از نوسان تازه ای در سیاست جمهوری اسلامی ایران نسبت به آینده افغانستان دارد؟

حسین علوی: این موضع آقای خامنه ای در تضاد با سیاست رسمی دولت جمهوری اسلامی در کنفرانس افغانستان و پس از خاتمه آن، یعنی استقبال و حمایت از توافقات و از جمله تشکیل دولت موقت و سپس دولت انتقالی و برگزاری انتخابات در افغانستان است. این خطی است که ظاهراً جناح محافظه کار و یا حد اقل گرایشهای از آن دنبال می کنند و ادامه سیاستی است که قبل از کنفرانس و قبل از سقوط طالبان برای جلوگیری از شکل گیری حکومتی در کابل که خارج از دایره نفوذ کامل جمهوری اسلامی و متحدان آن باشد دنبال می شد. یعنی سیاستی که متأسفانه گرایشی از سازمان مجاهدین انقلاب

اسلامی نیز طرح می کرد و خواستار مذاکره با طالبان بود. اما این سیاست به سرعت شکست خورد و اکنون به نظر می رسد که طرفداران آن می کوشند جدا از سیاست رسمی دولت، بر روی نارضایتی های برخی گرایشهای افغان در درون جبهه متحد و تشکیلات دولت برهان الدین ربانی سرمایه گذاری کنند. آنها بسیار نگران شکل گیری یک دولت عرفی و غیر اسلامی در افغانستان هستند زیرا با سقوط طالبان در حقیقت همگنان سیاسی خود در همسایگی ایران و در بهترین حالت یک الگوی مقایسه برای توجیه منش و رفتار سیاسی خویش را برای مردم ایران و جهانیان از دست دادند. در صورت تحقق تصمیمات کنفرانس بن در افغانستان عرصه بیش از پیش بر مخالفان اصلاحات در ایران تنگ خواهد شد. به نظر می رسد در افغانستان دولت دائمی آینده حتی اگر پسوند اسلامی را نیز یدک بکشد، اما دارای ماهیت و محتوای ایدئولوژیک نخواهد بود. به هر حال ادامه چنین تمایلاتی در جمهوری اسلامی ایران به دور از یک استراتژی سیاسی خردمندانه نسبت به همسایه ما افغانستان و منافع ملی دو کشور، و مبتنی بر روزمره گی سیاسی و منافع گروهی است و می تواند سیاست خارجی ایران را در این زمینه بار دیگر قربانی اختلافات جناحی کند.

راه آزادی: آقای حسین علوی، از اینکه دعوت ما را برای این گفتگو پذیرفتید، متشکریم.

در گذشت حسن پستا

با کمال تأسف مطلع شدیم که حسن پستا، پژوهشگر، مترجم و ویراستار صاحب نام کشور و عضو کانون نویسندگان ایران، به تاریخ دوشنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۸۰ در اثر بیماری سرطان درگذشته است.

از حسن پستا علاوه بر ترجمه رمانهای معروفی مانند «صبح آوریل» اثر هوارد فاست، «فرعون هم می میرد» اثر الیزابت تین، «زرها» مجموعه داستان نویسندگان چینی، «بن کلاه انجیری» اثر جوان آی کین، تالیفاتی چون تاریخ روابط بین المللی و تاریخ سیاسی آلمان غربی برجای مانده است.

حسن پستا این اواخر در حال تهیه دائرة المعارفی ۹ جلدی برای نوجوانان بود که بخش عمده آن به پایان رسیده بود ولی متأسفانه با مرگ او ناتمام ماند.

جنازه حسن پستا روز سه شنبه ۲۷ آذرماه از منزل او تشییع و در قطعه آرامگاه هنرمندان در گورستان بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

ما این ضایعه را به جامعه فرهنگی - ادبی ایران و همه بازماندگان آن زنده یاد تسلیت می گوئیم.

هیئت تحریریه راه آزادی

کمک های مالی رسیده :

گروه نرادان از سوئد ۳۰۰ کرون
ف. از برلین ۵۰ مارک

دفتر ویژه راه آزادی

«ولی» چیست و کیست؟

مفهوم ملی گرایی و همراه با آن چگونگی ترجمه جهان گرایی، از کانونهای اصلی جدالهای سیاسی و فرهنگی بیش از یک قرن اخیر ایران بوده است. اصطلاحاتی همچون ملی گرایی، منافع ملی، روحیه ملی و وطن دوستی در ایران نخستین بار از سوی روشنگرانی مانند آخوند زاده، ملکم خان، زین العابدین مراغه ای، میرزا آقاخان کرمانی قبل از انقلاب مشروطیت پیش کشیده شد. از دیدگاه نخبگان نامبرده، مفهوم ملی گرایی در پیوند نزدیک با استقرار حکومت قانون و الهام از افکار و تحولات غرب قرار داشت. این روشنگران ایرانی در جستجوی پاسخ به نیازهای ایران ویران و درمانده روزگار خود بودند و در این راه ملی گرایی را مغایر با غرب گرایی نمی دیدند. به عبارت دیگر الگوی نظام سیاسی و اجتماعی آنها از غرب برگرفته شده بود، ولی می کوشیدند که آنرا با قریحه و طبع و نیاز ملی «ایرانیزه» کنند.

اما قرائت از ملی گرایی همواره چنین نبوده است. هر تغییر در گفتمان سیاسی و عقیدتی و دینی ایران، تاثیری مستقیم در برداشت از مفهوم ملی گرایی داشته است. به عنوان نمونه در دوره پس از شکست مشروطیت، روایت تازه ای از ملی گرایی آغاز شد که در آن فرهنگ و هویت باستانی ایران باشکوهی رمانتیک و شگرف تصویر گردید، تا نشان داده شود که شعرا و نخبگان صاحب نام ایرانی مانند حافظ، سعدی، ابن سینا و خیام از درون آن بیرون آمده اند. در این نگاه، عظمت تاریخی ایران و وحدت ملی آن مورد تأکید ویژه قرار گرفت و گناه همه ناکامی های ایران بر عهده عوامل و «دستهای توطئه گر خارجی» و جهان غرب گذاشته شد. صرف نظر از پیامدهای نگرش فوق می توان گفت که قرائتهای گوناگون از ملی گرایی در ایران معاصر، رابطه نزدیکی با نوع برداشت از جهانگرایی داشته است. در دوره ای از تاریخ معاصر هرگونه کوشش برای تولید اندیشه و راه و ایده ایرانی، مایه شرم تلقی می شد و یا مذهب اسلام در اساس عامل انحطاط ایران نامیده می شد. اما در دهه چهل و پنجاه با طرح گفتمان «بازگشت به خویش» روایت غرب ستیزانه ای از اسلام مطرح شد. این گفتمان پس از انقلاب به تفکر انزواجویانه و بنیادگرایانه «ضد امپریالیستی» تبدیل شد. قریب دو دهه طول کشید که گفتمان «ضد امپریالیستی» جای خود را به روایت دیگری از اسلام دهد که می کوشد به عنوان اهرمی میان ایرانگرایی و جهانگرایی نقش بازی کند.

از سویی دیگر، گرایشهای چپ در ایران در دورانی طولانی باوجود تلقی های متفاوت از مارکسیسم لنینیسم و شوروی سابق به طور کلی ملی گرایی را با باری منفی تلقی می کردند و ستیز نظری گسترده ای را با آن در دستور خود داشتند. چپ های ایران در گفتمان غرب ستیزی و جوجه اشتراک زیادی با نیروهای اسلامی قبل و پس از انقلاب سال ۵۷ داشتند. این برداشت منفی نیز به علل گوناگون و از جمله فروریزی اردوگاه کمونیسم به پایان رسید. امروز تقریباً همه چپ های ایرانی خود را ملی می دانند و ملی گرایی را با نام های گوناگون یکی از مولفه های فکری خود می شمردند.

به این ترتیب انقلاب ایران، فروریزی اردوگاه سوسیالیسم جهانی و پایان جهان دو قطبی، چالشهای بزرگی بودند که تاثیر عمیقی در برداشت از مفهوم ملی گرایی بجا گذاشتند. اما سپس روند جهانی شدن آغاز شد که گسترش ارتباطات الکترونیکی و تحولات سریع در اقتصاد جهانی از دستاوردهای جهان گستر آن است. روندهایی نظیر جهانی شدن، جهانشمولی ارتباطات و رسانه های گروهی و به طور کلی پیدایش مفهوم «دهکده جهانی» تاثیرات بزرگی بر شیوه زندگی و ذهنیت همه افراد بشر می گذارند، اما هنوز کسی از عواقب روند جهانی شدن به درستی آگاه نیست.

همزمان با این چالشهای سریع جهانی، در ایران ما شاهد اوج تازه ای از کاربرد مفهوم ملی گرایی هستیم. اگر در ۱۵۰ سال پیش بحث ملی گرایی و نوع برخورد با غرب و «تمدن جهانی» تنها مربوط به گروه انگشت شماری از نخبگان ایرانی می شد، اکنون این بحث میلیونها ایرانی شده است. انعکاس سیاسی این روند به گونه ای است که امروزه دیگر ملی گرایان تنها با «مصدق ها» یا هواداران جبهه ملی و قرائت آنها از مفهوم ملی شناخته نمی شوند. می توان گفت که کاربرد اصطلاحات منافع ملی، ملی گرایی، ایرانگرایی و کوشش برای شکل دادن آن از منظرهای گوناگون به پدیده ای فراگیر تبدیل شده است. امروزه قاطبه نیروهای سیاسی ایران از طیف وسیع و ناهمگون دوم خردادی ها تا نیروهای ملی مذهبی، از جمهوری خواهان و ملیون و چپ های اصلاح طلب گرفته تا حتی بخشهایی از محافظه کاران و نیز سلطنت طلبان خود را کم و بیش «ملی» می دانند و یا دست کم رفتار خود را با پیروی از «منافع ملت» توضیح می دهند. اما همزمان استنباطهای گوناگونی از مفهوم ملی در نحله های گوناگون فکری ایران به چشم می خورد که از نظر ریشه ای برآمد تازه ای از همان جدال کهن رابطه میان ایرانگرایی و جهانگرایی می باشد. برخی بر این باورند که «جهانی شدن» روندی غربی است و ربطی به ایران نمی تواند داشته باشد. گروهی ضمن تأکید بر منافع ملی خطر اصلی را همچنان در غرب می بینند. کسانی بدون اینکه ضد غربی باشند، ارزشهایی مانند فردیت، آزادی فردی و جدایی دین از دولت و یا مرجع قرار دادن اندیشه های فلاسفه بزرگ غرب را برای کشوری با خصوصیات ایران نادرست می دانند. انگیزه های این گروه البته متفاوت است. برخی «درونگرایی» و «اصالت جویی» را پیش می کشند و برخی مصلحت جویی سیاسی را. به این ترتیب گفتمان ملی گرایی گرچه فراگیر شده است، اما دارای ابعاد گوناگونی است و این بار در سطح و افق کاملاً تازه ای مورد بحث قرار می گیرد.

نشریه راه آزادی برای پرتوافکندن بر ابعاد گوناگون این پرسش مهم جامعه ایرانی، دفتر ویژه ای را در چند شماره آینده خود به آن اختصاص داده است. پرسشها به قرار زیر است:

- ۱- در ایران امروز ملی چیست و کیست؟
 - ۲- اهمیت و مولفه های گفتمان ملی گرایی در ایران امروز کدام هاست؟
 - ۳- آیا مفهوم ملی با توجه به روند جهانی شدن نیاز به بازتعریف دارد؟
 - ۴- چه رابطه ای میان ملی گرایی و جهان گرایی وجود دارد؟
 - ۵- آیا دفاع از منافع ملی ایران با گسترش همکاری ایران با جهان غرب و آمریکا مغایرت دارد؟
 - ۶- مراجع فکری گفتمان ملی گرایی در ایران کنونی کدام ها هستند و یا می توانند باشند؟
- در این شماره، پاسخهای آقایان مهدی ممکن و محسن حیدریان را به پرسشهای فوق، از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم.

بروز خودانگیخته «شخصیت ملی» در مواقع ضرور

مهدي ممکن

بودند و غالباً اغراض استعماری، غارت ثروت و نیروهای انسانی مستعمرات و سرکوب استقلال طلبان را در نقاب حفظ منافع یا مصالح «ملی» توجیه می کردند. درحال حاضر اصطلاح «ملی» بر تارک احزاب دست راستی غرب با زمینه های نژادپرستی و تقدیس خاک می درخشد (جبهه ملی فرانسه). امروز اصطلاح «حفظ مصالح ملی» به عنوان توجیه و سرپوش بی عدالتی حاکمان در جوامع غربی جاافتاده است و به ندرت مورد اعتراض واقع می شود؛ آدمکشان و تروریست های جمهوری اسلامی که در فرانسه محکوم و زندانی بودند به لطف حفظ منافع ملی (دیپلماسی معامله) که به صراحت از رسانه های عمومی اعلام شد مورد عفو واقع شده و به سلامت به زیر چتر حمایتی خود بازگشتند.

ایرانیان در تاریخ خود بارها این خودانگیختگی شخصیت ملی را به نمایش گذارده اند.

روزگاری جو غالب روشنفکری جامعه ما تحت تاثیر تفکر مارکسیستی، ناسیونالیسم را یک امر منفی بورژوائی تلقی می کرد. از همان زمان دم خروس هائی پیدابود که نهایتاً نفی ملیت، و دفاع از انترناسیونالیسم بر سلطه ملت روس بر سایر جمهوری های شوروی می انجامید؛ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این واقعیت بهتر خود را نشان داد. موضع گیری رهبری اتحاد جماهیر شوروی در قبال حکومت ملی مصدق خود نیز شاهی بر این روند بود. درحال حاضر نیز زعمای جمهوری اسلامی ایران به نفی ملیت و ملی گرایی می پردازند از این نظر که خود را محور ام القرائی جوامع اسلامی جابزنند؛ البته ام القرائی که حاکمیتش با خودشان باشد، زبان هائی که از این بابت نظیر توهم صدور انقلاب متوجه میهن شده است بر کسی پوشیده نیست.

برخورد با تمدن غرب بروز داده و می دهند.

لازم است در همین جا به این نکته اساسی یعنی وجود مرز بین «شخصیت ملی» و «عقیده» که از مذهب نشات می گیرد توجه داشت؛ اگرچه همزیستی شخصیت ملی و عقیده موجبات رشد و پیشرفت جامعه را فراهم می سازد (۲) ولی هر آینه مرز بین آنها مغشوش گردد آثار منفی آن اجتناب ناپذیر خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران نام وزارت ارشاد و مجلس شورا را از ملی به اسلامی تغییر داد و بدین ترتیب بین هموطن مسلمان و غیرمسلمان خط کشی نمود و این درست برخلاف واقعیت موجود جامعه ایران است چراکه در مجلس شورا (یعنی شورای همه مردم) هم اکنون نمایندگان اقلیت های مذهبی غیرمسلمان حضور دارند و هم چنین وزارت ارشاد عهده دار خدمت به تمام مردم ایران اعم از مسلمان و غیرمسلمان می باشد؛ ادامه و رشد این کج اندیشی اینک از مرز مسلمان و غیرمسلمان تجاوز نموده و در مقوله خودی و غیرخودی، انحصار روز به روز محدوده را تنگتر می کند (۳). صرف نظر از تبلیغات رژیم پهلوی که ایران گرایی باستانی را به عنوان عاملی در مقابل مذهب قرار داده بود و برخورد خصومت آمیز شریعت مابان که ملیت و ملی گرایی را علیه مذهب تبلیغ می کنند، واقعیت این است که این دو نه تنها نافی یکدیگر نیستند بلکه در تعامل متقابل مثبت قرار می گیرند.

مفهوم ملی و اغراض سیاسی: در بین مفاهیمی که مورد بهره برداری بازی های سیاسی قرار گرفته اند ملی و ملی گرایی جایگاه خاصی دارد؛ پیش از اینکه روشنگران ایرانی به منظور پاسخ به نیازهای جامعه ایران با نیت خیر به الگوپردازی از بعضی عناصر و مفاهیم تمدن غرب بپردازند؛ (صرف نظر از اینکه پیش زمینه های لازم در ایران فراهم بوده است یا خیر)، خود غربیان با انتقال این مفاهیم از حوزه تمدن غرب به حوزه بازی های سیاسی، آنها را مثله ساخته

۱ و ۲ - گرچه اصطلاح ملی، ملیت و ضمائم آن مقوله ایست که توسط روشنگران ایرانی قبل از وقوع مشروطیت پیش کشیده شده است، اما گوهری که در زبان فارسی (صرف نظر از بحث لغوی) با کلمه ملی و زیر مجموعه آن تجسم یافته است، به اعتقاد این جانب ریشه در نهاد و فطرت انسان دارد و زمینه ایست که سامان دهنده «شخصیت جمعی و تاریخی گروهی انسان است که در سرزمینی باهم زندگی می کنند و عهده دار استقلال، حراست و دفاع (و نه تجاوز) از منافع و حریم زندگی، پدیدآورنده وفاق، مفاهمه، زبان مشترک و شیوه زندگی مشابهشان می باشد. از ویژه گی های عمده این «شخصیت جمعی» که از این پس در این نوشته به عنوان «شخصیت ملی» خواهد آمد، بروز خودانگیخته آن در مواقع ضروری است و احتیاج به دعوت و بسیج قبلی ندارد. ایرانیان در تاریخ خود بارها این خودانگیختگی را به نمایش گذارده اند که آخرین آن در مقابله با حمله ارتش عراق (به دور از هر ملاحظه) در شهریور ۱۳۵۹ بروز یافت (۱) و ویژه گی دیگر این «شخصیت ملی» انتخاب هشیارانه در تعامل با محیط در جذب عناصر مفید و دفع آنچه زیان آور است می باشد؛ و باز نمونه این ویژه گی را ایرانیان در شیوه مقابله با هجوم اقوام خارجی در تاریخ، بارها نشان داده اند؛ آنها ضمن حفظ شخصیت ملی خود در حالیکه قوم مهاجم را، رانده و یا در خود هضم کرده اند به جذب و حفظ آنچه را که در او مثبت تشخیص داده اند کوشیده اند؛ در حمله اعراب، اسلام را پذیرفتند و حتی بر آن مهر ملیت خود را نقش کردند ولی زیر بار استیلای قومیت عرب نرفتند. فردوسی شاعر شهیر ایران درحالیکه یک مسلمان شیعه است به بازخوانی گذشته و شخصیت ملی و تاریخی ایرانیان که با سلطه اعراب تحقیر شده است می پردازد و آنرا زنده می نماید. نظیر این هشیاری را فرهیختگان ملی این آب و خاک در

« در دوران پهلوی جریان معکوس بود غلبه ایران گرایی بر مذهب و مقابله با فرهنگ مذهبی به عنوان ملی گرایی تبلیغ می شد آنهم از نوعی که پادشاه سمبل ملی و ملیت است. «همه بندگانیم خسروپرست». در همین دوران بیگانگان به منظور حفظ منافع خود و ادامه چپاول علیه حکومت «ملی» دکتر مصدق کودتا می کنند، شاه را بر می گردانند و اسمش را می گذارند قیام «ملی». در تاریخ ایران، مفهوم «ملی» هیچگاه به اندازه دوران پهلوی خوار و بی مقدار نبوده است.

ملی کسی است که اسیر اغراضی که مفهوم ملی را مصادره به مقصود می کند نگردد.

بنا بر آنچه گفته شد بزعیم اینجانب ملی کسی است که اسیر اغراضی که مفهوم ملی را مصادره به مقصود می کند نگشته در عین حال در دفاع از گوهر ملیت از ابتلاء به بیماری نژادپرستی و خاک پرستی (که از آفات ملیت است و سرشت تجاوز دارد) بپرهیزد؛ این مورد در سطور زیر در رابطه ملی گرایی و جهان گرایی روشن تر خواهد شد.

۳- از منظری که این جانب به مسئله ملی نگاه می کنم، پرنسپ های آن با جهانی شدن منافاتی ندارد تا نیاز به بازتعریف داشته باشد؛ مگر اینکه جهانخواری با نقاب جهانی شدن به میدان بیاید که در آن صورت برایم روشن نیست چه باز تعریفی از «ملی» مشکل گشا خواهد بود و معتقدم در آن صورت باز تعریف از این دست جز استحاله ای از مفهوم ملی چیزی ببارنخواهد آورد؛ شاید از هم اکنون بتوان با بررسی اجتماعی کشورهای بزرگی که اقوام و ملیت های مختلف را در خود جاداده اند نسبت به آینده جهانی شدن به طور نسبی اظهارنظر نمود. باتوجه به آنچه که در ایالات متحده امریکا می گذرد و در اتحاد جماهیر شوروی گذشته است و پیش درآمدی که از اتحاد کشورهای اروپائی به چشم می خورد، شخصاً چشم انداز روشنی ندارم و به نظر نمی رسد سرمایه داری لجام گسیخته کنونی اجازه دهد جهانی شدن جایگاهی پیدا کند که حقوق مشروع اقوام و ملیت ها را محترم شمارد.

۴- در این مورد یعنی رابطه میان ملی گرایی و جهان گرایی، نظر اینجانب دقیقاً منطبق است با محتوای آیه ۱۳ سوره حجرات از قرآن کریم: «ای مردم، ما شما را از نر و ماده ای آفریدیم و به تیره ها و قبیله ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بازشناسید؛ گرمی ترین شما نزد خدا پروا دارترین شماست».

نکات زیر در این آیه قابل توجه است:
- خطاب تمام انسان ها هستند و نه گروه خاصی.

- واقعیت وجودی ملت های گوناگون را تأیید می کند و مهم اینکه گوناگونی ملت ها را وسیله شناخت معرفی می نماید. (بیهوده نیست)

- برای هیچ تیره و قبیله ای امتیاز خاص قائل نمی باشد.

- امتیاز هر فرد را فقط و فقط در رابطه با خدا (خدای همگان) در پایبندی پرنسپ ها می داند. بدیهی است چنین امتیازی نمود بیرونی ندارد که آثار منفی بر آن مترتب باشد.

در بین مفاهیمی که مورد بهره برداری بازی های سیاسی قرار گرفته اند ملی و ملی گرایی جایگاه خاصی دارد.

بدین ترتیب به نظر می رسد پاسخ روشن است؛ گوناگونی ملت ها برای ارتقاء شناخت و آگاهی ضرورت دارند، همسانی و یکنواختی از چنین ویژه گی برخوردار نیست؛ در عین حال همه به خانواده انسان تعلق دارند و جهانی هستند. روشن است که در این نگرش، ملی گرایی و جهان گرایی در تعامل مثبت و سازنده باهم قرار دارند.

۵- دفاع از منافع اگر منطقی و با رعایت اصول بین المللی انجام گیرد، با گسترش همکاری ایران با جهان غرب و امریکا مغایرت ندارد؛ اما یادمان نرود که امروز غرب و به ویژه امریکا به منظور دست یابی به مطامع خود منتظر همکاری و یا عدم همکاری این و آن نشده با تفسیری که به میل خود از نزاکت های (۴) بین المللی ارائه می دهند و سیستم های اطلاعاتی و جاسوسی خود را بسیج می نمایند تجاوز را سامان می دهند؛ گویا در جهان نامتعادل امروز راه یکطرفه است؛ رهبر ملی ایران دکتر مصدق تلاش نمود با برقراری منطقی ترین همکاری با غرب از منافع ملی ایران دفاع نماید؛ در تمام

دوران مبارزه با شرکت غاصب نفت و استعمار انگلیس حتی یک شعار مرگ بر این و مرگ بر آن، از او شنیده نشد ولی منطق غرب چیزی جز کودتا نبود.

۶- منظور این سوال برای راقم چندان روشن نیست معهذا با برداشتی که از آن دارم فکر می کنم آنچه را که جمعی از روشنگران ایرانی به دعوت موسسه هانریش بل در برلین ارائه دادند می تواند مصداقی از فکر و هنجار سیاسی گفتمان ملی گرایی در ایران کنونی باشد.

پی نوشت:

۱- در این ایام شور و نشاط ملت ایران به ویژه جوانان در حمایت از تیم فوتبال ایران در مقابل تیم های سایر کشورها نمونه دیگری از این خودانگیختگی ملی را آشکار می سازد و این درحالی است که نسبت به بازیکنان تیم رقیب هیچگونه احساس منفی از خود نشان نمی دهند. در بازی های فوتبالی که در اروپا انجام می گیرد، حوادث ناگوار ناشی از خشم و کینه تماشاچیان نسبت به بازیکنان رقیب روزبروز بیشتر می شود که جای بررسی و مطالعه دارد؛ چه بسا که ناشی از تربیتی است که مرزی بین منافع ملی و هنجارهای نژادپرستانه و تقدس خاک قائل نیست.

۲- دکتر مصدق می گفت من ایرانی و مسلمان هستم و با هرچه ایرانیت و اسلامیت را تهدید می کند مبارزه می کنم (سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم. کی استوان)

۳- از نمونه های اغتشاش مرزبندی بین ملیت و مذهب اینکه در مقابله با عنادی که شریعت مآبان جمهوری اسلامی ایران نسبت به ملیت و ملی گرایی بروز می دادند، عده ای به منظور مقابله با آنها به دفاع از مذاهبی مثل زرتشی و آئین مهرپرستی از آنجهت که به گذشته تاریخ ایران قبل از اسلام تعلق دارند می پرداختند بدین جهت که آئین های مذکور را جزو عناصر ملی و ملیت ایران تصور می کردند.

۴- در نظامی که برای قدرت های جهانی حق «وتو» قائل است و اجازه می دهد قطعنامه های مورد تأیید ده ها ملت را بی اثر نماید، سخن از «همکاری» که بار تعهد دوجانبه دارد شک برانگیز است.

آذرماه ۱۳۸۰

ملی گرایی امروزی نماد هم آوایی و تعلق جمعی است!

محسن حیدریان

اجتماعی بر اساس تعلق دینی است. همه نیروهایی که تعلق خود به ملت ایران را به زبانهای مختلف مورد تاکید قرار می دهند، به این اعتبار ملی به حساب می آیند که حقوق شهروندی و طبیعی مردم ایران را مبنای تفکر سیاسی خود قرار می دهند. به عبارت دیگر معیار ملی بودن گروهها و نیروهای سیاسی ایران مواضع فکری آنها در رد هر نوع تقسیم بندی شهروندان ایرانی به «خودی» و «غیرخودی» بر اساس موازین دینی، ایدئولوژیک، طبقاتی و ارثی است.

به این ترتیب تجربه بیش از یک قرن اینک برای نخستین بار ایرانیان را با ذهنیت تازه ای روبرو کرده است که هم آوایی و تعلق جمعی ایرانی، صرفنظر از تعلقات دینی، طبقاتی و قومی و جنسی جوهر و خمیر مایه اصلی آن است. به عبارت دیگر برای اولین بار ملت ایران نه بر اساس تعلق دینی، ایدئولوژیک، طبقاتی و یا تحت رهبری یک پیشوای فرهمند و کاریزماتیک بلکه به عنوان یک موجود بالغ، گسستگی خود از هر نوع اقتدارگرایی را باز می تاباند. هم آوایی ایرانیان نشانه بلوغ افکار عمومی و بازیگران سیاسی است. چنین بلوغی طلایه های دستیابی به یک نظام جمهوری مبتنی بر دموکراسی در ایران است. در حقیقت نیز چنین نظام سیاسی از هر نظر برای عشق به وطن و برابری همه آحاد ملت شایسته تر و برازنده تر است. زیرا امکان پرورش جوانان و سازندگان کشور را بر اساس وطن دوستی آگاهانه و مبتنی بر برابری و رفع انواع تبعیض ها فراهم می سازد.

سومین مولفه ملی گرایی در ایران امروز آن است که در متن شرایط به کلی تازه ای در پهنه سیاست ایران و جهان اتفاق می افتد. جهان امروز، دوران موج سوم دموکراسی مبتنی بر نظام چند حزبی و چندگرایی در «دهکده جهانی» است. این بدان معنی است که کنارگذاشتن گروهگرایی و درونگرایی و شخصیت پرستی از لوازم اصلی آن است. در گذشته به استثنای دوران صدر مشروطیت که باید همچون یک ←

رویکرد ملی گرایی در سیاست و جامعه ایران - به استثنای معاودین عراقی و پیروان و آموزش دیدگان مدرسه حقانی و دیگر محافل ارتجاعی که حلقه های کلیدی قدرت در نظام قضایی، اقتصادی و سیاسی کشور را در دست دارند، نشانه شکل گیری هم آوایی CONSENSUS یا اجماع عمومی در ایران است. انگیزه و محرک اصلی بازیگران سیاسی و نیز شهروندان ایرانی در گسترش روحیه ملی در درجه نخست واکنشی در برابر تجربه هولناک اقتدارگرایی است. به عبارت دیگر ملی گرایی درفش پیکار علیه برداشت توتالیتار از اسلام و نهادهای سیاسی مدافع آن است که بزرگترین مانع تحقق حقوق شهروندی در ایران است. از اینرو گسترش ملی گرایی در ایران امروز در پیوند سیاسی و روحی با اندیشه آزادی، مردم سالاری و حقوق شهروندی است. زیر سوال بردن قشری گرایی دینی و اقتدارگرایی مذهبی که برابری شهروندی ایرانیان را در ۲۳ سال گذشته به شدت نقض کرده، یک وجه اصلی آن است. از اینرو نخستین و مهمترین مولفه رویکرد ملی گرایی، همگرایی یا اجماع عمومی ایرانیان در اعتراض به دین سالاری است. وجه اثباتی این رویکرد، کوشش برای پرکردن شکاف تاریخی میان دولت - ملت است. از اینرو هم آوایی گسترده ایرانیان برای نخستین بار نه متوجه یک دشمن خارجی و یا تهدید بیرونی، بلکه برای استقرار حاکمیت مردم است. در تاریخ معاصر ایران همگرایی ایرانیان همیشه در پیکار علیه دشمنان خارجی شکل گرفته بود.

دومین مولفه ملی گرایی در ایران امروز رویکرد برابری خواهانه است. کسب حقوق برابر صرفنظر از جنسیت، قومیت، دین و ایدئولوژی، وجه دیگر نفی دین سالاری در حیات ایران است. از این منظر ملی گرایی به معنای پیکار برای فروریختن اندیشه و روش «خودی» و «غیرخودی» در تقسیم آحاد ملت است. گسترش روحیه تعلق جمعی به معنای نفی امتیازات شغلی، مادی، منزلتی و

برای پاسخ گفتن به پرسشهای راه آزادی، نخست باید یک چارچوب فکری مناسب و منسجم برگزید. برای شناخت نظری ملی گرایی می توان اشاره کرد که در تبیین روحیه ملی به طور کلی در تاریخ تفکر و فلسفه سیاسی جهان، دو مکتب نظری به چشم می خورد. این دو مکتب در کشورها و دورانهای گوناگون مورد انواع بازخوانی ها قرار گرفته اند. این دو استنباط را می توان درک آلمانی و فرانسوی نامید. طبق درک آلمانی، ملی گرایی مبتنی بر روح ملی یعنی نظریه فرهنگی - قومی است و بر فرهنگ و خصوصیات همگون نژادی، دینی و زبانی تاکید می ورزد. بنابر درک پیروان این مکتب این عوامل روح ملت را پدید می آورد که تجسم اراده ای واحد و رمز پیروزی و پیشرفت یک ملت است. چنین قرائتی از ملی گرایی در طول یک قرن گذشته بارها در ایران، آلمان و دیگر کشورها مورد بازخوانی های گوناگون از جمله قرائت نژادی و فاشیستی قرار گرفته است.

در برابر مکتب آلمانی مکتب فرانسوی و یا دیدگاه روشنگری قرار دارد که تحت تاثیر افکار دوران روشنگری و متفکرانی همچون کانت و منتسکیو پدید آمده است. طبق این درک ملت حاصل انتخاب آزاد و قراردادی میان شهروندان است. لذا در این دیدگاه ملت بیشتر مفهومی سیاسی و جهانشمول دارد و تکیه اساسی آن بر حقوق طبیعی شهروندان است. در دیدگاه روشنگری تاکید بر وطن دوستی همچون یک امر طبیعی انسان و مبنایی برای برابری و احساس تعلق شهروندان به کشور است. طبق این درک توازن واقعی در کشور هنگامی برقرار می شود که شهروندان فرصت تاثیرگذاری بر نظام سیاسی و قوانین کشور را به طور برابر داشته باشند. وگرنه احساس تعلق طبیعی آنها به کشور تضعیف می شود که نتایج مخربی در پی خواهد داشت. مبنای این نوشته نظریه ملی گری روشنگری است که جوهر آن حقوق شهروندی و برابری سیاسی است.

← مرجع اساسی مورد بازخوانی نخبگان سیاسی امروز قرار گیرد - ملی گرایی ایرانیان عمدتاً دارای عصاره درونگرایی و انزواجویانه و بیگانه ستیزانه بود. در شرایط امروز نمی توان ملی و دمکرات بود، اما رفتاری گروهگرایی و درونگرا داشت. به عبارت دیگر یک وجه اصلی ملی بودن در دهکده جهانی رویکرد به روحیه همراهی CONSENSUAL اعم از سیاست داخلی و جهانی است. به نظرم ملیون ایران، همچون دیگر دمکراتهای کشور باید از منظر امروز دوران مصدق را مورد بازنگری انتقادی قرار دهند. واقعیت این است که مصدق فرزند زمانی بود که رهبران ملی در بسیاری از کشورها با برافراشتن درفش ضد استعماری به محبوبیت و مشروعیت ملی می رسیدند. رهبرانی همچون نهرو، نکرومه و سوکارنو از نمونه های مثال زدنی دوران مصدق اند. مصدق نیز از طریق گفتمان ضد استبدادی و ضد استعماری و نظریه موازنه منفی و همچنین مهارت در رهبری فرهمند جنبش مردمی به پیشوایی ملی در ایران رسید. اما امروزه هرگز به معنای مشروعیت رهبری فرهمند شخصی و ضد استعماری و موازنه منفی از نوع «مصدقی» آن نیست. در جهان کنونی نمی توان ملی بود، اما مثلاً برای رشد اقتصادی کشور و اعتلای آن در جهانی کوشش کرد که تکنولوژی اطلاعات و نرم افزار و رسانه های گروهی الکترونیکی هر لحظه آنها دگرگون می کند. در جهان امروز نمی توان ملی بود و با روش درونگرایی و انزواجویی در راه حفظ محیط زیست، بهبود بهداشت و مبارزه با گسترش مواد مخدر که همگی از جدی ترین معضلات ایران امروز هستند، تلاش کرد. در جهان امروز با پایان یافتن نظام دو قطبی نمی توان برداشت سنتی از ملی گرایی برای حفظ صلح کوشید. بنابراین دوران برداشتهای انزواجویانه و درون گرایی در تعلق جمعی ایرانیان دیگر به پایان رسیده است. امروزه ایران ضمن حفظ انتقاد تاریخی خود به نقش آمریکا و انگلیس در حوادثی همچون کودتای ۲۸ مرداد و نیز برخی از سیاستهای نظامی گرانه غرب در منطقه، باید به طور فعال خواهان گسترش روابط سیاسی و اقتصادی و علمی و فرهنگی با جهان غرب و به ویژه آمریکا باشد. به نظرم اهمیت این رویکرد به حدی است که گسترش چنین روابطی حتی به یکی

از پیش شرط های غلبه بر انواع عقب ماندگی ها و به ویژه رشد دمکراسی در ایران تبدیل شده است. تصادفی نیست که درحال حاضر نیروهای فشری و اقتدارگرا که حقانیت کاذب خود را از مبارزه با «تهاجم فرهنگی غرب» می گیرند، سرسخت ترین مخالفان گسترش روابط ایران و آمریکا به شمار می روند. رویکرد ملی گرایی در سیاست داخلی نیز در شرایط امروز نیاز به بازتعریف دارد. در ایران امروز دوران گروهها و شخصیت هایی که رسالت ویژه ای بر اساس درک توده گرا برای خود قائل بودند به پایان رسیده است. یک مولفه اساسی رویکرد ملی یا هم آوایی در سیاست ایران، مهیا شدن ذهنیت عمومی برای شکل گیری نظام چند حزبی مدرن و تمایزات گفتمانی - برنامه ای است. کوشش برای به حرکت درآوردن توده های میلیونی زیر درفش یگانه معنای خود را از دست داده است. در اکثر کشورهای دنیا نیز نسبت تنگاتنگی میان اجماع عمومی و نظام حزبی وجود داشته است. نباید فراموش کرد که هیچ نظام سیاسی در دنیا وجود ندارد که تاب تحمل دهها گروه و حزب و سازمان سیاسی کوچک و پراکنده را داشته باشد. بنابراین هم آوایی ملی از این منظر به معنای فراهم آمدن ذهنیت عمومی برای شکل گیری چند حزب جدی نیرومند و با گفتمان شفاف است. روحیه اجماع عمومی زمینه ساز شکل گیری نظام حزبی مدرن در ایران است. همه گرایشهایی که خود را ملی می دانند باید بتوانند از حالت ناکارآمد و بلوغ نیافته کنونی که در حیات دهها گروه سیاسی کوچک و پراکنده داخل و خارج از کشور به چشم می خورد، به سمت حداکثر پنج گرایش حزبی اساسی در صحنه سیاسی کشور بر اساس هم آوایی تحول یابند. بنابراین شکل گیری روحیه ملی یا اجماع عمومی در سیاست و جامعه ایران مقدمه تحولات بزرگ سیاسی و فرهنگی است. گسست از اقتدارگرایی و بلوغ فکری و سیاسی و فرهنگی خمیر مایه اصلی آن است. برداشتهای متفاوت از ملی گرایی در میان بازیگران سیاسی ایران یک امر طبیعی است. اما مساله اساسی آن است که سرانجام بر یک دوران طولانی تاریخی که گسستگی، گروه گرایی، پیشواپرستی و ترس از نزدیکی به «دیگران» و «غیرخودیها» در سیاست داخلی و خارجی ایران از مهمترین شاخص های

آن بوده است، نقطه پایان گذاشته شود. اکنون با شکل گیری روحیه ملی و تعلق جمعی، سیاست و جامعه ایران سرانجام در آغاز راه یک تغییر مسیر به سوی تبیین رابطه با مدرنیسم، عرف و عقلانیت قرار گرفته است. اما به عهده بازیگران سیاسی است که از این خمیرمایه برای پرکردن شکاف تاریخی ملت - دولت در حیات سیاسی ایران و برقراری مردم سالاری بهره جویند. همچنین شکل دادن به یک نظام حزبی چندگرا و گشودن پنجره های ایران به سوی یک نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باز و پویا از مزایای مهم روحیه تعلق ملی و جمعی است که باید مورد استفاده بهینه بازیگران سیاسی ایران قرار گیرد ■

تداوم اصلاحات یا ...

خارجی از آن برای مهیا کردن این نیروی جانشین است. مبارزه برای پر کردن خلاء آلترناتیو نیز در جریان است. لذا مبارزه کنونی در دو عرصه جریان دارد: هم در عرصه سیاست روز و هم در عرصه رقم زدن آینده جنبش. بنابراین پاسخ درست به مقتضیات امروزی جنبش، برای فرادای آن نیز تعیین کننده است. شاید اندکی ساده انگاری تلقی شود اگر بگوییم که تنها راه برای برون رفت از موقعیت کنونی، تشدید فشار توده ای و سازمان دهی برای آن است. از جمله طرح رفاندم برای دادن پاسخ قطعی به آینده اصلاحات، اندیشه ای در این جهت، ولی ناسازگار با امکانات قانونی موجود است. شاید برخی ها بگویند که اصولاً امکانات موجود در دست اپوزیسیون دمکرات و اصلاح طلب و مسالمت جو بسیار اندک است و در برابر نیرو و هزینه ای که دیگر بخش های اپوزیسیون در اختیار دارند ناچیز است و قابل چشم پوشی به شمار می رود و لذا محتمل آن است که ایران بسوی انفجاری سهمناک به پیش رود و هیچ نیرویی هم قادر به توقف این روند نباشد. در پاسخ باید گفت که وظیفه ما تجمع نیرو و مقابله با این امکان عینی است و نه تسلیم در برابر این احتمال. اصلاح طلبان تا مرحله کنونی، مردم را تا دم در حوزه های انتخاباتی فراخوانده اند، اما بیرون از آن نیز مردم حرف های فراوانی برای گفتن دارند ■

گفتگوی سردبیر نشریه راه آزادی با بابک امیر خسروی (بخش چهارم)

شخصیت های مستقل در رهبری حزب توده ایران ، نمی خواستند تجربه انشعاب ناکام خلیل ملکی را تکرار کنند!

ژئوپولیتیک یک دولت ابر قدرت آزمند بود در نیافتند. یعنی باور نمی کردند و شاید از مخیله شان نمی گذشت که از درون اولین «انقلاب پرولتاری» که با ندای آزادی و عدالت و رهائی بشریت پای به عرصه پیکار گذاشت، دولتی شکل گرفته و برخاسته است که تحت پوشش ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، سیاست خارجی تزارها را، سالوسانه و از راه فریب جهانیان، دنبال می کند.

بی گمان بودند رفقای، حتی در سطح رهبری که به عمق فاجعه و ماهیت سلطه طلبانه دولت شوروی پی برده بودند. اما انصاف بده کدام توده ای به این گونه ارزیابی ها درباره شوروی باور می کرد و چه نیرویی تاب مقاومت در برابر ضد حمله دستگاه عظیم تبلیغاتی شوروی را داشت؟ اساساً چگونه می شد بر چنین پلاتفرمی جریان سیاسی اثربخشی به وجود آورد؟ تنها راه به نظر ما مبارزه درونی و استفاده از فرصت های مناسب و راه حل باز شدن پای ما به ایران بود، که زمانی، آرمان خواهی و جزو آرزوها بود!

تصادفی نیست که طی نیم قرن پس از انشعاب خلیل ملکی و یارانش، تنها دو انشعاب در حزب توده ایران رخ داد که دومی مورد خود ما بود. تازه این جدائی با اراده و تمایل و نقشه ما صورت نگرفت. ما خواهان آن نبودیم و تا آخرین لحظه، یعنی تا هنگامی که در کنفرانس کذائی «ملی» که شش نفر از اعضای کمیته مرکزی را غیابی اخراج کردند، خواست ما جز تشکیل دموکراتیک یک پلنوم وسیع با شرکت کادرها نبود. منظور ما نظیر پلنوم چهارم، پس از ۲۸ مرداد بود.

اگر ندانم کاری ها و نوکر صفتی گردانندگان آنروزی حزب نبود، شرایط از هر جهت فراهم بود تا حزب توده ایران بی آنکه از هم بپاشد، به ریشه برگردد و در مقام یک حزب چپ آزادیخواه ملی احیا شود و پیشاهنگ جنبش چپ نوین باشد. تصور من مدتی این بود که آرمانها و آرزوهای چند ده ساله شانس تحقق یافته اند!

مسائل عاطفی

مسائل و ملاحظات عاطفی، عامل بازدارنده مهمی بود. این امر به ویژه در مورد رفقای از تبار اسکندری، نقش برجسته تری داشت. ایرج اسکندری معمار یادبود حزب توده ایران، از پایه گذاران اصلی و بازیگر کلیدی آن بود. اسکندری به حزب از منظر فرزند و خانواده خود می نگریست و در واقع معنا و علت وجودی خود را در آن می دید. اسکندری ذاتاً انسانی عاطفی و با رشته های فراوان با حزب در پیوند بود. پاره کردن همه آن رشته ها، تعلقات خاطر و تعهدات اخلاقی و آنهمه دوستی ها و مناسبات کار آسانی نبود و هر چه زمان می گذشت، دشوارتر هم می شد. مقایسه خلیل ملکی با ایرج در همین مورد خاص بی اندازه روشنگر است. ملکی در یک برش زمانی، با پیشداوری توام با تردید و بدگمانی و بدبینی های ناشی از یادمانده های زندان و از موضع انتقادی، آن هم در اثر خواهش و تمنا و اصرار دوستان، به امید کمک به جنبش اصلاح طلبان موجود در حزب، به جریان پیوست. البته با ورود او جنبش اصلاح حزب جان تازه ای گرفت، شکل یافت و پویا شد. اما ملکی در برخورد با مشکلات تاب نیاورد و بی درنگ تصمیم به جدایی گرفت، دست به انشعاب زد ←

ب.م. : در پاسخ هایت به پرسش های مربوط به ایرج اسکندری، از جمله به موضوعی اشاره کردی که ذهن من و بسیاری دوستان دیگر را به خود مشغول کرده است. و آن اینکه چرا ایرج اسکندری و برخی دیگر از شخصیت های آزاده و مستقل درون دستگاه رهبری حزب توده ایران، علیرغم دیدن و لمس کردن مداوم معایب و مفاسد موجود درون این دستگاه که در درجه نخست ناشی از وابستگی بود، دست به اقدام مستقلی در بیرون از این حزب نزدند؟ لطفاً اگر ممکن است از دیدگاه خودت، این مکانیسم روحی - روانی باقی ماندن در صفوف حزب تا واپسین لحظه را، برایمان بشکاف و توضیح بده.

ب.ا. : عوامل متعددی دست به دست هم دادند تا آنچه ذهن تو و بسیاری از دوستان را به خود مشغول کرده است، تحقق نیابد. در راس همه باید جا و مقام و نقش اتحاد شوروی را در ذهنیت کمونیست ها، به ویژه در ایران مدنظر قرار داد و در پرتو قانونمندی های جهان دو قطبی و دوران طولانی جنگ سرد به آن نگریست. زیرا قاطبه رویدادهای مهم چند دهه پس از جنگ جهانی دوم در سایه رودرروئی و جبهه گیری دو ابر قدرت رقم می خورد. در دیدگاه ما، در یک قطب «امپریالیسم جهانخواه» قرار دارد و در قطب دیگر به رهبری اتحاد شوروی با علم و کوتل «جبهه صلح و سوسیالیسم»! حزب توده ایران، در اردوگاه اخیر قراردادش که سرنوشت اش، در دوران مهاجرت به طور کامل با شوروی گره خورد. تحت این عامل و با درهم شکسته شدن تشکیلات حزب توده ایران در درون کشور و جدا شدن گسترده سازمان های حزبی در غرب و کشیده شدن شان به جریانات مائونیستی و رادیکال های گوناگون، حداقل شرایط و پایه های لازم برای ایجاد یک جریان چپ مستقل آزادی خواه و اصلاح طلب، آنگونه که موردنظر شماست، ناموجود بود. شاید نیاز به گفتن نباشد که قرار گرفتن حزب توده ایران در «اردوگاه سوسیالیستی» ناشی از یک تصمیم سیاسی و امر مصلحتی نبود که دردام آن افتاد. این امر برخاسته از باورهای ایدئولوژیک و پیامد جهان بینی او بود. و در عالم کمونیست ها، جهانشمول بود نه خاص حزب توده ایران. عامل شوروی، ایدئولوژی و جهان دو قطبی، تعیین کننده بود.

اگر انشعاب خلیل ملکی عمر زود گذر داشت، متاثر از آن بود، اسکندری ها و شخصیت های آزاده و مستقل نمی خواستند تجربه انشعاب ناکام خلیل ملکی را تکرار کنند و به همان سرنوشت دچار شوند. البته تجربه انشعاب ناکام عامل مهمی بود ولی تنها عامل نبود. بدیهی است که ایرج اسکندری سیاستمدار باهوش و ذکاوت و فرد میهن دوستی بود. بسیاری از مسائل را حس می کرد و رنج می برد. اما گیر اصلی او و خیلی از رفقای مستقل و آزاده، به خاطر باورهای ایدئولوژیک و توهم واقعی آن ها، درباره ماهیت دولت شوروی بود. لذا ناگواری ها و دخالت های مقامات شوروی را عمدتاً یا به حساب تحریکات و کوته بینی های میرجعفر باقروف ها و کوچک ابدال های آنها می گذاشتند و یا به حساب نادانی و کاریزم بوروکرات های «میز ایران»! اسکندری ها و دیگر شخصیت های مستقل دستگاه رهبری حزب، نظیر قاطبه احزاب کمونیست جهان، هرگز به درستی، گوهر واقعی و ناپاک اتحاد شوروی را که در نقش یک ابر قدرت عمل می کرد و در پی مصالح ولیکاروس ها و مقاصد

← و به همان نقطه آغازین برگشت. گویا برای انجام ماموریتی وارد حزب شد و چون موفق نگردید، کنار کشید، بی آنکه مسائل عاطفی و روانی بازدارنده جدی، دست و بال او را ببندد. به مسائل عاطفی و روحی نباید کم بها داد. بسیاری از رفتار و سلوک ما که با منطق و عقل جور در نمی آیند، ناشی از عوالم عاطفی است. «عرق فدایی» و یا نمونه توده ای هایی که پس از این همه تجربه و آفت همچنان دور حزب اند و اگر هم نیستند با تعصب از آن دفاع می کنند و نوستالژی گذشته را دارند، تا حد زیادی ناشی از همین گرفتاری های عاطفی است.

ایرج اسکندری فرد با شخصیت و متکی به نفس بود. بی گمان در مقوله «رهبران فرمانبردار» نمی گنجید. اینگونه افراد در رهبری حزب کم نبودند. مقاومت او به هنگام وزارت با تقاضاهای بی جای مقامات شوروی در زمان اشغال ایران که در زمان خود غوغائی برپا کرد، مخالفت او همراه با سایر اعضا کمیته مرکزی در مورد تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، مخالفت اسکندری با سیاست حزب در قبال دکتر مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت، مبارزه بی پروای او با غلام یحیی و حتی دستور عزل او از مقام صدرفرقه (گوا اینکه به جایی نرسید، زیرا پشت او به کوه احد بود)، مخالفت آغازین او با اخراج قاسمی و فروتن، مخالفت دوراندیشانه و عمیق او با سیاست حزب در قبال روحانیت «خط امامی» که بر سر آن پست دبیر اولی را از دست داد و... سنجیتی با رفتار یک «رهبر فرمانبردار» ندارد. پس حکمت رفتار او و دیگر عناصر آزاده و مستقل را باید در جای دیگر پی گیری کرد و با خویشتنداری و انصاف به داوری نشست.

اسکندری اعتقاد به مبارزه درون حزبی داشت و خواستار برصرف کردن معایب و مشکلات از راه های دموکراتیک و مسالمت آمیز بود و تا پایان نیز بر آن وفادار ماند. اصل حل مسائل از طریق مبارزه درون حزبی باور عمومی و جزو فرهنگ ما بود. من واقعا از باطن اسکندری خبر نداشتم و نمی دانم در ضمیر او چه می گذشت، اما آنچه می گفت و به آن عمل می کرد، حتی در درد دل های خصوصی به زبان می آورد، حاکی از آن نبود که او به دولت شوروی به گونه ابر قدرتی که چشم طمع به ایران دارد می نگرد. او ناملايمات و دخالت ها را به حساب اشتباهات و نشناختن واقعیت ایران و دنیای تنگ بوروکرات های مسوولان شوروی ایران می گذاشت. اقرار کنم که این از موارد جدی مورد اختلاف میان ما بود. خیال نکن که خلیل ملکی و سایر انشعابی ها فارغ از این توهمات بودند. شخصا نیز به تدریج و گام به گام به این واقعیت شوم پی بردم. اذعان کنم که هرگز خواستار نابودی شوروی نبودم. آرزویم تغییر و تحول دموکراتیک این سرزمین در جهت اندیشه های دویچک و بعدها گورباچف بود.

مشکلات دیگر

آنچه تا به حال آمد، مشکلات ایدئولوژیک و اعتقادی و یا مربوط به فرهنگ سیاسی «شخصیت های آزاده و مستقل» رهبری حزب توده ایران بود. اما عوامل بازدارنده برای ایجاد یک حرکت مستقل بیشتر از این هاست و گاه اهمیت مقطعی تعیین کننده داشت. از آن جمله می توان به مشکلات عینی موجود در غرب و شرایط بسیار نامساعد سیاسی درون کشور اشاره کرد. قاطبه رفقای اسم و رسم دار که شناخته شده باشند و از نیروی جاذبه لازم برای جلب اطمینان و جمع آوری نیرو برخوردار باشند، به طور غیابی محکوم به اعدام بودند و تحت پیگرد قرار داشتند. خود اسکندری به بهانه پرونده قتل در زیرآب (مازندران) محکوم به اعدام بود. از فرانسه تبعید شد و بالاخره به ناچار به کشورهای سوسیالیستی پناه برد. دولت ایران می توانست به آسانی از طریق پلیس بین المللی (انترپول) تقاضای استرداد آنها را بکند. به ویژه، در آن اوضاع و احوال که سران دولت های غربی

در برابر شاه ایران کرنش می کردند و برای خوش خدمتی به او به خاطر کسب قراردادهای فربه سرودست می شکستند! با این وضع، به ویژه با این بهانه که رفقا ساکن کشورهای سوسیالیستی و در آنجا در امن بودند، هیچ کشور غربی به آنها پناهندگی سیاسی نمی داد. من از میان آنها تنها کسی بودم که به غرب آمدم و علی رغم وجود پرونده استرداد که انترپول واسطه آن بود توانستم اجازه اقامت بگیرم که ماجرا و چگونگی آن از حوصله این بحث خارج است. به هر حال واقعا کار آسانی نبود.

از آن گذشته، اسکندری ها که تمام عمر خود را وقف فعالیت ها حزبی کرده بودند، آهی در بساط نداشتند و از امکانات مادی و معیشتی حداقل برای زندگی خود و خانواده هایشان محروم بودند و دستشان از همه جا کوتاه بود. تشکیلات حزب در غرب، در دهه های ۴۰ و ۵۰ کاملاً از هم پاشیده بود. اعضای حزب به جریانات مائوئیستی پیوسته و یا خود از به وجود آوردن آن بودند. آیا یادت رفته این آقایان چه بر سر قاسمی و فروتن آوردند، که گاه برای نان شب محتاج بودند! تصویری که دکتر فروتن در خاطراتش از ماجراها به دست می دهد، روح انسان را منقلب می کند. این ها از جمله واقعیت های دردآور بازدارنده یک حرکت مستقل چپ آزادی خواه در آن ایام بود که نمی توان با رمانتیسم انقلابی نادیده انگاشت و یا با معیارها و شرایط امروزی به داوری گذاشت.

گذشته از همه این ها چنین جریان چپ مستقل و آزاده با کدام پلاتفرم می خواست و می توانست در آن فضائی که هژمونی مبارزات چریکی و جنگ مسلحانه حاکم بود و مائوئیسم و چه گوارا مد روز بودند، مخاطبی برای گفتگو برای ایجاد یک جریان سیاسی داشته باشد؟ موضوع وابستگی و «فرمانبرداری» از شوروی مساله و درد ماها بودند نه سازمان ها و نیروهای سیاسی دیگر. لذا شخصیت های توده ای مورد نظر تو و سایر دوستان اگر می خواستند دست به حرکت مستقلی بزنند، می بایست پلاتفرمی بر شالوده فکری خود، بر پایه رفرمیسم، لیبرالیسم سیاسی و مشی مسالمت آمیز و تحولات آرام ارائه می دادند تا اصالت داشته باشند. متأسفانه آن روزها چنین متاعی خریدار نداشت. انصاف بده کدام یک از سوال کنندگان کنونی با درک و شعور آنروزی شان به دنبال چنین جریانی که مارک ضد شوروی بر پیشانی آن خورده بود، همراهی می کردند؟ کدام جریان چریکی و مائوئیستی و طرفداران جنگ مسلحانه حاضر بودند مشی «انقلابی» خود را رها کنند و به سوی ما بیایند؟ جز این که به جنگ مشی رفرمیست بیایند که پشت شان خالی بود و ستاره ای در آسمان نداشتند؟

اسکندری ها و سایر شخصیت های مستقل و آزاده که مورد نظر شماسست، کلاً نه مائوئیست بودند و نه به معنای واقعی کلمه، ضد شوروی. در آن دنیای دو قطبی جای آنها را این واقعیت مشخص کرده بود. ما فقط مخالف دخالت های ناروای شوروی ها در امور حزب و خواستار یک مناسبات برابر حقوق و در غم و اندیشه مصالح ملی ایران بودیم. چشم اسفندیار یک حرکت مستقل برخاسته از صفوف حزب در آن شرایط نیز در همین بود. زیرا هیچ کس صلاح نمی دید پلاتفرمی بر پایه ضدیت با شوروی ارائه دهد. در نتیجه با شناختی که از شوروی داشتیم، رهبری حزب زیر چتر حمایت «جبهه صلح و سوسیالیسم» به جنگ ما می آمد. باران تهمت زنی ها با عناوینی همچون «ضد شوروی»، «خائن به طبقه کارگر»، «عامل امپریالیسم» سرازیر می شد و دادرسی نبود. در پیشاپیش همه خود «رفقای توده ای» به مصاف ما می آمدند. واقعا کاری از پیش نمی رفت. اگر باور نداری از اطرافیان بپرس که آن روزها شمیرکش حزب و شوروی بودند. بگذریم از این که زندگی در مهاجرت لعنتی و درماندگی ها و نبود چشم انداز در ایران، بسیاری از انسان های شریف و مبارز را به محافظه کاری ←

← و سستی کشانده بود. به تدریج، بسیاری از رفقا به نوعی سرنوشت «مقدر» رسیده بودند که گوئی جز این نیست و باید سوخت و ساخت، مگر دستی از غیب برون آید. منظور این است که مرد میدان کمیاب بود و حکم کیمیا را داشت.

نگاهی به انشعاب خلیل ملکی

از آنجا که بارها در این نوشته به معضل انشعاب خلیل ملکی و یارانش اشاره کرده ام و درباره اثرات منفی و بازدارنده آن در ذهنیت توده ای های نسل ما انگشت گذاشته ام و چون احتمال می دهم به علت دورپینگی رویداد، بسیاری از رفقای ما آگاهی درستی از چندوچون آن ندارند، بیم آن دارم که حرف هایم را درست تحویل نگیرند. لذا مکثی کوتاه درباره آن واقعه را، البته تا آنجا که به روشن کردن بحث ما یاری برساند، ضروری می بینم. اساساً، درنگ در کردار و گفتارهای ملکی از این منظر نیز حائز اهمیت است که انشعاب او و سرنوشت و نقش اش، مرجع و الگو، برای بسیاری از رفقای ماست. شاید ریشه سوال هم از همین جاست؟ زیرا به حق، خلیل ملکی، طلایه دار یک جنبش اصیل چپ ملی آزادی خواه و اصلاح طلب دوران خویش است. البته باید حساب شخص خلیل ملکی را در مقام یک شخصیت سیاسی چپ ملی، به ویژه از دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت به بعد که سرنوشت او با آن گره خود و وارد مرحله نوین و پرافتخاری شد، با موضوع انشعاب که در ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ صورت گرفت، و در دوم بهمن ماه همان سال خاتمه یافت، از هم جدا کرد. من در کتاب خود «نظر از درون به نقش حزب توده ایران» بر سجایا و نقش پرارزش ایشان در برابر تهمت زنی ها و لجن پراکنی های رهبری حزب توده، به ویژه نورالدین کیانوری، انگشت گذاشته و همچون وظیفه ای اخلاقی، از این رادمرد تجلیل کرده ام و نیازی به تکرار آن نمی بینم. بنابراین، برخورد انتقادی من به موضوع انشعاب گروه ملکی، در این نوشته، صرفاً ناشی از الزامات گریزناپذیر بحثی است که به میان آمده است.

اولین نکته سوال برانگیز در نگاه به انشعاب ملکی و یارانش، این است که رفقا هنگامی دست به انشعاب زدند که اصلاح طلبان درون حزب در سیر صعودی بودند و از نیروی نسبتاً قوی و اعتبار نفوذ معنوی گسترده ای برخوردار بودند. یک رشته رویدادهای پشت سرهم منفی، از جمله کنار گذاشته شدن وزرای توده ای از دولت قوام، یورش ارتجاع به حزب و سازمان های آن در سراسر کشور (به استثناء پایتخت)، فروپاشی مفتضحانه دستگاه فرقه، در به دری ها و کشتارهای پس از آن، ترک گسترده صفوف حزب از ناراضیان و منتقدین و سرخورده ها، شدت گرفتن و همه گیر شدن انتقادات از دستگاه رهبری در حوزه ها و گردهمایی ها، به ویژه در جلسات هفتگی و «بحث و انتقاد» که به ابتکار و گردانندگی خلیل ملکی، مسئول تبلیغات حزب رونق گرفته بود. همه این ها دست به دست هم دادند و کمیته مرکزی را در یک موقعیت دشوار و درماندگی و در حالت کاملاً تدافعی قرار دادند و از اقتدار و اعتبار انداخته بودند. لذا رهبری برای، برون رفت از این تنگنا، برای هر سازش و عقب نشینی آماده بود.

از بیانات ایرج اسکندری در خاطراتش می توان وضع را به خوبی تجسم کرد. به گواهی ایرج: «اوضاع به قدری خراب شده بود که رفقا گزارش دادند که عده ای از روشنفکران حزبی مراجعه کرده و تقاضای محاکمه رهبری و چگونگی جریانات را می طلبند! این عده به رهبری خلیل ملکی و تعداد زیادی، از جمله نوشین، اپریم، خامه ای، دکتر عابدی و عده ای از جوان ها و غیره بودند. طبری پیش من آمد و گفت وضعیت این جواری است چکار باید بکنیم؟ گفتم اگر می خواهید، به همه رفقا بگوئید اگر مایل هستند جلسه ای تشکیل بدیم و من هم شرکت می کنم. همین طور هم شد و من در حالت مخفی به

این جلسه رفتم | اسکندری به بهانه حادثه زیر آب تحت تعقیب بود. حدوداً ۶۰ نفر بودند که سر دسته آنها ملکی بود و جلسه تشکیل دادیم». از وارد شدن در جزئیات گفتگوها پرهیز می کنم. نتیجه آن که در پایان، اسکندری پیشنهاد می کند کمیته مرکزی منحل شود و هیات اجرائیه موقت هفت نفره تشکیل گردد و رهبری حزب را موقتاً به دست بگیرد و در مدت سه ماه کنگره حزب را برگزار کند. کمیته مرکزی در آن عالم درماندگی و ندانم کاری، بدون مقاومت، این پیشنهاد را می پذیرد و خود را منحل می کند. ملکی وارد هیات اجرائیه موقت می شود و نقش دبیر اولی بر عهده او گذاشته می شود. اعلامیه های هیات اجرائیه موقت و سایر تصمیمات حکایت از حال و هوای تازه و موید نفوذ معنوی و پژواک افکار و مواضع خلیل ملکی و اصلاح طلبان است. برای پرهیز از طولانی تر شدن مطلب، صرفاً به موضع گیری هیات اجرائیه موقت در قبال شاه، سیاست خارجی، مذهب و ساختار اقتصادی بسنده می کنم:

الف: «.. مقصود ما از آزادی همانست که در قانون اساسی ما تصریح شده ... در این جا بگوئیم که اتهامات دشمنان به ما در این که ما مخالف رژیم مشروطه سلطنتی هستیم مورد تکذیب ماست... . اعلیحضرت جوان ایران همه گونه امکانی دارند که با حمایت از آزادی و قانون اساسی مورد احترام کامل همه شیفتگان دموکراسی قرار گیرند...».

ب: «هدف ما در سیاست داخلی چه از لحاظ رژیم اقتصادی چه از لحاظ رژیم سیاسی چیزی است به مراتب کمتر از آنچه مثلاً امروز در سوئد و سویس و انگلستان و آمریکا و فرانسه وجود دارد. ما نمی خواهیم در این جا رژیم کارگری و دموکراسی رنجبری برقرار گردد. چنین مطالبه ای برای ایران ابلهانه و بی معنی خواهد بود...».

ج: «حزب ما فوق العاده خرسند و مسرور خواهد بود اگر از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمندان مورد حمایت قرار گیرد و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام بدون توجه به بهتان های دشمنان مطمئن باشند که حزب توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هر گونه مخالفتی را ابلهانه خواهد پنداشت...»

د: «باید تصریح کنیم که به نظر ما طریق وصول به هدف های سیاسی و اجتماعی فوق قیام مسلح و شورش و اعمال شدت نیست. اگر افرادی چنین می پندارند که این حزب قصد انقلابی دارد و می خواهد از طریق اعمال شدت به قدرت برسد، بر طریق خطا هستند. با وضع عمومی کشور یک عمل انقلابی نه ممکن و نه مجاز. ... ما میل داریم که از راه مبارزات پارلمانی مانند کلیه ملل دموکرات جهان افکار صحیح خود را پیش ببریم».

محبوبیت و نفوذ اصلاح طلبان را می توان در پیروزی تشکیلاتی بزرگ اصلاح طلبان در سومین کنفرانس ایالتی تهران مشاهده کرد که در ۲۶ تیرماه ۱۳۲۶ برگزار می شود. در کنفرانس ایالتی تهران که بزرگ ترین و موثرترین تشکیلات حزب و احتمالاً تنها کلوب باز حزب در سرتاسر کشور بود، اکثریت قاطع به دست هواداران خلیل ملکی و اصلاح طلبان می افتد. و این در واقع نقطه عطف نوید بخش پیروزیهای آینده جناح اصلاح طلب بود. ترکیب کمیته ایالتی جدید، سمت و سو و فرجام کنگره دوم را بشارت می داد. خلیل ملکی وضع لحظه را خود چنین تصویر می کند: «صاحبان فکر و عقیده در حزب، از لحاظ عددی اکثریت را نیز داشتند. اینان به افکار انقلابی و تحولات اجتماعی بنیادی ایمان و عقیده داشتند و مایل بودند نیروی خود را از نیروی محرکه جامعه، از تمایل توده بزرگ به تحول و تغییر ساختمان و شالوده جامعه اخذ کنند. اینان نیز نسبت به شوروی تمایل و سمپاتی زیادی داشتند اما مصمم بودند از شوروی مستقل باشند و بر پایه های اجتماعی جامعه خود تکیه کنند و در حدود سیاست بین المللی تمایلات ←

«مساعده خود را نسبت به شوروی ابراز دارند». ملکی اضافه می کند: «اکثریت بزرگ رهبران فرمانبردار حزب و امکان پیشرفت آن مرهون شور و شوق و حرارت انقلابی این جناح است. بسیاری از آن ها خود قلباً از این جناح و یا دست کم از افکار فعالان این جناح ناراضی نبودند».

اظهارات روشن خلیل ملکی، با آنکه در سال های پس از انشعاب و با وجود دل چرکینی های بجا و بهر حال از منظر انتقادی به رشته تحریر درآمده است، برخورد منصفانه و عادلانه او را به واقعیت آن روزی حزب، نشان می دهد. ملاحظه می شود که توده حزبی و کادرها در اکثریت بزرگ خود کاملاً آماده و مصرا نه خواهان اصلاحات بودند و در رهبری نیز گوش شنوا و زمینه برای سازش و تفاهم فراهم بود. پیشنهاد اسکندری و اعتدال بدون مقاومت کمیته مرکزی منتخب کنگره اول و سپردن امور به دست هیات اجرائیه موقت، بهترین شاهد آنست. بی گمان برخی از رهبران حزب در کردار و گفتار خود صادق نبودند، اما در آن و انفسای درماندگی چاره چندانی نداشتند. زمینه در میان کادرها و توده حزبی فراهم بود. ارتش سرخ دیگر در ایران نبود و اساساً پس از شوک ناشی از شکست ماجرای آذربایجان، شوروی ها تا مدت ها از حضور فعال سیاسی در صحنه سیاسی ایران پرهیز داشتند.

آیا انشعاب ناگزیر بود؟

علی رغم چنین شرایط مساعد و آمادگی ذهنی برای پیشبرد و جانداختن مواضع و مشی و سیاست نوین که نکات راهنمای آن در اعلامیه های ه. ا. موقت و نیز در سرمقاله های مردم مشاهده می شد، باوجود آمادگی برای تسخیر سایر کمیته های حزبی از راه دموکراتیک، به روال کمیته ایالتی تهران، و بالاخره چشم انداز پیروزی های تازه در کنگره دوم، خلیل ملکی و همراهان به ناگهان و بدون تدارک قبلی و آماده ساختن ذهنی کادرها و افراد، صرفاً به خاطر یک شایعه که تلاشی هم برای اطمینان خاطر از صحت و سقم آن نکردند، در یک نشست و برخاست شبانه، تصمیم به انشعاب گرفتند!

جلال آل احمد ماجرا را چنین توصیف می کند: «یک شب ناصحی مسئول تشکیلات تهران جماعت را خواند به خانه اش که خبردار شده است اگر دیر به جنبیم یکی دوروزه همه مان را اخراج خواهند کرد. چرا که قضیه تشکیلات ما در داخل تشکیلات حزب لو رفته، و یک لیست به دست دکتر کشاورز است از اسامی همه ما و چه خیالاتی که به سر دارند!»

«این بود نشستیم به بحث و چاره جوئی. همان شب اعلامیه انشعاب نوشته شد... یادم نیست در آن مجلس دیروقت چه ها گذشت. اما احساس کردم که عجله می کنیم. حضور چنان شایعه ای دست و پایمان را بسته و در محدوده ای از زمان تنها دلخوشی من این بود که عقلای قوم همه حاضرند و بیش از تو می فهمند که جوانی و تازه کار و از زیر و بم قضایا خیر نداری و رهبری مخفی را هرگز نشناخته ای که در این لحظه آخری همه ما شریک بودیم».

تعجب فقط در این نیست که چگونه این رفقا باوجود آن همه موفقیت محبوبیت و نفوذ کلام در بدنه حزبی و میان کادرها و فضای مناسب در مجموعه حزب، به صرف یک شایعه که ممکن بود حتی پرووکاسیون و با انگیزه مسموم کردن جو، ساخته شده باشد. چنین شتابزده تصمیم به انشعاب می گیرند! تازه اگر شایعه درست هم می بود، کدامین قدرت در آن و انفسای رهبری درمانده و از اعتبار افتاده، قادر به اخراج این همه کادر طراز اول حزب و انحلال کمیته ایالتی منتخب کنفرانس تهران بود؟

تراژدی واقعی این بود که پس از انتشار اعلامیه انشعاب و خبر تشکیل «جمعیت سوسیالیست توده ایران» در ۱۳ دی ماه

۱۳۲۶، انشعابیون در مواجهه با اولین دشواری ها و ضد حمله رهبری حزب، اما به ویژه به مجرد اطلاع از عکس العمل نسبتاً خفیف شوروی، میدان را خالی می کنند. هنوز کار را آغاز نکرده، سه هفته پس از انشعاب درست فردای روزی که رادیو مسکو مقاله یکی از روزنامه های ایران (گویا آزادگان) را در ذم انشعابیون قرائت می کند، در ۲ بهمن ۱۳۲۶، خلیل ملکی و یارانش، طی بیانیه ای اعلام انصراف می کنند! شگفت انگیزتر از آن، مضمون این بیانیه است.

در اعلامیه پیام می دهد: «تمام آزادیخواهان و کسانی را که به ما پیوستند یا در شرف پیوستن بودند، دعوت می کنیم که دور حزب توده ایران حلقه بزنند و از هر نوع تشمت و اختلاف نظر، صرفنظر و جلوگیری کرده و مبارزه پرافتخار حزب را، کامل تر از گذشته ادامه دهند!» واقعاً نقض غرض بود! لذا این سوال اساسی پیش می آید، این عزیزان و عده ای از روشنفکران برجسته و گل های سرسید جامعه آنروزی ایران پس چرا دست به انشعاب زدند؟ چه عاملی باعث شد که رفقا چنین شتابزده و سراسیمه از آن منصرف شوند و اصلاح طلبان باقیمانده در حزب را، زیر آتش، تنها بگذرانند؟ با تمسک به انشعاب و چگونگی آغاز و پایان آن و به بهانه «مستحکم کردن صفوف حزب» برای سال ها زبان انتقاد را بستند و جنبش اصلاحات نیز اجباراً تا مدت ها زیر خاکستر ماند. دموکراسی هدایت شده و تاحدی تشریفاتی باب شد و بدبختانه با کودتای ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ همان هم به کلی از میان رخت بریست.

از بد روزگار، عمل انشعاب هنگامی رخ داد که حزب در وضع بسیار دشواری قرار داشت و غرق در بحران عمیقی بود. ماجرای آذربایجان و حوادث بعدی آن، شکست روحی به وجود آورده بود. سازمان های حزبی در سراسر کشور (جز پایتخت) زیر حملات ارتجاع از هم پاشیده و فعالیت ها زیرزمینی شده بود. با آنکه انشعابیون پس از اعلامیه انصراف عملاً کاری صورت ندادند و حتی برخی از آنها به حزب بازگشتند. و خود ملکی کاملاً گوشه نشین شد و سال ها از کار سیاسی دوری جست، با آنکه رهبری حزب به آسانی پیروز شد. نتیجه آن شد که عمل انشعاب، ضربه روحی شدیدی برای کادرها و اعضا، به ویژه به اصلاح طلبان وارد کرد و خاطره بدی در ذهن نسل ما و بعدی ها گذاشت. تبلیغات ناجوانمردانه رهبری حزب علیه آنها و دروغ پراکنی ها نیز مزید بر علت شد.

تابوی انشعاب و عامل شوروی

عمل انشعاب به صورت یک تابو درآمده بود که همه از آن گریزان بودند و مطمئن بودند که به خاطر اقتدار و نفوذ جهانی شوروی هر تلاش مجددی به ویژه در غرب، محکوم به شکست است.

ریشه یابی و پی جوئی رفتار خلیل ملکی و یاران در جریان انشعاب، در آنچه مربوط به بحث ما می شود، کمترین فایده اش این است که عناصری برای تامل در پاسخ به سوال تو و دوستان علاقمند را در اختیاران می گذارد و برای یک داوری واقع بینانه تر، یاری می رساند. امیدوارم متوجه بشوید که چرا کسانی که به «ام العیوب» حزب که وابستگی باشد، پی برده و خون دل می خوردند و به دنبال راه حل می گشتند، انشعاب را که راحت ترین راه بود، برگزیدند. البته اقدام فردی برای آرامش وجدان خود کاملاً میسر بود. اما گمان نمی کنم موضوع سوال تو باشد. خلیل ملکی، به گواه زندگی پرافتخارش، مبارز سرسخت، انسانی بیباک و استوار در عقایدش بود. او بیدی نبود که با هر بادی به لرزه درآید و به سادگی جابزند. کسی که همراه با سایر اصلاح طلبان علیه «رهبران فرمانبردار» و برای حزبی مستقل و غیروابسته قیام کرده بود، چگونه می توانست رفتارش در جریان انشعاب از روی فرصت طلبی و ضعف نفس و به طریق اولی ←

← ناشی از «فرمانبری» از شوروی بوده باشد؟ اما اگر نیک بنگریم، نحوه برخورد آنها اتفاقاً در همین مقوله «فرمانبری» از شوروی ها می گنجید. حتی اگر ناخودآگاه بود! پس باید حکمتی در آن نهفته باشد.

توضیح رفتار و عملکرد ملکی و سایر انشعابیون، پژواک روحیه و باورها و ایدئولوژی چپ های آن دوران از جمله انشعابیون است. وضعیتی که حتی طی دهه های بعدی، از سوی خیل عظیمی از کمونیست های ایران و جهان همچنان با شدت و ضعف استمرار یافت. اعتقاد به «میهن پرورناریای پیروز جهان» و توهم شدید نسبت به واقعیت ابر قدرت شوروی در آن جهان دو قطبی و «قانونمندی» های دوران جنگ سرد عامل تعیین کننده بود.

اصلاح طلبانی که دست به انشعاب زدند، با چنین درک و استنباط از شوروی، و اطمینان خاطر از صداقت خود که صمیمانه در راه اصلاح حزب و پاکسازی آن تلاش می ورزند و واقعاً از ته دل نسبت به شوروی احساسات دوستانه و اعتماد دارند و فقط تنها خواست شان این است که حزب توده ایران در نقش یک بازیگر سیاسی مستقل، ولی دوست و هم‌رزم برابر حقوق شوروی باقی بماند، ساده لوحانه بر این پاور بودند که حزب کمونیست شوروی ایده آلیزه شده در ذهن آنها، در جدالی که با رهبران نوکر صفت و فرصت طلب حزب دارند، حتماً جانب انشعابی ها را خواهد گرفت و به نفع آن ها داوری خواهد کرد!

شهادت علی جواهری که به هنگام انشعاب از رهبران اصلی و دبیر منتخب کمیته ایالتی تهران بود، در این رابطه فوق العاده جالب است. او در گفتگویی با من شهادت داد که احمد اسپهانی (با انشعابیون هم نبود) به طور خصوصی می گوید «اطلاع دقیق دارم که شوروی ها انشعاب را قریباً محکوم خواهند کرد». جواهری موضوع را با ملکی در میان می گذارد. ملکی از شنیدن این حرف بسیار متعجب می شود و باورش نمی شود. می گوید جلسه کنیم. پس از بحث موافق و مخالف که از واداشدن در آن پرهیز می کنیم، عاقبت خلیل ملکی پیشنهاد می کند: «اگر شوروی ها مطلبی نگفتند کار خود را ادامه می دهیم و اگر محکوم کردند آن وقت اعلام انصراف می کنیم!» ملاحظه می شود تا کجا موضع شوروی برای او و سایرین تعیین کننده بود. ملکی کینه فکرش و اعتقادات خود را نسبت به شوروی، چندسال پس از انشعاب در کمال صداقت بیان می کند. در آن سال های پرهیجان و تنش آلود جنبش ملی شدن صنعت نفت، هنگامی که ملکی درگیر یک مجادله قلمی تند و گزنده با رهبری حزب توده ایران بود، در اشاره به لحظه انشعاب می گوید: «... من هنوز یک جریان نهضت اجتماعی را بدون پشتیبانی شوروی غیرممکن می دانستم ... به همین مناسبت تمام آن تهمت ها و افتراها و تهدیدات ناجوانمردانه را با سکوت مطلق و با تحمل مخصوص رواقیون گذراندم». البته این برداشت خاص ملکی نبود و گاه با شدت بیشتر، در میان آنها عمومیت داشت.

جلال آل احمد، سال ها بعد، در یک بازنگری به ماجرای آن شب کذائی که اعلامیه انشعاب به قلم خلیل ملکی به رشته تحریر درآمد با صراحت می گوید: «هرگز گمان نمی بردم که روسیه شوروی با همه عظمتش، پشت سر کسانی بایستد که در نظر ما آبروی حزبی را برده بودند ... اشتباه اصلی در این بود که ما گناهکار اصلی، رهبران حزب را می شناختیم نه سیاست استالینی». شگفتی در این جاست که آل احمد حتی پس از گذشت ۲۰ سال از حادثه هنوز متوجه نیست که اشکال اساسی را نمی بایست تا سطح «سیاست استالینی» تقلیل داد. وگرنه چگونه می توان توضیح داد که همین سیاست حتی پس از «استالین زدائی» نزدیک به چهل سال ادامه یافت!

خیال نکن که توهم ملکی درباره شوروی پس از انشعاب کاملاً از میان رفت! درست است که در اثر مطالعات عمیق تر روی مسائل جهان و ایران، تجربه و تاملات بیشتر، با واقع بینی و

دید انتقادی ژرف تر به مساله حزب توده و شوروی می نگرست. با این حال چنین به نظر می آید که حتی تا پایان عمر واقعیت «سوسیالیسم روس» و گوهر دولت و ابر قدرت روسیه شوروی را دریافت. وقتی در آخرین نوشته های او در دورانی که می گوید: «آفتاب عمر من به لب بام رسیده است» درنگ کنیم، مشاهده می شود که ملکی هنوز در نوستالژی حزب توده بسر می برد و اندیشه نزدیکی دوباره و وحدت چپ با حزب توده را در سرمی پروراند و یکدیگر را متعلق به «یک اردوگاه» می بیند! فرازهایی از اظهارات او شایان توجه است: «من در یک دورنمای تاریخی وسیع آب رفته را به جوی بازآمده می دانم و این سطور به عنوان دوست صمیمی و مبارز با ایمان نهضت توده ای اصطلاحی که او درباره حزب توده به کار می برد! می نویسم. مومن بودن به نهضت ملی ایران و نهضت سوسیالیستی ایران را در دورنمای تاریخی وسیع، منافعی با مومن بودن به نهضت توده ای نمی دانم. شما خود مختارید که این منافعی بودن را در یک دورنمای دورتر در شکل «وحدت» و یا در دورنمای نزدیک تر در شکل «وحدت در عمل» تصور کنید». و یا «گذشت ایام رنجش های شخصی را در چشم من بی اثر کرده است و اینک با فراموش کردن آن آزرده گی های خاطر می توانم بگویم که قضاوت های مرا در این مورد نباید به عنوان انتقاد کننده ای که به آن نهضت دیگر اعتقاد ندارد تلقی کرد. قضاوت های انتقادی من در این مورد نه از لحاظ سرزنش به گذشته و نسبت به رهبران مسئول است و نه طبعاً از لحاظ بزرگ کردن شکاف ها، بلکه از این لحاظ است که روشن شدن گذشته را برای ترسیم راه آینده ضروری می دانم». و بالاخره: «البته در گذشته نیز من کوشیدم که راه ها بسته نشود. من همواره به دوستان فعال و رفقای مبارز خود توصیه کردم که مبارزان توده ای را دشمنانی از اردوی مخالف تلقی نکنند و هرگز از یاد نبرند که ما و آن ها به یک طبقه اجتماعی و به یک اردوگاه تعلق داریم!» ملکی حتی به انتقاد از خود می نشیند و می گوید: «امروز که من به گذشته نگاه می کنم و قضا را بی حقد و حسد و کینه از مدنظر می گذرانم، آرزو می کنم کاش ما هم درباره رژیم شوروی و هم درباره رهبری دنباله رو حزب توده عینی بودن و واقع بینی بیشتری به کار می بردیم» و در جای دیگر: «این تذکر مقدماتی که کمونیسم به سوی سوسیالیسم گرائیده [اشاره به تحولات شوروی بعد از روی کار آمدن خروشچف است] و در چشم انداز تاریخی وحدت عمل و عاقبت وحدت کامل نیروهای چپ در ایران قابل پیش بینی است به این جهت در این جا آورده شد که از سوابق ذهنی احتراز شود و به این نکته توجه داده شود که انتقادات من در وضع فعلی و از درون این زندان کاملاً دوستانه و برای برطرف کردن شکاف است!»

برای این که نسل تازه بتواند تجسم جامع تر از نقش و جایگاه شوروی در ذهن مبارزان چپ طیف توده ای قدیم به دست آورد، اشاره ای کوتاه به موضع آنورخامه ای می کنم که از استوانه های حرکت انشعاب بود. خامه ای می گوید پس از انشعاب: «یعنی در آن سال هایی که ملکی در تنهایی و انزوا به مطالعه و تحقیق و تجدید نظر در افکار خود مشغول بود، من سرگرم مبارزه روزمره در سازمان اختفائی انشعابیون بودم و برخلاف او، نه تنها هیچ گونه تحول فکری در جهت کشف معایب اساسی دولت شوروی در من پدید نیامد بلکه تاحدی سیر قهقرائی کردم و گرفتار تحجر و قشری بودن فکری شدم. زیرا اعضاء سازمان اختفائی انشعابیون به دلالتی که قبلاً شرح دادم عموماً شوروی پرست صد در صد بودند و کوچکترین انتقادی از شوروی از نظر آن ها کفر و الحاد تلقی می شد و به منزله افتادن در دام امپریالیسم و سرمایه داری بود ...»!

امیدوارم توضیحات من و عواملی که کوشیدم در این نوشته بپرورانم، بتواند در روشن کردن سوال دشوار و پرمعنای تو، یاری رسان باشد.

(این گفتگو ادامه دارد)

نقش سیاست حقوق بشر کارتر در تحولات ایران و افغانستان

مسلم ایران انتخاب کند و بخرد. پدیده ای که تا آن زمان در تاریخ سیاست فروش تسلیحات آمریکایی تنها نسبت به برخی متحدین اروپایی آمریکا و اسرائیل سابقه داشته است (۱).

هزینه سیاست تسلیحاتی شاه را برپایه «دست و دلبازی آمریکا»، می توانم روی این آمار نشان بدهم که مربوط به بررسی و تحقیقی است که ۲۲ سال پیش انجام دادم. در فاصله سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ حدود ۳۰ درصد درآمد سرانه ایران صرف خرید تسلیحاتی شده است (۲). بلندپروازی های سیاسی - نظامی شاه تنها به منطقه خلیج فارس محدود نمی شد. او مبارزه با کمونیسم بین المللی را نه تنها در این منطقه و شمال اقیانوس هند انجام می داد، بلکه می خواست این وظیفه را تا منطقه شرق و غرب آفریقا با سرمایه گذاری های سنگین استراتژیک گسترش بدهد. بعد از سقوط سلطنت، به دنبال انتقاداتی که نسبت به او در قبال این بلندپروازی ها شده، هنوز هم تلاش داشت تا این سیاست را درست معرفی کند. در کتاب خاطراتش که در سال ۱۳۵۹ منتشر شد، این خط فکری و توجیه او را می توانیم نشان بدهیم که می گوید: «ایران نمی توانست نسبت به توسعه نفوذ کمونیسم در قاره آفریقا بی اعتنا بماند. من این اندیشه را در سر پرورده بودم که ایران به تامین اعتبار مالی ساختمان خط آهن سرتاسری شرق و غرب آفریقا کمک کند. این نکته را یادآور شوم که محورهای نفوذ کمونیسم در آفریقا در جهت از بین بردن تعادل این قاره ترسیم شده اند و نشانه وجود و اعمال یک سیاست سوق الجیشی طویل المدت هستند که اگر به این نکته توجه نشود، فردا، آفریقای سیاه تبدیل به آفریقای سرخ خواهد شد... برای حفظ صلح و ثبات در منطقه اقیانوس هند، تنها ایران دارای چنین نیروی نظامی بود که می توانست از هرگونه اختلال و اغتشاش بطور موثر جلوگیری نماید. تنها ایران دارای امکانات مالی و بخصوص نیروی انسانی کافی بود که بتواند چنین ارتشی را در منطقه ای به این حد از اهمیت و حساسیت اداره کند... بسیاری کسانی که از سیاست دفاعی و نظامی ما انتقاد می کردند و هدفهای مرا مبتنی بر بلندپروازی های بی مورد و فزون طلبی و موجد مخارج زیادی می دانستند» (۳).

بنابراین، وام دو میلیارد دلاری شاه به داود خان هم در افغانستان در رابطه با این خط سیاسی شاه بود. البته، قبل از اینکه مژه آن دو میلیارد دلار توسط داود خان چشیده شود و شروع به چرخش سیاسی غیرقابل کنترل بکند، شوروی ها پیشدستی کردند و در افغانستان کودتای ثور را راه انداختند. بعداً شاهد ۲۳ سال فاجعه در این کشور هستیم که سرانجام به جریان آدمخواران طالبان و اسامه بن لادن کشیده شد.

راه آزادی: آقای احمدی، روند گفتگوها ما را تا حدودی از جریان اصلی بحث که همانا مسائل مربوط به افغانستان است منحرف کرد، اما با توجه به اهمیت روشن شدن موضوعات تاریخی این دوره، ناچاریم پرسش بعدی را هم به حوادث همین دوره اختصاص دهیم. وقتی مسأله سیاست حقوق بشر کارتر پیش آمد، مخالفت هایی ←

راه آزادی: شما در گفته هایتان به این موضوع اشاره کردید که باز شدن نسبی فضای سیاسی در ایران در سال ۱۳۵۶، در واقع متأثر از سیاست جدید دولت آمریکا یعنی طرح مسأله حقوق بشر توسط کارتر، رییس جمهوری این کشور بود. اما روشن نکردید که چرا شاه از یک سو به این سیاست کارتر تا حدودی پاسخ مثبت می دهد ولی از دیگر سو داود خان رییس جمهوری افغانستان را تشویق به بستن فضای نسبتاً باز سیاسی در این کشور می کند و به این منظور حتی اعطای وام دو میلیارد دلاری خود به دولت داود خان را در دستور کار قرار می دهد. این تعارض را چگونه می توان تحلیل کرد؟

حمید احمدی: ریشه یابی این تعارض را در مرحله نخست باید در طرح سیاسی حقوق بشر کارتر دید. البته شاه هم متوجه این تعارض نشده بود و در آن دوران نتوانست به دوگانگی سیاستی که در دولت کارتر و از جمله در رابطه با طرح مسأله حقوق بشر پیش آمده بود، پی ببرد. در دوره اوج جنبش عمومی خود جوش مردم در ایران در سال ۱۳۵۷، شاه به علت عدم شناخت سیاست دوگانه در حکومت آمریکا، دچار نوعی سرگیجه سیاسی شده بود. اگر صحبت بر سر جریان انتقال قدرت از سلطنت به روحانیت در آخرین ماههای قبل از انقلاب کشیده بشود، علل این سرگیجه سیاسی او را می توان نشان داد. فکر می کنم برای ارائه یک تحلیل سیاسی که بتواند تا حدودی پیشینه تاریخی - سیاسی مسایل را نشان بدهد، می باید این روند را از اوایل دهه ۵۰ پی گیری کنیم. این سیاست و پی آمدهای بعدی آن بر می گردد به مسأله دکتترین نیکسون که به «دکتترین گوام» معروف است. دنباله روی شاه از این دکتترین به نوبه خود نقش معینی در تغییر و تحولات بعدی در ایران و منطقه داشته است.

اما دربارهٔ دکتترین نیکسون و سیاست دولت آمریکا در ویتنام و صدماتی که در جریان آن به سیاست آمریکا وارد آمد باید گفت که مسأله مشارکت عملی و قبول مسئولیت از جانب همه کشورهای متحد با آمریکا در قبال خطر کمونیسم بین المللی، منجر به تدوین استراتژی سیاسی جدیدی در حکومت آمریکا شد که بیان سیاسی آن در سخنرانی نیکسون رییس جمهوری وقت این کشور در جزیره گوام (یکی از پایگاههای دریایی - هوایی آمریکا در اقیانوس کبیر) بازتاب یافته است و از آن پس به دکتترین نیکسون یا گوام معروف گشت. پس از خروج انگلیسی ها از شرق سوئز و تخلیه نیروهای آنها از خلیج فارس، خلاء قدرتی در این منطقه به وجود آمد. برپایه دکتترین نیکسون، رژیم شاه به عنوان یکی از کشورهای مطلوب آمریکا برای پر کردن این خلاء و این سیاست در منطقه خلیج فارس انتخاب شد.

این استراتژی سیاسی مصادف می شود با افزایش قیمت نفت و درآمد ایران بابت فروش نفت به ۲۲ میلیارد دلار در سال می رسد. در سال ۱۳۵۲، بر مبنای طرح نیکسون - کیسینجر، هرگونه محدودیتی برای خرید سلاحهای غیرهسته ای آمریکایی برای ایران برداشته شد. از آن پس، شاه با آزادی عمل کامل می توانست هر نوع سلاح غیرهسته ای آمریکایی را برای نیروهای

← نیز در رابطه با فروش جنگ افزارهای آمریکایی به رژیم شاه در درون کابینه جدید کاخ سفید بروز کرد. لطفاً بفرمایید که این موضوع به چه صورت بود؟

حمید احمدی: در درون حکومت کارتر، در این مورد هم دوگانگی وجود داشت. سیاست وزارت دفاع آمریکا، شورای امنیت ملی و بخشی از وزارت خارجه آمریکا، تفاوتی با سیاست پیشین آمریکا در رابطه با ایران نداشت. سیاست نظامی - تسلیحاتی و نقشی را که شاه در منطقه می باید داشته باشد، می توان ادامه همان سیاست حزب جمهوریخواه آمریکا به حساب آورد. بعدها برژینسکی مشاور امور امنیتی کارتر، این موضوع را به این صورت نوشت: «ما با توجه به مرکزیت استراتژیک ایران و اهمیت حیاتی آن برای آمریکا تصمیم گرفتیم سیاست پرزیدنت نیکسون و کیسینجر را ادامه و بسیاری از سفارشات خرید اسلحه از طرف ایران در سال ۱۹۷۸ را مورد تایید قرار دهیم». (۴)

حدود ۸ - ۷ ماه پس از شروع دوره ریاست جمهوری کارتر، نخستین رویارویی و مخالفت توسط طرفداران حقوق بشر در وزارت خارجه آمریکا با کارتر و مشاورین امور امنیتی و وزارت دفاع او در کاخ سفید در رابطه با فروش تسلیحات جدید یعنی هواپیماهای آواکس به ایران آغاز شد. طرفداران واقعی حقوق بشر در وزارت خارجه آمریکا، چنین سیاستی را از جانب حکومت جدید آمریکا به معنای حکم تایید سیاست اختناق و فشار در ایران می دانستند. آنان تاکید می کردند که چنین سیاستی خلاف وعده های انتخاباتی و مراعات مسائل حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا است.

وقتی کارتر با فروش هفت فروند هواپیمای آواکس به ایران به قیمت هر فروند ۱۸۰ میلیون دلار موافقت کرد و آن را برای تصویب به کنگره آمریکا فرستاد، طرفداران حقوق بشر در وزارت خارجه آمریکا توانستند با برقراری کانال های ارتباطی و گفتگو با گروهی از نمایندگان کنگره آمریکا، سرانجام مانع تصویب طرح فروش این نوع هواپیماها به ایران گردند. (۵)

این دوگانگی تفکر سیاسی در درون حکومت کارتر، در سال ۱۳۵۷ و خاصه در آخرین ماههای قبل از انقلاب ایران، نقش معینی در به قدرت رسیدن آقای خمینی و سقوط سلطنت ایفاء کرد. شاه و مشاورین او در یک سردرگمی و در دوره ای مسائل جنبش عمومی سال ۱۳۵۷ را در ایران به عنوان یک توطئه آمریکایی علیه حکومت تلقی می کردند. در حالی که آقای خمینی و مشاورین او در ماههای حساس قبل از انقلاب، این تناقض و دوگانگی حکومت کارتر را درست دیده بودند و با انتخاب تاکتیک نزدیکی و هماهنگی با وزارت خارجه آمریکا برای رسیدن به قدرت سیاسی، بسیار هوشمندانه بهره برداری کردند. بعدها برژینسکی به این موضوع از دوگانگی و تزلزل کارتر در تصمیم گیری اشاره می کند: «پرزیدنت کارتر در نتیجه اختلاف نظرهای مشاوران خود، یا بر اثر جدالی که بین عقل و احساسات در درون خود او در گرفته بود، در جهات متفاوتی کشانده می شد و در اتخاذ تصمیم دچار تردید و تزلزل می گردید». (۶)

واقعیت این است که در طول سالهای پس از جنگ جهانی دوم، برای نخستین بار در دوره کارتر، تغییراتی در شیوه سیاست گذاری خارجی در دولت آمریکا پیش آمده بود. علت پیدایش این وضع را عمدتاً می شود این طور تحلیل کرد: شکست سیاست آمریکا در جنگ ویتنام و سقوط ویتنام جنوبی در سال ۱۹۷۵ و سپس ماجرای واترگیت، ضرباتی بود که به دولت آمریکا و از جمله به وزارت خارجه آن کشور وارد آمد. در تداوم آن شوک و با پیروزی کارتر در انتخابات رییس جمهوری و شعار

حقوق بشر و حضور طرفداران حقوق بشر در کنار کارتر در جریان انتخابات و بعداً آمدن فعال ترین شان به وزارت خارجه آمریکا، در مجموع موجب پیدایش زمینه ای شد تا تغییراتی در شیوه سنتی رایج در وزارت خارجه آمریکا پدید آید. حضور برخی اشخاص از فعالین دوره انتخاباتی کارتر در وزارت خارجه و اجرای سیاست اعلام شده حقوق بشر کارتر، میدان جدیدی پیش آورد که حتی کادرهای سیاسی رده میانی وزارت خارجه آمریکا می خواستند نقش معینی را عملاً در عرصه تفکر سیاسی خود ایفاء کنند. به عنوان مثال، در دوره ای از تعمیق جنبش عمومی در ایران، بخش ایران در وزارت خارجه آمریکا با سیاست خارجی کاخ سفید درباره ایران، مخالفت می کرد.

با آغاز حکومت کارتر، کمیته حقوق بشر در وزارت خارجه آمریکا با مسئولیت این گروه از کادرهای سیاسی، فعالیت نوینی را در اجرای سیاست حقوق بشر انجام می دادند. هنری پرشت به جای چارلز نوس به عنوان مسئول بخش ایران در وزارت خارجه آمریکا انتخاب شد. رییس بخش حقوق بشر و رییس بخش ایران در وزارت خارجه آمریکا و گروهی از همکارانشان کسانی بودند که مخالف سیاست حکومت گذشته آمریکا در ایران بودند. از نظر آنان، حکومت شاه به عنوان یک حکومت غیردمکراتیک که اصل حقوق بشر را نقض کرده، شناخته می شد. آنان همواره توصیه می کردند که باید شاه را در استمرار سیاست آزادسازی تشویق کرد (۷).

در آن دوران جنبش عمومی در ایران، مواردی پیش آمد که آنان در ارتباط با مسائل ایران در برابر سیاست مشاور امنیتی رییس جمهور یعنی برژینسکی و حتی شخص کارتر موضع گیری کردند. به هنگام اعزام ژنرال هويزر به ایران (۳ ژانویه ۱۹۷۹) کارتر مسئولین بخش ایران وزارت خارجه را به کاخ سفید دعوت کرد و در آن دیدار، از آنان خواست، چنانچه بخواهند در چارچوب تصمیمات و خط مشی تصریح شده رییس جمهور عمل نکنند، بهتر است از مسئولیت خود استعفاء دهند (۸).

راه آزادی: برژینسکی مشاور امنیتی کارتر و وزارت دفاع آمریکا در رابطه با طرح سیاست حقوق بشر کارتر که از شعارهای مهم انتخاباتی او بود، چه سیاستی را دنبال می کردند؟

حمید احمدی: اینان شعار حقوق بشر کارتر را در راستای یک ابزار سیاسی به عنوان اهرم فشار نگاه می کردند. به عنوان مثال، یک ماه پس از ورود کارتر به کاخ سفید، نخستین گزارشی که برژینسکی مشاور امنیتی او به رییس جمهور آمریکا ارائه داد، مبنی بر اجرای سیاست تبلیغاتی طرح حقوق بشر علیه شوروی در رسانه های گروهی جهان بود که می بایستی در نخستین دیدار با برژنف به عنوان یک تاکتیک سیاسی و فشار به شوروی برای مذاکرات مربوط به محدودیت سلاحهای استراتژیکی یعنی سالت ۲ (SALT II) حرکت آغازین خود را به نمایش بگذارد. برژینسکی و دیگر همفکران او در حکومت کارتر، مسئله اجرای حقوق بشر را عمدتاً از این زاویه دنبال می کردند.

از آن طرف، این تاکتیک به عنوان یک ابزار حکومت کارتر در رابطه با حقوق بشر در مبارزه با اردوگاه کمونیستی، هنگامی می توانست در عرصه جهانی و افکار عمومی پذیرفته شود که همزمان حکومت کارتر از آن دسته از حکومت های متحد آمریکا که حقوق بشر در کشورهاشان نقض می شد بخواهد تا اقداماتی را در راستای رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر انجام دهند. ←

انسان

مجهول بود!
جایی میان شب و روز
پا بر زمین و
دستی بر آسمان.
به دیگر دست
در جهان کاوید.
دیری با دیده جست
هیچش پسند نیامد:
مشکوک بود!
تا خورشید برآمد.
دست افشانند و پا کوبید:
جهانی میان ماندن و رفتن:
مبهوت بود!
اندیشه کاشت و
ماند:
پرسش شد و
رفت!

جعفر جهانبخش

مهرماه ۱۳۸۰

نشریات رسیده:

اتحاد کار، ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره ۹۱
انقلاب اسلامی در هجرت، شماره های ۵۲۷ تا ۵۳۰
پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، شماره های ۴۵ تا ۴۹
تلاش، شماره ۴
دنا، نشریه سیاسی - فرهنگی - ادبی - هنری، شماره های ۱۸ تا ۲۲
راه کارگر، ارگان کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران، شماره ۱۶۸
کار، ارگان مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، شماره های ۲۶۸ تا ۲۷۱
نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره های ۶۲۰ تا ۶۲۳
نشریه حقوق بشر، شماره ۵۱
نگاه، نشریه کانون پژوهشی نگاه، دفتر نهم

← در غیر این صورت، تاکتیک سیاسی حقوق بشر کارتر در مقابل کشورهای کمونیستی کاربردی نمی توانست داشته باشد. سیاست فضای باز سیاسی در ایران از اسفند ۱۳۵۵ توسط شاه، در همین رابطه بود. همانطوریکه قبلاً اشاره کردم، البته در وزارت امور خارجه آمریکا حتی در سطح معاون این وزارتخانه کسانی بودند که به مسئله حقوق بشر عمیقاً اعتقاد داشتند و به آن صرفاً به مثابه یک ابزار تبلیغاتی علیه اردوگاه کمونیستی نگاه نمی کردند، بلکه کوشش داشتند تا این خط مشی سیاسی در همه کشورهایی که حقوق بشر را نقض می کردند، به اجراء درآید. این موضوع را هم اضافه کنم که این جریان در وزارت خارجه آمریکا، در آخرین ماههای قبل از انقلاب ایران، به دلیل دریافت داده های غلط از جانب برخی مشاورین و نمایندگان آقای خمینی در داخل و خارج کشور و نیز از سوی برخی ایران شناسان آمریکایی مانند ریچارد کاتم، تصویر غلطی از ماهیت افکار سیاسی - مذهبی آقای خمینی داشتند. سولیوان سفیر آمریکا در ایران، آقای خمینی را همانند شخصیت گاندی در هند معرفی می کرد. کارتر در خاطراتش می نویسد که سولیوان معتقد بود که ما نباید مانع پیروزی خمینی گردیم زیرا نقش او هدایت کشور به دموکراسی است، در حالیکه ژنرال هویر فکر می کرد که خمینی ایران را به فاجعه رهبری می کند. سولیوان فکر می کرد بهتر است نظامیان ایران در جریان تحول سیاسی ایران شرکت نکنند و کنار بمانند (۹).

سرانجام، این سیاست عملاً به اجراء درآمد، بطوری که فرمانده نیروی هوایی ایران در روز ورود آقای خمینی در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به تهران، جزو «کمیته استقبال از امام خمینی» بود که او را با هلیکوپتر نیروی هوایی ایران به بهشت زهرا برد. (این گفتگو ادامه دارد)

یادداشت های این بخش از مصاحبه:

۱- نگاه کنید به منابع زیر:

-Vance, Cyrus: Hard choice, New York, Simon Press 1983, pp 314-316
-Sullivan, W. : Mission to Iran, New York, Norton Press 1981, pp 75-81

۲- حمید احمدی: استراتژی سیاسی - نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند، تهران ۱۳۵۸
۳- محمدرضا پهلوی: پاسخ به تاریخ، ترجمه فارسی چاپ آلمان ۱۳۶۴، ص. ۱۸۹ و ۱۹۸ تا ۲۰۰

4) Bryeyinski, Zbigniew: Power and Principle, New York, Farrar Press 1983, p. 357
5) Carter, Jimmy: Keeling Fath, Arkansas Press 1995, p. 443

۶- برژینسکی، همان منبع، ص ۳۵۵

۷- سایروس ونس، همان منبع، ص ۳۲۷

۸- کارتر، همان منبع، ص ۴۵۸

۹- کارتر، همان منبع، ص ۴۵۷

برای جهانی عادلانه تر

اتک (ATTAC) چیست و چه می خواهد؟

سپهر آژنگ

کسانی که با لغو بدهی های خارجی کشورهای در حال رشد موافقت و یا کسانی که طرفدار تنظیم دموکراتیک روند جهانی شدن و اصلاحات رادیکال در این زمینه اند و یا کسانی که نظم اقتصادی موجود جهانی را بر نمی تابند و خواهان تغییر آن هستند، در زمره این نیروها می باشند. احترام به این تکرار، کارپایه اجتناب ناپذیر «اتک» است. تعیین سیاست معین و اقدامات عملی مشخص، با حرکت از این تکرار و اتکاء به تبادل نظر دموکراتیک و دوستانه میان اندیشه های گوناگون شکل خواهد گرفت.

گرانگاه موضوعات

در ترز دوم آمده است که «اتک» در آغاز بر پایه گرایشی مبتنی بر موضوعی تک ماده ای مربوط به انتقال ارز در سطح جهان پدیدار شد. اما این مساله دیگر فعلیت ندارد. در حال حاضر بسیاری از پرسشهای مربوط به جهانی شدن اقتصاد، در دستور کار ابتکارات «اتک» قرار دارند؛ از جمله تنظیم بازارهای پولی، تجارت جهانی و مناسبات اقتصادی میان شمال و جنوب. در عین حال موضوعات جدیدتری نیز می توانند به این ابتکارات اضافه گردند و این مساله منوط به افزایش اعضای جدید «اتک» و پیوستن نیروهای بیشتری به آن خواهد بود که می توانند با ورود خود، ایده های جدیدی نیز همراه بیاورند. اما بهتر است که «اتک» به هر موضوعی نپردازد، چرا که در غیر این صورت کارآیی خود را به سرعت از دست خواهد داد. علاوه بر آن در بسیاری از گستره ها، سازمانهایی فعالند که دستاوردهای چشمگیری دارند و فرضاً درست نیست که «اتک» به رقیبی برای سازمان عفو بین المللی (Amnesty)، سازمان پشتیبانی از حقوق پناهندگان (Pro Asyl) و یا سازمان حفاظت از محیط زیست (Greenpeace) تبدیل شود.

تمرکز روی موضوعاتی چون ابعاد اقتصادی و بین المللی روند جهانی شدن، ضروری است. در رابطه میان مسائل اقتصادی روند جهانی شدن با مشکلات سیاسی و یا غیر اقتصادی که مثلاً مانند رویداد جنگ، به دلیل پیشامدهای سیاسی در دستور کار قرار می گیرند، «اتک» تلاش خواهد کرد، این پدیده ها را صرفاً از زاویه پیامدهای اقتصادی روند جهانی شدن مورد توجه قرار دهد.

حتی در چارچوب موضوعات مربوط به مشکلات اقتصادی روند جهانی شدن، «اتک» باید به دنبال گرانگاه مشخصی باشد. چرا که قدرت برد سیاسی از جمله وابسته به آن خواهد بود که بتوان در قبال یک موضوع مشخص، یک موضعگیری و پیام روشن داشت. به همین دلیل مساله ارائه بدیل (آلترناتیو)، از موضوعات اصلی کار «اتک» خواهد بود.

همکاران «اتک» چه کسانی هستند؟

در ترز سوم آمده است که «اتک» در آغاز در برخی از کشورها از جمله آلمان، به مثابه سازمانی غیر دولتی (NGO) به شبکه جهانی (اینترنت) پیوست. اما به سرعت آشکار شد که این پروژه هنگامی می تواند تمام توانایی های خود را فعال سازد که قادر شود همه امکانات فردی و جمعی طرفداران این حرکت را در سطح گسترده بسیج کند. این امر با ایجاد ساختارهای گوناگونی متشکل از اعضای مختلف و پیامدهای آن برای مناسبات درونی این ساختارها و روندهای تصمیم گیری همراه خواهد بود. از همین رو ضروری است که همه اعضای «اتک» چه به صورت افراد، چه به صورت گروههای محلی، چه به صورت سندیکاها، اتحادیه ها و سازمانهای غیردولتی، از چنان تعادلی در سازماندهی برخوردار باشند که توانایی های مختلف آنان به طور کامل مورد استفاده قرار گیرد.

←

این اواخر، جنبشی سراسری بر ضد فرآیند جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) به سرعت در حال رشد و تکامل است. این جنبش که نام «اتک» (ATTAC) را بر خود گذاشته، از طرف وسائل ارتباط جمعی غرب، با عناوین مختلفی تعریف می شود. بخشی از رسانه ها، آن را یک جنبش اجتماعی بیرون از پارلمان، بخشی آن را یک سازمان غیردولتی (NGO) و بخشی آن را حتی یک حزب فراگیر سیاسی می نامند. کار به آنجا کشیده شده که حتی پاره ای از مطبوعات غربی از «اتک» به عنوان «اتحادیه سراسری منتقدین جهانی شدن» یاد می کنند. به راستی «اتک» چیست و چه می خواهد؟ «اتک» اخیراً در معرفی خود، سندی پایه ای با ترزهای هشت گانه منتشر نموده است. نوشته زیر که بر اساس این سند تنظیم شده، تلاشی است برای پرتو افکندن بر هویت «اتک».

کثرت گرایی در جهان نگری

در ترز اول سند یاد شده آمده است که عضو فعال «اتک» می تواند دارای هرگونه گرایش مذهبی، و یا اینکه بی خدا (آتئیست)، انسانگرا (هومانئیست)، مارکسیست و یا معتقد به هر فلسفه دیگری باشد. «اتک» متعهد به هیچ بنیاد تئوریک، مذهبی و یا ایدئولوژیک نیست و به آن نیازی ندارد. «اتک» در کثرت گرایی، نقطه قوت خود را می بیند. اما این به آن معنا نیست که «اتک» به هیچ فلسفه ای پایبند نیست. برای نژادپرستی (راسیسم)، یهودی ستیزی (آنتی سمیتیسم)، ملی گرایی افراطی (شووینیسم) و نیز خارجی ستیزی و ایدئولوژیهای مشابه، جایی در «اتک» وجود ندارد.

توافق بنیادین «اتک» بر سر موضوعات زیر است:

- ۱- «اتک» شکل کنونی جهانی شدن را که مبتنی بر سیطره نئولیبرالی و در درجه اول متمایل به منافع سودورزانه ثروتمندان و انحصارهای چندملیتی است، رد می کند.
- ۲- «اتک» پرسش قدرت اقتصادی و تقسیم عادلانه ثروت در جهان را از نو مطرح می کند.
- ۳- «اتک» طرفدار «جهانی شدن» عدالت اجتماعی و استقرار حقوق بشر در زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و از رفتاری جهانی بر پایه دموکراسی و حفاظت از محیط زیست پشتیبانی می کند.

بر پایه چنین درکی از سیاست، تمام گرایشهایی که تصورات گوناگونی از راه ها و ابزارهای دستیابی به اهداف فوق را دارند، می توانند در صفوف «اتک» جای داشته باشند. برای مثال

انترناسیونالیسم

با توجه به ضربات تروریستی در نیویورک و واشنگتن و خطر جنگ های جدید، «اتک» نیروهای خود را در خدمت جنبش صلح قرار می دهد و تلاش می کند که مساله صلح را از منظر مشکلات ساختاری ناشی از روند جهانی شدن مطرح سازد. «اتک» از نظر سازمانی از احزاب سیاسی کاملاً مستقل است و به ابزاری در دست این احزاب تبدیل نخواهد شد. به این منظور همکاری با سازمانهای دولتی را رد می کند و از عضوگیری از صفوف احزاب سیاسی اجتناب می ورزد. اما این امر به معنی ترس از تماس با احزاب سیاسی و سازمانهای دولتی نیست. تماس به همراه داشتن سیاستی مستقل، می تواند به امر پیشبرد خواسته های اجتماعی یاری رساند.

کثرت در اشکال و ابزار اقدامات

در تز هفتم آمده است که بغرنجی مناسبات اجتماعی، گوناگونی اشکال و ابزارهای اقدامات سیاسی را ناگزیر می سازد. «اتک» باید روشنگری، اطلاع رسانی و اعمال فشار سیاسی را توأم سازد. لذا اقدامات روشنگرانه از عناصر اصلی کار «اتک» هستند. به این منظور باید تمام اشکال و ابزار مانند کار انتشاراتی، برگزاری کنفرانس، تاثیرگذاری بر نهادهای سیاسی، تظاهرات و میتینگ و اشکال مختلف نافرمانی مدنی مورد استفاده قرار گیرند. تحولات اجتماعی تنها از طریق دمکراتیک یعنی با شرکت هر چه وسیعتر مردم میسر هستند. لذا شیوه های دمکراتیک کار، همواره اکسیونهای «اتک» را همراهی خواهند کرد. بنابراین «اتک» مخالف کاربرد خشونت در اقدامات خود می باشد.

یک پروژه نوگرایانه

در آخرین تز می خوانیم که مجموعه عناصر یادشده، خصلت نمای «اتک» به مثابه پروژه ای نوگرایانه می باشند. از این رو «اتک» نمی تواند در مقوله هایی چون شبکه، اتحادهای بین المللی، یا سازمانهای غیردولتی جای گیرد. «اتک» دارای مخرج مشترک با همه این نوع ساختارها و سازمانهاست و تلاش می کند همه محاسن اینگونه ساختارها را ادغام کند و به خدمت درآورد و از معایب آنها فاصله بگیرد. شاخص های چنین سازمانی را می توان به صورت زیر تقسیم بندی کرد:

الف - «اتک» محلی است که در آن روندهای آموزشی و تجربه اندوزی سیاسی ممکن می گردند.

ب - در «اتک» جریانهای گوناگون رهایی جویی و تساوی گرایی سیاسی با هم وارد بحث و گفتگو می شوند.

ج - این جریانات دست به اقدامات مشترک می زنند.

اگر «اتک» موفق گردد تمام این عناصر را در وضعیت های گوناگون تلفیق کند، از ثبات پویایی برخوردار خواهد شد که می تواند برای این پروژه آینده سیاسی موفقیت آمیزی رقم زند. اینکه چنین شکل سازمانی در آینده چه نامی برای خود انتخاب خواهد کرد، موضوعی فرعی است. حتماً جامعه شناسانی که در حوزه سازمانهای اجتماعی پژوهش می کنند، نام مناسبی برای آن خواهند یافت. تا آن زمان می توان به این بسنده کرد که: «اتک» یعنی «اتک»!

در تز چهارم توضیح داده می شود که در عصر جهانی شدن (گلوبالیزاسیون)، یک پروژه انتقادی جهانی (گلوبال) نسبت به این روند ضروری است و «اتک» درست به همین معناست. البته انترناسیونالیسم ابداع «اتک» نیست، اما در عصر انقلاب انفورماتیک، یک جنبش همبستگی بین المللی از طریق اینترنت برجسته تر می گردد. اینترنت ابزاری است که در گذشته در خدمت جنبشهای همبستگی بین المللی وجود نداشت و «اتک» تلاش خواهد کرد تا از این وسیله حداکثر استفاده را ببرد. اما «اتک» در عین حال باید از اشتباهاتی که جنبشهای همبستگی بین المللی در گذشته کرده اند، اجتناب ورزد. یک مرکزیت واحد وجود نخواهد داشت. به این معنا «اتک» از ساختارهای فراگیری از نوع جنبش حفاظت از محیط زیست (Greenpeace) متمایز می گردد. همه سازمانهای محلی «اتک» مستقل اند و مسئولیت خود را بر عهده دارند. ارتباطات سازمانهای محلی «اتک» در سطح ملی، از طریق اینترنت خواهد بود. بر پایه تمام تجربیات تاریخی بین المللی و آزمایشاتی که با مقوله «انترناسیونال» شده است، هدف «اتک» ایجاد شکلی از همکاری بین المللی است که بر اساس تساوی حقوق و عدم تمرکز و قابلیت اقدام همزمان و جمعی استوار شده باشد.

یک جنبش اجتماعی

در تز پنجم آمده است که در دهه ۹۰ قرن گذشته، سازمانهای غیردولتی، حاملین اصلی مواضع انتقادی نسبت به روند نئولیبرالی جهانی شدن بودند. اما از زمان برگزاری تظاهرات در سیاتل آمریکا، دیگر آشکار شده است که انتقاد و ارائه بدیل در مقابل روند جهانی شدن، می تواند شکل یک جنبش اجتماعی را به خود گیرد. جنبش های اجتماعی با ظرفیتهای بالا دارای این مزیت هستند که می توانند منشاء دگرگونی های اجتماعی گردند. وزن سیاسی اینگونه جنبش ها، به مراتب از تک سازمانهای سیاسی بیشتر است. «اتک» به مثابه بخشی از چنین جنبشی قادر است بخش قابل توجهی از توان خود را از فعالیت شهروندان متشکل اخذ کند. یکی از اهداف «اتک» تبدیل اعتراضات و مقاومت های کنونی به یک جنبش اجتماعی است. در عین حال باید در نظر داشت که یک جنبش اجتماعی بنا بر خصلت خود، همواره با عدم ثبات همراه است. چنین جنبشهایی به همان سرعتی که می توانند شکل بگیرند، از بین می روند. «اتک» در عین حال که دارای خصائل یک جنبش اجتماعی است، حامل ساختارهای پایدارتری نیز مانند سندیکاها، اتحادیه ها و سازمانهای غیردولتی می باشد. از همین رو عاقلانه نیست که خصلت جنبشی «اتک» در مقابل ساختارهای متشکل آن قرار داده شود. این دو مکمل یکدیگرند و وظیفه «اتک» هماهنگ کردن هر دوی آنهاست.

جایگاه «اتک» در جنبش مخالف جهانی شدن

در تز ششم آمده است که «اتک» بخش مهمی از جنبش انتقادی نسبت به روند جهانی شدن در شکل کنونی آن است، اما همه این جنبش نیست. این جنبش به مراتب گسترده تر، متفاوت تر و گوناگون تر از «اتک» است و در آن آکتورهای مهمی نقش دارند. «اتک» خود را تنها نماینده چنین جنبش و ظرف تشکیلاتی آن نمی داند و ادعای رهبری آن را هم ندارد. «اتک» به دنبال همکاری با آکتورهای دیگر این جنبش است و هدف ایجاد یک اتحاد اجتماعی را دنبال می کند که در مقابل نیروهای بازار جهانی و ارگانهای سیاسی آنها قرار گیرد. «اتک» خواهان کنار زدن سازمانهایی با اهداف مشابه نیست و دست همکاری به سوی همه آنها دراز می کند. این همکاریها می توانند مرحله ای یا استراتژیک باشند.

تبریک سال نو میلادی

هیئت تحریریه و کارکنان نشریه راه آزادی، سال

جدید میلادی را به همه خوانندگان و بویژه هم میهنان

مسیحی تهنیت می گویند.

برگزاری پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران

پلنوم وسیع شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران، در روزهای ۱۸ و ۱۹ آذر ماه ۱۳۸۰ برابر با ۸ و ۹ دسامبر ۲۰۰۱، با مشارکت اعضای شورای مرکزی و جمعی از کادرهای حزبی از کشورهای مختلف برگزار شد. این پلنوم ضمن بررسی مسائل مختلف سیاسی و تشکیلاتی، بیانیه ای تحلیلی در مورد اوضاع سیاسی ایران تهیه نمود که در زیر از نظر خوانندگان گرامی می گذرد.

بیانیه تحلیلی پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران

همه پرسى بی درنگ، تنها راه خروج کشور از بحران سیاسى کنونى است!

هدف اصلی اقتدارگرایان، برچیدن جنبش اصلاح طلبی در کشور و به دست گرفتن ابتکار عمل کامل در صحنه سیاست ایران است. زورآزمایی و نبرد قدرت میان دو جناح و دو گفتمان سیاسی، بازتابی از مهم ترین چالش کنونی جامعه ایران، یعنی جدال و سازش میان تحجر و تجدد است. اما نباید از نظر دور داشت که این تلاطمات پر هزینه، از منظر دیگر، نشانه جدی بودن و عمق ورود ایران به دوران تازه و تجدد فکری می باشد.

فروریزی، سایش و جا به جایی نیروها

روند فوق، جمهورییت نظام را بیش از پیش تضعیف کرده است. لذا اولین پیامد آن، تشدید بحران اعتماد در سیاست ایران است. این بدان معنی است که اقلیت زورگوی حاکم، با بحران فقدان اعتماد سیاسی و از دست دادن کامل حقانیت سیاسی روبرو است. در جهان امروز، هر سیاست و هر نظام سیاسی بدون کسب حقانیت سیاسی و جلب رضایت شهروندان، بی ریشه و بی آینده است. استراتژی اقلیت اقتدارگرا ممکن است با کاربرد همه روشهای ضدقانونی و نیز سوء استفاده از قوانین موجود در کوتاه مدت بتواند اصلاحات را خفه کند و منافع گروهی مافیای قدرت و ثروت و آقا زاده ها را برآورده سازد، اما در بلند مدت جز ریشه کن ساختن خود از صحنه کشور دستاوردی نخواهد داشت.

دومین پیامد وضع موجود، تشدید جو یاس و سرخوردگی از اصلاحات و سایش و جا به جایی نیروهای اجتماعی و تضعیف اصلاح طلبان حکومتی است. این وضعیت از نظر تئوریک، در حقیقت زمینه ساز اعمال حاکمیت کامل نهادهای غیرانتخابی و اقتدارگرا در مسایل سرنوشت ساز کشور است. اما سایش نیروهای اجتماعی تنها متوجه اصلاح طلبان نیست. بازنده اصلی آن در بلند مدت، نیروهای اقتدارگرا هستند که در صورت قد علم نکردن جسورانه بخش عقلگرای آن در صحنه سیاسی کشور، به طور یکپارچه حقانیت سیاسی خود را کاملاً از دست خواهند داد. در عین حال با تضعیف و درماندگی اصلاح طلبان حکومتی و گسترش جو یاس و سرخوردگی از آنان، قابلیت اصلاح پذیری نظام جمهوری اسلامی، در ذهنیت بخش های تازه ای از شهروندان ایرانی زیر سوال می رود و روند توسعه پایدار سیاسی را به طور جدی آسیب پذیر می نمایند. اینک حتی بخشی از نمایندگان اصلاح طلب مجلس نیز از بن بست اصلاحات و نیز استغفای دسته جمعی سخن می گویند. اما در چنین شرایط حساسی، پرسش اساسی مربوط به سیاست و استراتژی رهبری مبارزه مسالمت آمیز ملت ایران به سوی مردمسالاری، هنوز از سوی اصلاح طلبان حکومتی پاسخ روشن خود را دریافت نکرده است و از سوی آنان برنامه و اراده هماهنگی عرضه نمی شود. به باور ما، طرح روشهای منفی مبارزاتی نظیر استغفای جمعی و یا طرح بن بست اصلاحات، نه تنها گره گشا نیست، بلکه زمینه ساز یک روش درون گرایانه در جنبش اصلاحات است که مالا ←

سیاست خفه کردن اصلاحات، از طریق زیر پا گذاشتن خشن قوانین موجود در جمهوری اسلامی ایران، شدتی کم سابقه یافته است. احضار گروهی از نمایندگان مجلس و نیز برخی وزرای دولت به دادگاه، نه تنها در تمام دوران بعد از انقلاب، بلکه در طول تاریخ معاصر ایران و حتی جهان، از کم سابقه ترین رویدادهای سیاسی است که در ایران کنونی به امری روزمره تبدیل شده است. همچنین محاکمه فرمایشی سران نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی، روش شورای نگهبان در رد طرح های متعدد مجلس، پیگرد و بازداشت ضدقانونی فعالان جنبش دانشجویی و روزنامه نگاران مستقل، از دیگر نشانه های رویکرد خفه کردن جنبش اصلاح طلبی است. اینک نه تنها نیروهای ملی - مذهبی، بلکه حتی اصلاح طلبان دوم خردادی نیز متهم به «براندازی» می شوند. روند کنونی که پس از پیروزی اصلاح طلبان در مجلس ششم شدت محسوسی یافت، نمایش به میدان آوردن همه قوای ضد اصلاحات به قصد «توفان درو کردن اصلاح طلبان» است. اما این رویکرد، شکاف اقلیت زورگو با ملت را به حداکثر رسانده است. اقلیت اقتدارگرا با هر گام در اعمال زور و خشونت، بخش تازه ای از اعتماد ملت را از دست می دهد و اینک تقریباً همه احاد ملت را که تشنه اصلاحات و تحول اند، در برابر خود قرار داده است و با زورگویی آشکار در برابر اراده اعلام شده اکثریت جامعه، افکار عمومی و مجلس و رئیس جمهوری منتخب ملت ایستاده و با قلدری و تمامیت خواهی مانع اجرا و گسترش اصلاحات در ایران است. این همه زورگویی خفقان آور، که خود نشانه نیرومندی جنبش اصلاح طلبی و ریشه دار بودن آن در ایران است، در سایه ساختار دوگانه قدرت سیاسی صورت می گیرد. دخالت های ولی فقیه و قوه قضاییه در این زورگویی ها، حالت کاملاً جناحی یافته است. پیشروی گام به گام استراتژی اقتدارگرایان، گرچه اصلاحات را با رکود و چالش های جدی روبرو ساخته، اما هنوز قادر به متوقف ساختن آن نگردیده است. برافراشته نگهداشتن شمشیر داموکلس بر سر مجلس، که در ماههای اخیر به فعال ترین و موثرترین سنگر اصلاح طلبی تبدیل شده است، با هدف سوق آن به سیاست درونگرایی شکل گرفته است. حذف نیروهای ملی - مذهبی از بازی سیاسی قانونی کشور نیز، چشم انداز اصلاحات در حرکت به سوی مردمسالاری را به نقطه کور می رساند. اقلیت زورگو می خواهد اعتبار و پشتوانه مردمی مجلس را هزینه خفقان سازی خود کند. از طرف دیگر این وضعیت، به یک تازی نظارت استصوابی شورای نگهبان و قدرتمندتر شدن مجمع تشخیص مصلحت و تضعیف بیش از پیش رئیس جمهوری منجر گردیده است. اقلیت تمامیت خواه با زورگویی و زیر پا گذاشتن حتی قوانین موجود جمهوری اسلامی در صدد است، پیش زمینه یک کودتای واقعی و تمام عیار را با کنار زدن رئیس جمهوری و مجلس اصلاح طلب از بازی سیاسی کشور فراهم کند.

← در خدمت اهداف اقلیت زورگو قرار می گیرد. به باور ما، اصلاح طلبان باید با طرح خواسته‌های مبرم سیاسی و تجهیز کننده و عملی و با تکیه بر بسیج مردمی، درفش پیکار مسالمت آمیز برای تداوم اصلاحات را برافراشته نگه دارند. باید تاکید کرد که رویکرد اصلاح طلبان حکومتی در پیگیری مبارزه مسالمت آمیز و قانونی و عدم کاربرد خشونت، از امتیازات آنان است و مانع اصلی کنونی از خشونت گرایان و قانون ستیزان تمامیت خواه است. اما واقعیت این است که در حال حاضر، نه جنبش اصلاح طلبی، بلکه روش مبارزه آرامش فعال به بن بست رسیده است. در واقع قانون ستیزی، زورگویی محض و کاربرد گسترده خشونت از سوی اقلیت تمامیت خواه، موفق به ناکارآمد کردن استراتژی آرامش فعال اصلاح طلبان در دوران حساس کنونی گردیده است. سیاست تفرقه انداختن، چندپاره و کم اثر کردن اقدامات و تلاشهای اصلاح طلبان، از اهداف پایه ای اقلیت زورگو بوده که گام به گام پیش رفته است.

از سوی دیگر، همزمان با تشدید جو سرکوب و خفقان از سوی اقلیت زورمدار، تلاشهای طیف بسیار ناهمگون و نامتجانس گروههای برانداز خارج از کشور افزایش یافته است. این گروهها از چپ و راست، به طور کلی سیاست ناامید کردن مردم از اصلاحات و سوق دادن آنان به سمت حرکات براندازی و شورشگرانه علیه هر دو جناح حکومتی را دنبال می کنند. اما به باور ما انتقاد صریح از روش رهبری بی برنامه و ناهماهنگ اصلاح طلبان حکومتی، نباید به پشت کردن به عقلانیت سیاسی و منطق مبارزه مسالمت آمیز منجر گردد. ما بر این باوریم که از درون سرخوردگی و ناامیدی و خشونت گرایی، نه دموکراسی و رفاه عمومی و مدرنیته، بلکه ویرانگری و نفرت می روید. به باور ما، با وجود تنگناهای موجود، تجربه پنج ساله جنبش سیاسی و فرهنگی اصلاح طلبانه دوم خرداد که ریشه در بیش از یک قرن مبارزه در راه مردمسالاری در ایران دارد، باید دیگری بر حقانیت اصلاح طلبی و نیز انزوا و شکست تاریخی استبداد دین سالاری و نیز افراط گرایی و اراده گرایی در سیاست ایران است. بی تردید یکی از پشتوانه های مهم جنبش اصلاح طلبی در ایران امروز، اتفاق نظر عمومی روشنفکران و نخبگان سیاسی و فرهنگی داخل و خارج کشور پیرامون گفتمان اصلاح گری و نه انقلابی گری، علیرغم تلقی های متفاوت آنان از اصلاح طلبی می باشد.

ضرورت و چرایی همه پرسی قانونی

ما معتقدیم که مبارزه مسالمت آمیز در ایران، علیرغم همه تنگناهای موجود، امری شدنی و عقلانی ترین و کم هزینه ترین رویکرد سیاسی است. به باور حزب دموکراتیک مردم ایران، سد کردن راه اصلاحات در ایران امروز در طولانی مدت، به امری غیرممکن تبدیل شده است. حتی در بدترین شرایط قابل تصور یعنی انجام یک کودتای تمام عیار دست راستی در کشور و برکنار کردن کامل اصلاح طلبان از حکومت نیز، رژیم برآمده از خفقان، با هرگونه ظاهرسازی، از همان لحظه تولد، نامشروع و فاقد هرگونه حقانیت سیاسی و اخلاقی و لذا محکوم به مرگ خواهد بود. به نظر ما ظرفیت های مبارزه مسالمت آمیز بدون اینکه نیازی به روشهای منفی، تحریم گرانه یا غیرمسالمت آمیز باشد، اگر با منطق آزمون و خطا مورد بازبینی قرار گیرد، هنوز به پایان نرسیده است. باید از همه ظرفیت های موجود قانونی به طور کامل، هوشمندانه، مثبت و فعال بهره جست. باید با استفاده از کلیه اشکال مسالمت آمیز مبارزه مردمی مانند تحصن، اعتصاب، تظاهرات و غیره، مقاومت مردم را سازمان داد. به جای سر خم کردن و عقب نشینی در مقابل اقدامات سرکوبگرانه تمامیت خواهان در احضار و دستگیری نمایندگان مجلس، باید از مجلس و نمایندگان آن به مثابه کانون مقاومت مردمی در مقابل

یورش ارتجاع دفاع کرد. اصلاح طلبان و به ویژه نمایندگان مجلس، در گشودن راه اصلاحات به پیش و استفاده بهینه از همه امکانات قانونی و مسالمت آمیز در برابر یک مسئولیت تاریخی قرار گرفته اند. این مسئولیت تاریخی چیزی جز کوشش در راه تحقق مطالبات مردم ایران نیست که در شعارهای انتخاباتی تبلور یافته اند. پای بندی به این مطالبات که قانون مطبوعات برای آزادی مطبوعات، تامین آزادی دگراندیشان و تحقق شعار ایران برای ایرانیان، قانون احزاب با هدف تامین آزادی احزاب سیاسی و نیز آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی و عقیدتی، در راس آنها قرار دارند، اینک به یک ابتکار تازه و هوشمندانه سیاسی نیاز مبرم دارد.

به باور حزب دموکراتیک مردم ایران، در حال حاضر وارد کردن یک عنصر تازه در پیکار مسالمت آمیز مردم ایران، به مهم ترین شرط عقب راندن اقلیت زورگو تبدیل شده است. رجوع به آراء ملت ایران طبق قانون اساسی می تواند سد نظارت استصوابی شورای نگهبان را در هم شکند و تیش و روح تازه ای در کالبد پیکار ملت ایران بدمد. همه پرسی می تواند اقلیت زورگو را به عقب نشینی واداشته و افق تازه ای در فضای سیاسی کشور پدید آورد. حزب دموکراتیک مردم ایران از همه اصلاح طلبان و به ویژه نمایندگان مجلس می طلبد که در راه تدارک یک رفراendum عمومی بکوشند و از این طریق راه اصلاحات به جلو را گشوده و نقشه خفه کردن آن را عقیم گذارند. این همه پرسی می تواند و باید به اهرم اصلی مبارزاتی همه اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیز نیروهای سیاسی داخل و خارج کشور مبدل گردد و راه را برای برون رفت از حالت آچمز سیاسی کشور هموار سازد، تا پیشبرد برنامه اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و تدوین یک سیاست خارجی فعال بر مبنای مصالح ملی میسر گردد. باید تصریح کرد که وابستگی قوه قضاییه به ولایت فقیه و تعیین رهبری این دستگاه از طرف شخص ولی فقیه، به سد محکمی در راه نوسازی و استقلال دستگاه قضایی تبدیل شده است و از همین رو مردم ایران خواهان مستقل شدن قوه قضاییه می باشند.

بنابراین نوسازی و استقلال قوه قضاییه، لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب، بازنگری و تکمیل قانون اساسی و نیز حل معضلات زنان و جوانان و به اجرا گذاردن اصلاحات اقتصادی، مجموعه برنامه ای است که داورى درباره آنها باید به همه پرسی همگانی گذاشته شود. شهروندان ایرانی یگانه مرجع و داور نهایی برای پاسخ به این پرسش ها هستند. تدارک همه پرسی می تواند به شکل گیری یک اجماع عمومی میان اصلاح طلبان داخل و خارج کشور پیرامون یک روش و استراتژی روشن مسالمت آمیز منجر شود و همه نیروهای اصلاح طلب را یکپارچه کند. تدارک رفراendum همچنین می تواند به یک سنت دموکراتیک مثبت در حیات سیاسی ایران تبدیل شود و به آراء و افکار و اراده ملت در شرایط بن بست سیاسی، نقش عالی ترین مرجع تعیین کننده و راهگشا را بدهد. پلنوم وسیع حزب دموکراتیک مردم ایران، تدارک همه پرسی همگانی را در حال حاضر مطلوب ترین و موثرترین شیوه مبارزاتی مسالمت آمیز و قانونی برای عقب راندن اقلیت زورمدار می داند و تدارک آن را برای هموار کردن راه اصلاحات، مبرم ترین وظیفه به حساب می آورد.

پلنوم وسیع حزب دموکراتیک مردم ایران

آذرماه ۱۳۸۰ برابر با دسامبر ۲۰۰۱

راه آزادی مشترک می پذیرد!

- * نشریه راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
- * بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۵۰ دلار آمریکاست.
- * برای اشتراک راه آزادی کافیست حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
- * اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا وقفه ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

آدرس بانکی در آلمان :		آدرس بانکی در فرانسه :		آدرس بانکی در سوئد:	
Rahe Azadi	نام دارنده حساب:	BPROP SAINT-CLOUD	نام بانک:	ATABAK F.	نام دارنده حساب:
637569108	شماره حساب:	CPTE NO 01719207159	شماره حساب بانکی:	POSTGIROT	شماره حساب:
Postbank Berlin	نام بانک:	GUICHET 00017	باجه :		شماره بانک :
100 100 10	کد بانکی:	BANQUE 18707	شماره بانک :	1473472 - 7	
		CLERIB 76			

فرم اشتراک :

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در کشور

واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.

Price:

Germany 4 DM	Austria 30 ÖS
France 15 FF	Sweden 18 SEK
USA 3 \$	Italy 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

بهای تکفروشی :

آلمان ۴ مارک	اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک	سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار	ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان	